

راه

۴۰ صفحه

توده

نوره دوم شماره "۵" مردادماه ۱۳۳۵

با چوب و چماق دیگر نمی توان مملکت داری کرد!

* نهضت آزادی عقیده دارد، که بخشی از آن آرایی که به صندوق ها ریخته نشد و بخشی از آرایی که به لیست موئلفه اسلامی و روحانیت همسوبا آن داده نشد، متعلق به نهضت است.

* نهضت آزادی اعتقاد ندارد، که می توان تفکر چپ غیرمذهبی را در ایران ریشه کن کرد و یا ریشه کن شده است. با این واقعیت نمی توان به گونه ای روبرو شد، که در گذشته روبرو شدند!

برای انتخابات میان دوره ای ریاست جمهوری

ارتجاع به استقبال انتخابات رفته!

در ایران، با نزدیک شدن زمان برگزاری انتخابات میان دوره ای مجلس و در تدارک انتخابات ریاست جمهوری، دور جدیدی از تلاش برای کنترل و کاهش قدرت ارتجاع حکومتی از یکسو و پایداری و مقاومت ارتجاع برای تحکیم و گسترش پایگاه قدرت حکومتی خویش از سوی دیگر آغاز شده است. اکثریت متزلزل مجلس اسلامی چشم به نتایج انتخابات میان دوره ای بسته و در انتظار نیروی کمکی است و شکست خوردگان انتخابات اخیر، که در راس آنها سران حزب موئلفه اسلام، روحانین وابسته به آن و بازار ایران قرار دارند نیز تمام نیروی خود را برای فرستادن این نیروی کمکی به درون مجلس بسیج کرده اند. آنها امید بسیار دارند، تا از دل این تلاش، ریاست جمهوری دلخواه خود را نیز از صندوق های رای بیرون بیاورند.

در محافل و تشکل های مذهبی طرفدار تحولات مثبت اجتماعی و کوتاه ساختن دست مخالفان آزادی، ارتجاع مذهبی، بازار، غارتگران اجتماعی و طرفداران ادامه برنامه ضد ملی "تعدیل اقتصادی" و "خصوصی سازی" از قدرت، بحث های بسیار جدی بمنظور حمایت از یک لیست واحد برای انتخابات میان دوره ای و یک کاندیدای واحد برای ریاست جمهوری به برخی نتایج امیدوارکننده رسیده است.

در جبهه ارتجاع، همزمان با تلاش برای ایجاد تفرقه در محافل پیاد شده در بالا و از هم گسیختن برخی اتحادها، یک سلسله دستگیری ها و اعمال خشونت های جدید نیز سازمان داده شده است. برخی گزارش های دویافتی حکایت از تلاش ارتجاع حاکم برای برخی پیوندها و مناسبات تازه با محافل امپریالیستی به منظور جلب حمایت آنها نیز دارد. بورس به دانشگاه ها، دستگیری استادان و دانشجویان، بازداشت طولانی و یا موقت برخی فعالان سیاسی و... همه بمنظور خنثی سازی مقاومت عمومی در برابر تشدید تلاش ارتجاع شکست خورده در انتخابات اخیر، با هدف تثبیت موقعیت خویش صورت می گیرد.

در ایران، امروز صحنه کارزار عمومی با ارتجاعی ترین و خشن ترین جناح حکومتی، که در صورت تسلط کامل بر قدرت دور تازه ای از سرکوب خوین جنبش آزادیخواهی و عدالت طلبی مردم را سازمان خواهد داد، انتخاباتی است که در پیش است. باید با تمام توان و امکان خویش به این عرصه پیکار پیوست. این پیوند و پیوست، یعنی حضور در جنبش عمومی مردم ایران.

"راه توده" همچنان که در تمام مراحل انتخابات مرحله اول و دوم اعلام داشت و بر آن پای فشرد، معتقد به حضور در این جنبش و تأثیرگذاری بر روند حوادث موجود است و همه توده ای های داخل و خارج از کشور را به ورود همه جانبه و آگاهانه (بویژه در داخل کشور، با در نظر داشت شرایط حاکم) در این کارزار فرا می خواند.

براساس همین مشی و سیاست توده ای است که ما اعتقاد داریم، نیروی سیاسی و فعال خارج از کشور، بویژه احزاب و سازمان چپ و مترقی که خواهان تحولات مثبت و مترقی در ایران هستند، اگر از برخی تصورات ذهنی فاصله گرفته و با درک شرایط کنونی، همه توان خویش را برای تأثیرگذاری روی حوادث کنونی ایران بسیج کنند، نقش بسیار مهمی را ایفاء کرده اند. باید از همه امکانات بین المللی با هدف جلوگیری از فشار ارتجاع به مردمی که می خواهند آزادانه رای بدهند و آزادانه کاندیدای انتخابات شوند، استفاده کرد.

پیکار علیه یورش ارتجاع حکومتی به دانشگاه ها، بورس به محافل روشنفکری ایران، تنگ کردن حلق محاصره هنرمندان داخل کشور، دستگیری فعالان مرحله اول انتخابات، که در برابر ارتجاع حکومتی پایداری کردند و همچنین تشدید مقاومت عمومی در برابر توطئه های جدید حکومتی، در شرایط و لحظه کنونی یک وظیفه ملی است. ما همگان را به انجام این وظیفه ملی فراخوانده و همه نوع آمادگی خویش را برای این وظیفه اعلام می داریم. (صفحات ۸، ۶، ۱۰ و ۲۲ را بخوانید)

در ارتباط با نظرات اخیر آقایان
بابک امیرخسروی، خان بابا تهرانی و
نشریه "کار"

گریزاز

واقعیت

ممکن نیست!

ص ۲

چپ و راست علیه حزب توده ایران

نشریه "آرش"

سخنگوی

کیست؟

ص ۱۱

اراده گرائی

یا

اراده انقلابی!

ص ۲۵

۴ انتخابات

و

پیامد های آن

ص ۳

نگاهی به مواضع تازه بدان دست یافته "حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و آقای "خان بابا تهرانی"

گریزی از پذیرش "تحلیل حزب توده ایران" نیست!

پس از ۱۷ سال، هنوز هر شخصیت و یا تشکیلات سیاسی که به واقعیت جامعه ایران نزدیک می شود، ناچار به تکرار و یا تکمیل و تطبیق با شرایط روز همان تحلیلی است، که حزب ما از جمهوری اسلامی، انقلاب ایران و جامعه بیرون آمده از انقلاب داد!

حزب توده ایران حزبی برخاسته از جامعه سنتی-مذهبی ایران و متکی به جهان بینی سوسیالیسم علمی است. این حزب در طول حیات سیاسی خویش پیوسته متکی به همین جهان بینی به استقبال حوادث و رویدادهای کوچک و بزرگ کشور ما رفته است و آنجا که نقد گذشته سازمانی و نظری و انتقاد از خود را مستلزم تدقیق حرکت آینده خویش تشخیص داده، از همین جهان بینی پاری گرفته است.

جمع بندی شکست جنبش ملی آذربایجان و کردستان، تصحیح سیاست چپ روانه بخشی از رهبری حزب در دوران اولیه حکومت دکتر محمد مصدق و سپس پیوستن کامل به جنبش ملی کردن نفت، بررسی و درس آموزی از کودتای ۲۸ مرداد، تحلیل اصلاحات اولیه دکتر علی امینی برای محدود ساختن مناسبات فئودالی و ارضی و سپس گام هائی که در جهت اصلاحات ارضی و پایه ریزی صنایع در ایران برداشته شد، تحلیل قیام ۱۵ خرداد و نقش مذهب در آن، روشنگری پیرامون جریانات چریکی و عملیات مسلحانه جدا از توده ها در پایان دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰، حضور فعال در خیزش انقلابی پایان ۵۶ و سال ۵۷، اعلام و شرکت در قیام مسلحانه مردم علیه نظام شاهنشاهی، تحلیل انقلاب ایران و مسیر آینده آن در همان ماه های اولیه پیروزی انقلاب، که سرگردانی سیاسی و نداشتن برنامه تدوین شده برای رشد اقتصادی کشور همه را فرا گرفته بود، و سرانجام حضور در لحظه لحظه حیات ایران طی بیش از ۱۷ سالی که از پیروزی انقلاب می گذرد، همه و همه متکی به همین تجربه، ریشه های پیوند خورده با جامعه ایران و جهان بینی علمی صورت گرفته است.

اینکه مخالفان و دشمنان تحولات اساسی در ایران، با بهره گیری از غفلت همه نیروهای مترقی پس از دست یابی به اهرم های حکومتی، در کدام مقاطع و در کدام حکومت ها توانسته اند ضربات سهمگین سازمانی به حزب ما بزنند و خون شریف ترین میهن دوستان عضو حزب ما را بر زمین بریزند، ارتباطی با جهان بینی و بینش اجتماعی حزب ما ندارد. این ضربات در مجموع ضربات وارده به خیزش های عمومی مردم برای ایجاد تحولات -از جمله انقلاب بهمن- قابل بررسی است و تغییر تناسب نیروها به سود جریانات ارتجاعی و غیرملی. میزان درنده خوئی دشمن غالب نیز همان اندازه قابل پیش بینی است که مقاومت پوست و گوشت و خون انسان های زیر شکنجه!

آنچه که به عنوان مشی و سیاست حزب توده ایران در ارتباط با انقلاب بهمن و سال های پس از پیروزی انقلاب شناخته شده، در واقع بخش عملی همان جهان بینی علمی است که حزب ما متکی به آن حرکت کرده و باز هم خواهد کرد. این مشی و سیاست را شاید دشمنان حزب ما و یا نیروهای غیر مطلع بخواهند در پشتیبانی از همین جمهوری اسلامی کنونی خلاصه کرده و از آن حربه ای تبلیغاتی علیه حزب ما بسازند، اما این عمل تنها حيله ايست تبلیغاتی که

عمر و کاربرد آن زیاد نخواهد بود. آنها که اسناد و انتشارات حزب ما را تا سال ۶۲ (دوران حیات علمی و نیمه علمی حزب توده ایران در جمهوری اسلامی) مطالعه کرده، مطالعه کنند و یا به خاطر داشته باشند، گریزی از این تائید ندارند، که حزب توده ایران با تمام توان خویش کوشید، تا جمهوری اسلامی و انقلاب بهمن آن نشود که امروز هست! ما حتی متهم به خط سازی برای آیت الله خمینی، بعنوان "خط امام" نیز شدیم، اما دست از کوشش در راه تعمیق انقلاب و حفظ دستاوردهای مثبت آن نکشیدیم، گرچه این کوشش میهن دوستانه و جان فشانه به قیمت بزرگترین ضربات سازمانی به حزب ما تمام شد و جمع بسیاری از کادرهای ورزیده و صاحب نام حزب ما قربانی آن شدند!

این اشاره بسیار کوتاه به مناسبت دو مصاحبه و یک توضیح که در این شماره "راه توده" (صفحات ۳۷، ۳۸، ۳۹) می خوانید، آورده شد، چرا که نگاه به جانفشانی انقلابی حزب توده ایران در انقلاب بهمن و سال های پس از پیروزی انقلاب، فصل مهمی از تاریخ این دوره از کشور ماست، که در این مختصر هرگز نمی گنجد.

دو مصاحبه مورد نظر متعلق است به آقایان بابک امیرخسروی و خان بابا تهرانی است، که اولی تا همین مهاجرت اخیر عضو رهبری حزب ما بود و دومی در اوج تشدید مبارزات درونی در کفدراسیون دانشجویی و غلبه چپ روی مانوئستی بر بخشی از جنبش انقلابی جهان (و از جمله میهن ما) صفوف حزب ما را ترک کرده بود. ما نه انتقادی به آنها داریم و نه گله مند از رفتن آنها هستیم، چرا که عضویت در حزب توده ایران و همکاری با آن داوطلبانه است و اگر گله هست (که هست) مربوط می شود به برخی توده ای ستیزی ها، که جای بحث آن نیز در این مطلب نیست. توضیح مورد نظر ما نیز مربوط است به نزدیک ترین متحد حزب ما در سال های پس از پیروزی انقلاب، "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" که پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم از این نزدیکی و اتحاد فاصله گرفت.

هم آقای بابک امیرخسروی (بصورت مشروح تر) و هم آقای خان بابا تهرانی در مصاحبه های خود، واقع بینی های تازه بدان دست یافته ای را مطرح کرده اند، که بنظر ما باید آنها را برجسته ساخت و سپس پیش از آنکه لعنتی هم نثار حزب توده ایران کنند، از آنها پرسید:

مگر حزب توده ایران از همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب توصیه و ارزیابی دیگری غیر از آنچه که حالا شما با نثار ناسزا به حزب ما آنرا مطرح می کنید داشت؟ همه این حرف هائی که حالا، پس چپ و راست رفتن های بسیار و پس از در خاک و خون فتنن تدوین کنندگان سیاست حزب توده ایران درباره انقلاب ایران و جامعه ایران بر زبان می رانید، شاید در لغات و اصطلاحات مشترک نباشد، اما در مفهوم و معانی آنها کدام اختلاف وجود دارد؟

بابک امیرخسروی

حزب ما، که آقای امیر خسروی با اشاره (در تناقض با بخش دیگر از همین مصاحبه اش، که کار در میان توده ها را مهمترین عرصه فعالیت سیاسی معرفی می کند) آنرا متهم به دنباله روی از توده های مردم می کند، مگر جز این گفت که برای تثبیت دستاوردهای انقلاب (آزادی ها، استقلال کشور و عدالت اجتماعی) باید مردم را در دفاع از آنها بسیج کرد و این دست آوردها را در جامعه ایران "تهدیه" و یا بقول شما "مدنی" کرد؟

مگر آن زمان که شعار شوراهای ما را از ماورا چپ مطرح می کردند، حزب ما از سندیکاها و تشکل های سنتی ایران دفاع نکرد و از بقای آنها به دفاع برخاست؟ مگر بارها و بارها به سازمان مجاهدین خلق که در خانه های تیمی تمرین جنگ مسلحانه می کردند، نگفت و هشدار نداد که این خواب و خیال ها را فراموش کنند؟ مگر به طرفداران نظام شاهنشاهی در ارتش که تدارک کودتا می دیدند و خیال خسام بازگرداندن شاه فراری به ایران را در سر می پروراندند و فکر می کردند انقلاب ایران و جمهوری اسلامی بزودی آب شده و به زمین خواهند رفت، نگفت و ننوشت که دست از این خام خیالی ها بردارند و آب به آسیاب دشمنان استقلال کشور و ارتجاع داخل جمهوری اسلامی نریزند؟

و ...

حالا، امروز حزب توده ایران بداست، حزب توده ایران از توده مردم دنباله روی کرده، حزب توده ایران مبارزه ضد امپریالیستی را در برابر آزادی ها بزرگ کرده و ... لابد شما که پس از ۱۷ سال این طرف و آنطرف زدن باز هم رسیده اید به همان نقطه ای که حزب ما از ابتدا گفت، تحلیلی بکر و مبتکرانه ارائه داده اید؟ چرا نباید جسارت داشت و به احترام خون یاران دیروز شما که قتل عام شدند و یا هنوز در بندند و زیرضربه، گفت که حزب توده ایران از ابتدا انقلاب ایران و جمهوری اسلامی را دقیق تر از هر سازمان و حزبی ارزیابی کرد؟

چهار انتخابات و پیامدهای آن

ایران- بدنبال انتخابات مجلس اسلامی در ایران، دو انتخابات مهم دیگر در اسرائیل و روسیه انجام شد و حاصل انتخابات ترکیه نیز بصورت تشکیل دولت ائتلافی جدید، با رهبری "حزب رفاه اسلامی" شکل گرفت. کلیه رسانه های گروهی جهان همان اندازه اخبار و تفسیر پیرامون دو انتخابات روسیه و اسرائیل پخش کردند و درباره دولت جدید ائتلافی ترکیه داد سخن دادند، که درباره انتخابات ایران سکوت کردند!

درباره نتایج انتخابات ایران و آشکار شدن اشکال نوین اتحادهای سیاسی و تشکیل مجلسی مرکب از فراکسیون های مستقل (پس از ۱۷ سال) "راه توده" مطالب بسیاری را منتشر ساخته و خوشبختانه نشریات و سازمان های سیاسی خارج از کشور نیز بتدریج توجه بیشتری به حاصل این انتخابات کرده و می کنند. در همین شماره "راه توده" نیز مطالبی دراین ارتباط می خوانید.

بنظر ما سکوت رسانه های گروهی نیز خود زبان گویای تعجب و نگرانی آنها از حاصل انتخابات اخیر مجلس اسلامی است. این انتخابات، نشان داد که ارتجاع علیرغم همه سازماندهی و تشکیلی که دارد و علیرغم همه قدرت حکومتی و قدرت مالی که در جمهوری اسلامی در اختیار دارد، قادر به تحصیل خواست و نظر خود به مردم نیست و این امر بهیچوجه خوشایند محافل سرمایه داری جهانی نیست..

تشکیل سراسری حزب "موتلفه اسلامی" شاید تا پیش از این انتخابات از جمله امکاناتی بود که امپریالیسم امریکا برای تبدیل ایران به عربستان سعودی بر این امکان تکیه داشت، اما باخت بزرگ رهبران این حزب درانتخابات اخیر و نگرانی که مردم نسبت به آن نشان دادند، این امکان را باید از دستور کار امریکا خارج ساخته باشد.

ادامه برخی فعالیت های سیاسی درداخل کشور، حضور فراکسیون چپ مذهبی درمجلس، جنبش دانشجویی که همه دانشگاه های ایران را در بر گرفته، برخی تجدید نظرهای اساسی در برنامه تعدیل اقتصادی صندوق بین المللی پول و... همگی صحنه جدیدی را دربرابر امپریالیسم امریکا قرار داده است و بر همین اساس نیز با سکوت دربرابر حاصل انتخابات، اما با تحریک سیاسی بسیار، با صحنه جدید و آرایش جدید نیروها درایران برخورد می کند. وجود مجلسی با حضور فراکسیون چپ مذهبی، تعدیل در برنامه های صندوق بین المللی پول، ادامه انزوای ارتجاع و گسترش آزادی ها که در اساس رشد جنبش چپ را درایران با خود همراه دارد... نکاتی نیست که از نظر آنها پنهان مانده باشد.

بخشی از تحركات جدید درموضع گیری های غرب دربرابر انتخابات روسیه (که همکاری و نزدیکی دم افرونی با ایران دارد) و یا تشکیل دولت جدید در ترکیه و اسرائیل می تواند زمینه های مقابله با جنبش نوین مردم ایران را هم درخود داشته باشد. به همین دلیل نگاهی به این تحولات، در ارتباط با ایران ضروری می نماید.

اسرائیل: استراتژی همان است که بود!

درباره انتخابات اخیر اسرائیل دو نکته قابل توجه است:

۱- قدرتی که جامعه یهودیان نیویورک دربرابر دولت امریکا از خود نشان دادند!

۲- غیر قابل بازگشت بودن طرح بزرگ اقتصادی اسرائیل برای تسلط برثروت منطقه.

در مورد نخست، این قدرت نمائی هم درنطق نخست وزیر جدید اسرائیل در مجلسین امریکا مشهود بود و هم در بیانیه و نطق رئیس جامعه

آقای خان بابا تهرانی!

آقای خان بابا تهرانی درمصاحبه رادیویی خود، می گوید اعتراف به اشتباه یک شهادت اخلاقی است (نقل به مضمون) بسیار خوب، چرا نباید شهادت داشت و گفت که توده ای ها از اول دقیق تر از همه ماها انقلاب ایران و نقش مذهب در آنرا دیده بودند. ایشان که خود را فروتنانه جزو معدود کوشندگان آرمان های خود (سوسیالیسم) معرفی می کند و در دنباله روی از آقای امیرخسروی و با اشاره و کنایه حزب توده ایران را متهم به دزدیدن دنبال خمینی بعنوان ضد امپریالیست می کند، چرا از همان جسارت اخلاقی یاری نمی گیرد و نمی گوید، که نظرات امروزش درباره جمهوری اسلامی و حوادث سال های گذشته تغییر کرده و به برخی نظرات حزب توده ایران در این ارتباط بسیار نزدیک شده است؟

فدائیان اکثریت

نگاهی بیاندازیم به ادعاهای یاران قدیمی و متحدان کم وفای خودمان، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

نشریه "کار" در پاسخ به یکی از خوانندگان معترضش (در همین شماره راه توده آنرا بخوانید) می نویسد که از ابتدای پیروزی انقلاب اشتباه کرده که جبهه دفاع از دموکراسی و آزادی را پیگیری نکرده است و بدنبال اتحاد یکطرفه با رژیم خمینی رفته است و...

ما با توضیحات "کار" در باره رابطه با مشروطه خواهان و بقیه مسائل مطرح شده در این توضیح فعلا کاری نداریم، فقط می خواهیم یک سؤال را طرح کنیم و چند یادآوری را در پی آن بیاوریم:

نویسنده این مطلب از همان آغاز پیروزی انقلاب در ایران و در صفوف سازمان چریک ها و بعدا فدائیان خلق ایران بوده است یا خیر؟ پاسخ مثبت یا منفی نویسنده مانع این چند یادآوری تاریخی نمی شود:

رفیق و یا رفقای عزیز، آن حزب و سازمانی که از ابتدای پیروزی انقلاب به شما توصیه کرد، دست از ماجراجویی در گنبد و کردستان، شورا بازی در کارخانه ها و... بردارید و بجای استقرار توپ و تفنگ در دانشکده ها و بر فراز ساختمان ساواک خیابان میکده که آنرا فتح کرده بودید و از آنجا می خواستید هژمونی پرولتاریای ایران را برقرار سازید، بیایید با هم جبهه ای را برای دفاع از دستاوردهای انقلاب، که "آزادی" یکی از سه رکن بزرگ آن بود، بوجود آوریم، مگر غیر از حزب توده ایران بود؟

یک لحظه کلاه خودتان را قاضی کنید و به خودتان پاسخ بدهید: کدام حزب و سازمان تا آخرین لحظه -حتی در حد حصول از احتیاط سازمانی- تلاش کرد، تا در صحنه باقی مانده و از آزادی ها دفاع کند؟

از تبلیغات و ستیز دشمنان قسم خورده و حرفه ای حزب توده ایران اصله بگریزد، تا بتوانید حقیقت را ببینید و در باره دیروز تاریخی، صادقانه به قضاوت بنشینید، تا بتوانید متحد صادق امروز جنبش مردم باشید!

حزب ما براساس بینشی که دارد، اهل نوسان های نوبتی نیست. این بینش می گوید. برای تحولات اجتماعی باید مردم را بسیج کرد و مردم نیز با آگاهی بسیج شده، سازمان یافته و متشکل می شوند! آگاهی نیز با افشاگری و تقابل آزاد آندیشه، نظر و برنامه های اجتماعی ممکن است. بنابراین هیچ حزب و سازمانی به اندازه حزب توده ایران مدافع آزادی در جامعه نبوده و نیست. حزب ما پیوسته در فضای آزاد، بهتر نفس گرفته است!

همین است که حالا وقتی از آزادی های برخاسته از انقلاب سخن می گوئید، ما به خود حق می دهیم بپرسیم: همه آن چپ روی ها، که بقول زنده یاد منوچهر بهزادی (۱) در کج رفتن مسیر واقعی انقلاب و تقویت و تندرستی یابی ارتجاع نقش داشت، یکباره فراموش شده و امروز اشتباه شما در همین خلاصه شده که در جبهه یکطرفه با رژیم خمینی شرکت کرده اید؟ و لابد این فریب را هم از حزب توده ایران خورده اید!

گیریم که همه این خط مشی و شناخت امروز شما درباره ضرورت دفاع از آزادی ها را بپذیرفتیم، بسیار خوب، دیروز که دیروز بود، لطفا بنویسید، چرا همین امروز، ازهمین آزادی محدود و اندکی که به حاکمیت راستگرا و ارتجاعی جمهوری اسلامی تحمیل شده دفاع نمی کنید؟ چرا مردم را به جای دفاع از آزادی خود -با همان درک و شناخت و امکاناتی که دارند و ما و شما باید از آن گاه باشیم- به کنارگیری از رای دادن درانتخابات و خانه نشینی تشویق کردید؟ و افشاکار کشف این تحریم و اعلام آنرا هم منحصر به خودتان اعلام داشتید!

۱- زنده یاد منوچهر بهزادی از جمله رهبران حزب توده ایران بود، که پیوسته تکران ادامه ماجراجویی های مسلحانه مجاهدین خلق و چرک های فدائسی بود و حتی با بدبینی تمام اعتقاد داشت که ارتجاعی ترین جناح جمهوری اسلامی زمینه های رشد ماجراجوئی ها را در این دو سازمان فراهم می آورد، تا سهم خود را در حکومت روز به روز بیشتر کند. انفجار حزب جمهوری اسلامی و نخست وزیری این بدبینی او را به یقین بازگشت ناپذیر تبدیل کرد.

دانشمندی ارزنده اتحاد شوروی که تحت عنوان مهاجرین یهود به اسرائیل منتقل شدند و... همگی دست به دست هم داده و شرایط نوین را در منطقه بوجود آورده است. شرایطی که در روی زمین نخست وزیر جدیدی اسرائیل آنرا به کشورهای عرب پیشنهاد می کند و از در آسمان منطقه نیز پرواز هواپیماهای اسرائیلی و ماهواره ساخت اسرائیل خواهان پذیرش آن هستند.

هیچ چیز تغییر نکرده، مگر موازنه قدرت و توان! استراتژی همان است که بود، گرچه تاکتیک های نوین و کارگزاران نوینی نظیر نخست وزیر جدید اسرائیل به کار گرفته شده باشند. البته در این میان، می توان این نقطه نظر را هم پذیرفت که انتخاب نخست وزیر جدید برای اسرائیل و حضور احزاب مذهبی در کابینه اسرائیل نوعی تلاش برای آرام سازی افراطیون مذهبی اسرائیل که خواهان حکومت قوم برگزیده خداوند (یهود) بر روی زمین هستند نیز باشد. حکومتی که این افراطیون بدلیل انجماد فکری و نداشتن شناخت از جهان خارج از "تورات" و "انجیل" از راه تصاحب سرزمین های منطقه بدنبال آن هستند، و صهیونیسم بین الملل از طریق تسلط مالی و اقتصادی بر جهان! همین است که نخست وزیر جدید با رای همین مذهبیون، اما برای اجرای همان استراتژی که دولت قبلی نیز در خدمت آن بود، برسر کار آمده است!

ترکیه: همان سیاستی است اما بدست حزب اسلامی!

درباره دولت و کابینه جدید ترکیه، که حزب رفاه اسلامی زمام آنرا در اختیار دارد نیز تحلیل و تفسیری مشابه آنچه که در اسرائیل روی داد وجود دارد. در این کشور نیز در بر همان پاشنه ای می چرخد که پیش از به دولت رسیدن حزب اسلامی رفاه می چرخید. همین است که برای نخستین بار دولت جمهوری اسلامی، شتابزده و ذوق زده از روی کار آمدن یک حزب اسلامی در ترکیه عمل نکرد و این جای امیدواری است!

در ترکیه حزب رفاه اسلامی به اپوزیسیونی تبدیل شده بود، که می توانست در صورت ادامه حرکت آن، به جریانی در برابر برخی سیاست های غیر ملی حکومت در منطقه تبدیل شود. تجربه بزرگی که از انقلاب ایران، حوادث الجزایر و سودان در اختیار بود، به سیاستمداران ترک این امکان که سرعت دست به مانور بزنند، پیش از آنکه مانند الجزایر در چاه درگیری مذهبی فرو بروند! سیاست نزدیکی با اسرائیل، که در این اواخر جایگزین همکاری همسویه و سنتی ترکیه با آمریکا شده است، می رفت تا مقاومت هایی را در میان مردم مسلمان این کشور موجب شود. این در حالی بود، که تغییر استراتژی همکاری همه جانبه با اسرائیل که سرانجام منجر به قرارداد حیرت انگیز نظامی بین دو کشور و قرار گرفتن آسمان ترکیه در اختیار ارتش اسرائیل شد، برای ترکیه و صاحبان ثروت و قدرت در آن ناممکن است. بنابراین پیگیری همان سیاست و همان استراتژی را به دولتی سپردند که مردم انتخاب کرده بودند و ای بسا از پیش و با پیش بینی چنین شرایطی اصولاً حزب رفاه را در ترکیه جا انداخته بودند. بقول ما ایرانی ها: "مار" را بدست مشهدی حسن گرفتند! یعنی همکاری با اسرائیل را به دولت اسلامی ترکیه سپردند و مخالفان این همکاری را گیج و سردرگم کردند. همین است که وزارت خارجه، که هدایت کننده این مناسبات است به خانم "چیلر" سپرده شد، که مجری طرح همکاری سیاسی-اقتصادی-نظامی ترکیه و اسرائیل است و با بسیاری از مسائل پشت پرده آشناست!

در این میان حمله نظامی هواپیماهای ترکیه به خاک ایران، که موجب کشته و مجروح شدن عده ای از روستائیان ایران شد، هشدار بود به جمهوری اسلامی، که تردیدی در ماهیت و برگشت ناپذیر بودن قرارداد نظامی ترکیه و اسرائیل به خود راه ندهد. البته در این میان -آنچنان که در تهران نیز گفته می شود- خلیان هواپیماهای ترکیه در این حمله نظامی به ایران اسرائیلی بوده اند. ("راه توده" در شماره ۴۷ خود به تاریخ اردیبهشت ماه ۷۵ شایعات مربوط به پرواز هواپیماهای اسرائیلی بر فراز آسمان شمال ایران را منتشر ساخته بود)

یهودیان امریکا، نخست وزیر اسرائیل تا آنجا در نطق خود پیش رفت که گفت، اسرائیل تلاش می کند خود را از زیر بار مالی امریکا بیرون بکشد، تا استقلال سیاسی خود را داشته باشد، و رئیس جامعه یهودیان نیویورک نیز رئیس جمهوری امریکا را فردی اعلام داشت که در امور داخلی اسرائیل دخالت کرده و به سود حزب کارگر موضع گرفته است. در حقیقت این جامعه از نیویورک نه تنها بر روند حوادث در اسرائیل نظارت دارد و آنرا هدایت می کند، بلکه در خود امریکا نیز سیاست گذار است. این قدرت عظیم بدلیل قدرت مالی این جامعه در شرکت های فراملیتی و سهم بزرگ آن در صندوق بین الملل پوب و بانک جهانی فراهم آمده است.

در مورد دوم، باید گفت، که هیچ تغییر اساسی در سیاست استراتژیک اسرائیل در منطقه پیش نیامده و اگر توازن قوا به همین گونه ادامه یابد که اکنون در منطقه برقرار است، این استراتژی با تاکتیک های مختلف پیش برده می شود.

این استراتژی رهبری سیاسی-اقتصادی اسرائیل در منطقه خاورمیانه و ماوراء قفقاز است. گشایش بانک خاورمیانه، حضور نظامی-اقتصادی-سیاسی اسرائیل در کشورهای کوچک و نفت خیز خلیج فارس، حضور نظامی-اقتصادی در ترکیه و آذربایجان و... همگی اجزاء به هم پیوسته این استراتژی محسوب می شود. هیچ نوع تغییر کابینه و دولتی در اسرائیل نمی تواند در جهت مخالفت با این استراتژی باشد!

بنابراین پیش از آنکه اسیر تفسیرهای گمراه کننده نشریات وابسته به کنسرن های سرمایه داری بین المللی شویم، باید در جهت کشف دنیای واقعی پنهان در پشت آن دنیایی که این نشریات برایمان ترسیم می کنند توجه کنیم. هر نوع تاکتیک جدید، هر نوع تغییر کابینه و تغییر سیاستی در اسرائیل را باید تلاشی در جهت تسریع در روند تسلط صهیونیسم بین الملل و اولیگارشی مالی جهانی، که این صهیونیسم در آن نقش بسیار مهمی را ایفاء می کند، ارزیابی کنیم. بنابراین شاید توپ و تانکی در منطقه شلیک نکنند، اما جنگ تمام عیار برای تسلط بر ثروت منطقه همچنان ادامه دارد، و تازه مگر جنگ ها برسر تصاحب همین ثروت ها جریان نیافته است؟ بنابراین جنگ ادامه دارد، اما در جبهه دیگری!

تاکتیک های جدید کدام است؟

در واقع باید گفت، که دولت جدید اسرائیل که از موضع قدرت با کشورهای منطقه و حتی با کسانی که با آنها مذاکرات باصطلاح صلح در سال های اخیر داشته، روبرو شده، متکی به امکانات نوینش حرکت می کند. حضور نظامی-اقتصادی در خلیج فارس (قطر، عمان، کویت، بحرین)، در محاصره داشتن و تشدید اختلافات درونی در دولت تازه پای فلسطین، دنباله روی همه جانبه اردن و مراکش از سیاست های اسرائیل و سرانجام قرارداد حیرت انگیز نظامی بین اسرائیل و ترکیه همگی آن برگ های پرنده ای بوده اند که توازن قوا را در منطقه هر چه بیشتر به سود اسرائیل تغییر داده است.

در دور جدید از ادامه شطرنج سیاسی، ایران از دو سو (ترکیه و خلیج فارس) تحت فشار است و سوریه نیز از جانب ترکیه!

در چنین شرایطی است که نخست وزیر اسرائیل، استراتژی تسلط اقتصادی بر منطقه را با تاکتیک های نوین پیش می برد. تاکتیک هایی که به آن اجازه می دهد امتیاز ارضی نیز از کشورهای منطقه بخواهد. این سخنان نخست وزیر جدید اسرائیل، "نتان یاهو" در ارتباط با سوریه حکایت کامل همین امتیازخواهی است: «... آنهایی که در سوریه می گویند طرفدار صلح هستند، حتی حاضر نیستند، برای رسیدن به این صلح از خود گذشت نشان داده و از زمین صرف نظر کنند...». البته اسرائیل کوه و تپه گولان را نمی خواهد و مسئله امنیتی و سوق الجیشی بودن بلندی های گولان را هم بهانه کرده است. اسرائیل تسلط بر رودخانه و آب گولان را طلب می کند و تمام فشار به سوریه نیز برای بستن قراردادی بر سر آب این منطقه و متعهد ساختن سوریه برای تامین آب اسرائیل از این منطقه است. نکته ای که هرگز در تفسیرهای رادیو اسرائیل و نشریات غرب به آن اشاره نمی شود و این حقیقت، که نوعی امتیازخواهی استعماری است، پشت انواع خبرها و خبرسازی ها پنهان نگه داشته می شود.

پراکندگی در جهان عرب، عدم وجود اردوگاه سوسیالیسم، ضعف جنبش انقلابی در کشورهای منطقه، ماجراجویی های جنجالی و کم اثر توسط گروه های مسلمان لبنان (که اسرائیل آنرا برگ پشت خود برای بازی سیاسی و فشار به کشورهای منطقه و حتی اروپا کرده است)، بهره برداری عظیم اسرائیل از تکنولوژی که موفق شد از اتحاد شوروی ضربه دیده و به کمک دفاتری که در مسکو دایر کرده بود، به اسرائیل منتقل کند، برخورداری از دانش صدها

روسیه: هراس ۳۵ میلیونی!

آیا "تاپلیون" تازه‌ای برای روسیه در راه است؟ این بزرگ‌ترین ستوالی است که اکنون و پس از انتخابات روسیه بر سر زبانهاست. ژنرال "لید"، حادفه جوی تازه نفسی است که می‌خواهد جانشین یلتسین شود. این آن ارزیابی است که برخی دوستان و همکاران "راه توده" در مسکو نیز بر آن انگشت می‌گذارند و گزارشی نیز در این رابطه برای انتشار در اختیار ما گذاشته‌اند که در این شماره می‌خوانید.

پیش از آنکه به اختلاف نظرات بین دو حزب کمونیست "فدراسیون روسیه" و "روسیه" بپردازیم، باید آن سخن دیرکل حزب کمونیست روسیه را برجسته سازیم که در پیام خود به مناسبت پیروزی یلتسین در انتخابات اخیر بر آن انگشت گذاشت. او در پیام خود نوشت: «بهرحال شما نمی‌توانید خواست ۳۵ میلیون مردم روسیه را که از اهداف و برنامه ما دفاع کرده‌اند، ندیده بگیرید».

شاید یلتسین بر روی تخت بیمارستان و یا در چند ساعتی که با زحمت زیاد به هوش آمده و روی صندلی ریاست جمهوری می‌نشیند، نتواند معنای این سخنان "زیوگائف" را درک کند، اما آنها که اجازه داده‌اند حاصل نابودی اتحاد شوروی در بولتن خبری این اتحادیه نظامی منتشر شود، معنای این پیام را خوب می‌فهمند. (این ارزیابی بولتن ناتو را در گزارش انتخابات روسیه در همین شماره راه توده بخوانید)

همه حوادثی که بعد از برگزاری انتخابات روسیه، در این کشور روی می‌دهد و یا خواهد داد، همین پیام کوتاه دیرکل حزب کمونیست روسیه را در خود خواهد داشت. میلیون‌ها رای پراکنده هرگز ارزش و اعتبار یکصد هزار رای متشکل و متمرکز را ندارد. پیام زیوگائف به یلتسین، متکی به رای دوم است و این نکته‌ای نیست که نابود کنندگان اتحاد شوروی از آن به آسانی عبور کنند و چشم بر آن ببندند. بنابراین درهم شکستن و پراکنده ساختن این صف ۳۵ میلیونی باید اساس تاکتیک‌های جدید سیاسی در روسیه باشد. یعنی همان انگیزه و هدفی که براساس آن و بدست "گریباف"، یعنی دیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی، آن را متبلل کردند، تا تشکیلی از کمونیست‌ها وجود خارجی نداشته باشد!

نقش ژنرال "لید" و صحنه‌های نوینی که برای مانورهای سیاسی در روسیه پیش آمده متکی به همین واقعیات است. بسیاری بر این عقیده‌اند که ژنرال "لید" به بهانه حفظ امنیت، مبارزه با مافیا، قانونیت در کشور و... احزاب را ابتدا برای مدتی و سپس برای دورانی طولانی غیر قانونی خواهد کرد. او هم جوان تر و با انرژی تر از یلتسین است و هم نظامی است و در نیروهای نظامی کشور نفوذ دارد. بنابراین، اگر تا اکتبر آینده او بتواند کلاه نظامی زمستانی ارتش روسیه را (پوست قره گل) بر سر بگذارد و در نقش معاون ریاست جمهوری دائم الخمر و در بستر بیماری گرفتار آمده را برسر بگذارد، غرب چند گام بلند برای مقابله با ۳۵ میلیون رای متشکل کمونیست‌های روسیه برداشته است.

مانورهای جدید سیاسی بین نخست وزیر روسیه "چرنومردین" و "لید" برخاسته از همین واقعیات است. آنجا که خنثی سازی فاشیسم واقعی (نه آن شعبده بازی مضحک ژیرنوفسکی) در دستور بی گذشت روز قرار گیرد، از هر شکاف و روزنه کوچکی باید بهره برد. مخالفت نخست وزیر روسیه با ایجاد پست معاونت ریاست جمهوری و نشستن ژنرال "لید" بر این صندلی، زمینه‌هایی را برای دولت چرنومردین و حزب کمونیست روسیه برای مقابله مشترک با ظهور دیکتاتور جدیدی در لباس نظامی و مجری فرامین لیبرالیسم اقتصادی فراهم آورده است.

در خارج از روسیه نیز، تحركات جدیدی برای ایجاد موج اسلام خواهی و اسلام گرانی در جمهوری‌های آسیای میانه و همسایه روسیه آغاز شده است. شاید این را نیز بتوان تدارک برخورد‌های آینده‌ای تصور کرد که امپریالیسم برای مقابله با به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در روسیه زمینه‌آی را فراهم می‌سازند!

حجتیه در مدارس مذهبی، کادرسازی می‌کند

حجت الاسلام عبدالله نوری، کاندیدای ریاست مجلس از سوی دو فراکسیون حاضر در مجلس پنجم - مجاهدین انقلاب اسلامی و کارگزاران - بود. آنچنان که از ظواهر امر بر می‌آید، او منتخب هر دو جناح برای سخنگویی اختلاف و اتحاد دو فراکسیون است. بهمین دلیل آشنایی با نظرات او پیرامون مسائل روز جامعه اهمیت دارد. آنچه را در زیر می‌خوانید، بخشی از مصاحبه وی به نقل از سرویس خبر جمهوری اسلامی انتخاب شده است:

«... افرادی به راحتی از هر تریبونی برای زدن انگ‌هایی چون لیبرال و ضد ولایت فقیه استفاده می‌کنند و با بازی با کلمات در صدد تخریب دیگران هستند که این خود نمی‌تواند عامل وحدت باشد. برخی افراد بنام دین هرگونه حرکت ضد ارزش را برای خودشان مجاز می‌شمارند و اگر کسی خواست در مقابل، نظرات خود در چارچوب مقررات شرع، قانون اساسی و با استفاده از حقوق الهی که به وی داده شده بیان کند، به عنوان عامل بیگانه و عامل تشنج و تفرقه معرفی و از حقوق اجتماعی‌اش محروم می‌شود و حتی احساس خطر جانی برای خودش می‌کند، در حالیکه ترس باعث می‌شود انسان آنچه را که می‌فهمد با صراحت بیان نکند و به فردی متملق و ذلیل تبدیل شود. از این رو نمایندگان مجلس نباید به خاطر نام و نان از حریت و آزادگی دست بردارند.»

مصاحبه آیت الله خلخالی

پس از پایان مرحله دوم انتخابات مجلس اسلامی، آیت الله خلخالی که اکنون چند سالی است در قم ساکن می‌باشد، به برخی سئوالات نشریه "مبین" پاسخ داد. این نشریه برای نخستین بار عکس جدیدی از آیت الله خلخالی منتشر ساخته، که حکایت از پیری و کهنلت او دارد. خلخالی در سال‌های اخیر گرفتار بیماری قلبی شده و پس از درگذشت آیت الله خیمینی نیز به حاشیه رانده شده است. خلخالی در این مصاحبه، ضمن اعلام چند خبر پیرامون بسته شدن مدارس مذهبی در شهر قم و نقش انجمن حجتیه در این عمل، درباره فراکسیون‌های جدید مجلس و شخص عبدا لله نوری نیز اظهار نظرهایی کرده است. ما آشنایی با این نظرات و اخبار را هم مفید می‌دانیم.

نقش حجتیه در قم

آیت الله خلخالی درباره حجتیه گفت: «... الان بزرگترین مصیبت و درد این است که بعضی طلبه‌ها مزاج انجمن حجتیه دارند، بدین معنی که حکومت را باطل می‌دانند. حقیقت امر این است که با چند تا روایت بی سند و بی دلیل که نمی‌شود مملکت اداره کرد و حتی اگر برخی روایات هم با سند باشد، عقل آدم هم ملاک خوبی برای اندازه گیری است.» (۱)

... امام توصیه نموده‌اند که به دست‌های کلیدی را به انجمن حجتیه‌ای ندهید و اگر این انجمن فکرمی‌کند که شاید ایران عوض شود و مملکت به دست اینها بیافتد، اینها باید مطمئن باشند که تا زمانی که خط امام در این مملکت حاکمیت دارد، مملکت به دست اینها نخواهد افتاد. یک مسئله که این روزها هم خیلی داغ شده این است که عده‌ای بنام امر به معروف و نهی از منکر خلاف قانون عمل می‌نمایند که در واقع اینها امر به معروف و نهی از منکر نیست. اینکه به بهانه امر به معروف و نهی از منکر حوزه را تعطیل کنی بازهم این درست نیست، گرچه بعضی از این آقایان اصلا آگاه و آشنا به این مسئله نیستند و متأسفانه سردمدار این مسئله شده‌اند. انجمن حجتیه را در تعطیلی مدارس بانوان و آقایان شهید شاه آبادی و همچنین حوزه علمیه عبدالعظیم که بنده آنرا به دستور حضرت امام دایر نمودم دخیل می‌دانم. همچنین این انجمن را در تعطیلی برخی از مدارس بزرگ قم دخیل می‌دانم. این نوع کارها توسط این عده انجام می‌شود و این خود کامگی است. در زمان حضرت امام فرمان ایشان را گوش نمی‌کردند...» (۲)

خلخالی در بخش دیگری از مصاحبه خود گفت: «... بنده در برخی از مسائل با آقای عبدالله نوری اختلاف سلیقه‌هایی دارم، اما الحق و الانصاف حجت الاسلام و المسلمین عبدالله نوری یک فرد شایسته، لایق، موقع شناس و با تقوا و تیزبین در مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هستند. من ایشان را برای ریاست جمهوری تأیید می‌کنم.»

۱- این اظهارات نشان می‌دهد که مافیای حجتیه، در حوزه‌های مذهبی نیز سرگرم تصفیه و کادرسازی است.

۲- همین عده اکنون طرفدار ولایت مطلقه فقیه شده‌اند، زیرا زیر چتر این قدرت که بی‌وقفه بر آن می‌افزایند و بدست ولی فقیه کنونی، نقشه‌های خود را برای قبضه کامل قدرت در جمهوری اسلامی پیش می‌برند و آنرا در خدمت پیش بردن نقشه‌های خود برای تسلط کامل بر قدرت در ج.ا. می‌دانند!

جنبش دانشجویی آماده مقابله با یورش ارتجاع می شود!

تقویت ارتجاع باشد بر شدت این انتقادهای خواهد افزود. هر نوع موضع گیری او علیه ارتجاع، که اکنون زیر نام و پرچم ولایت مطلقه او جمع شده اند، طبعاً تخریب و تضعیف او از سوی دیگر شکل خواهد گرفت. جبهه بندی های دقیقی که اکنون در جمهوری اسلامی شکل گرفته و روز به روز دقیق تر نیز می شود، جایی برای مانور و حرکت در خط میانه باقی نگذاشته است. یا در کنار مردم، علیه ارتجاع و در خدمت جنبش آزادیخواهی و عدالت طلبی مردم و یا در کنار بازار، سرمایه داری غارتگر و ارتجاع مذهبی که انتخابات اخیر میزان نفرت مردم از آن را نشان داد. آنچه را در زیر می خوانید بر گرفته شده از سه مصاحبه و سخنرانی، از سوی سه تن از چهره های صاحب نام در جمهوری اسلامی است که عملاً در برابر رهبر جمهوری اسلامی موضع گرفته اند. آینده نشان خواهد داد، که این موضع گیری ها صریح تر و علنی تر خواهد شد یا خیر؟

مردم حرف آخر را خواهند زد!

حجت الاسلام "بیات" از اعضای هیات رئیس مجلس اسلامی در دوران حیات آیت الله خمینی بود. او که به گفته خویش در مصاحبه با نشریه "مبین" از مریدان آیت الله خمینی، پیش از ۱۵ خرداد بوده است، در این مصاحبه گفت:

«...مردم باید این معنی را بدانند، که آنانند که باید حرف اول و آخر را بزنند. ممکن است یکمده از روی قصور (که به اعتقاد بنده اکثراً اینگونه است) و یا تقصیر (که در اقلیتند) معتقد باشند که باید یک عده برای مردم تصمیم بگیرند، اما تجربه ثابت کرده، و این واقعیت علمی و جامعه شناسی است که مردم حرف اول و آخر را می زنند. فکر نکنند این مردم نقشان کمتر شده است. حال ممکن است حجب و حیا و بزرگواری و کرامت مردم باعث شود بعضی ها غلط اندیشانه و کج اندیشانه فکر بکنند مردم نقش اصلی و اول را ندارند. نه خیر، مردم همان نقش اول را دارند. الان هم اگر یک روزی مردم در یک راهپیمایی کم حضور پیدا کنند، باید بدانند حاکمیت خود به خود در درون خودش احساس ضعف و سستی می کند. اما بعد دیگر قضیه بر می گردد به خود هیات حاکمه. هیات حاکمه باید بدانند، اینها رفتنی اند و آن چه ماندنی است ملت است. بنده ممکن است امروز در راس کار سیاسی قرار بگیرم ولی فردا نیامم، اما مردم همیشه هستند. (حجت الاسلام بیات عضو مجمع روحانیون مبارز است که موسوم به جناح چپ مذهبی است)

جناح بندی ها باید در تمام عرصه ها مشخص شود!

حجت الاسلام محتشمی، چند سال سفیر جمهوری اسلامی در سوریه بود. در همین مأموریت و بر اثر انفجاری یک بمب ارسالی به محل کارش، یک دستش را از دست داد. سپس به ایران بازگشت و در کابینه مهندس میرحسین موسوی، وزیر کشور شد. او از جمله روحانیونی است، که به طیف چپ مذهبی شهرت دارند و تا زمان حیات آیت الله خمینی از اعتماد و حمایت وی برخوردار بودند و پس از درگذشت آیت الله خمینی به حاشیه رانده شدند. با تصویب و اجرای برنامه تعدیل اقتصادی در کابینه علی اکبر هاشمی رفسنجانی و تحکیم ائتلاف وی با جمعیت موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز، این عده حتی مورد تعرض و تعقیب نیز قرار گرفتند. در حقیقت حذف آیت الله منتظری از صحنه سیاسی، با همین هدف و در حیات آیت الله خمینی سازمان داده شد. رویدادهای سال های اخیر در کشور نشان می دهد که روحانیت قشری، سرمایه داری تجاری ایران و حزب سیاسی آن، "جمعیت موقوفه اسلامی"، با کدام تدابیر دراز مدت و باهدف قبضه کامل قدرت در دست های خویش، ابتدا و بدست آیت الله خمینی موفق شدند آیت الله منتظری را از صحنه حذف کنند. بنا به نظر بسیاری از دست اندرکاران سیاسی در ایران، توطئه های مربوط به آخرین ماه های حیات آیت الله خمینی، که بر اثر نفوذ برتری روحانیون ارتجاعی بر بیت او و تسلط آنها بر احمد خمینی امکان پذیر شد، چنان بوده است، که پیوسته مانع رد شایعات مربوط به مرگ مشکوک و ناگهانی احمد خمینی بعنوان مطلع ترین فرد از مسائل پشت پرده جمهوری اسلامی می شود!

بدنبال تشدید حملات تبلیغاتی علیه جنبش دانشجویی، به بهانه اسلامی کردن دانشگاه ها، نشست سراسری اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) روزهای ۲۴ و ۲۵ خرداد ماه در محل این اتحادیه تشکیل شد. در این نشست، که نمایندگان ده ها انجمن های اسلامی عضو این اتحادیه در آن شرکت داشتند، آخرین وضعیت سیاسی-فرهنگی و اجتماعی کشور مورد بحث و بررسی قرار گرفت. از جمله مسائل اساسی که در این نشست مورد بررسی قرار گرفت، انتخابات پنجمین دوره مجلس اسلامی بود.

این جلسه در روزهای برگزار شد، که گروه های موسوم به حزب الله و انصار حزب الله تحت هدایت و رهبری جمعیت موقوفه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی و جامعه روحانیت مبارز تهران، همچنان تلاش می کنند جنبش دانشجویی را مرعوب ساخته و از هر نوع شکل و وحدت عمل آنها در جهت دفاع از جنبش آزادی خواهی و عدالت طلبی مردم ایران جدا سازند. انتخابات پیش روی میان دوره ای مجلس که جبهه ارتجاع (موقوفه، روحانیت مبارز، بازار) کوشش می کند، با سرهمبندی کردن یک لیست و تحمیل کاندیداهای خود به مردم، جبهه خویش را در مجلس اسلامی تقویت کند، رأی زنی های جنبش دانشجویی را برای مقابله با یورش ارتجاع تشدید کرده است. بر همین اساس و به نوشته هفته نامه "مبین" که در تهران انتشار می یابد، در پایان نشست سراسری اتحادیه انجمن های اسلامی، شرکت کنندگان بر لزوم هشجاری و اقدام فعال انجمن های اسلامی در مقابله با جریان هایی که قصد دارند با مستمسک قرار دادن سخنان رهبر جمهوری اسلامی (علی خامنه ای) حرکت اسلامی دانشجویی در کشور را مورد حمله قرار دهند، تاکید کردند.

انتقاد از "مقام رهبری" به مطبوعات راه یافته است!

تبدیل رهبر جمهوری اسلامی (علی خامنه ای) به سخنگوی مستقیم "جمعیت موقوفه اسلامی" و ارتجاعی ترین روحانیون وابسته به بازار و سرمایه داری تجاری ایران، موقعیت او را بیش از پیش در میان مردم تضعیف کرد. ابطال انتخابات شهرهائی که در آن ها کاندیداهای ارتجاع مذهبی شکست فاحش خورده بودند، که با حمایت وی صورت گرفت و پیام او به مجلس پنجم و سخنانش در ملاقات با نمایندگان مجلس پنجم، مواضع سیاسی و اقتصادی او را بوضوح آشکار ساخت. رهبر جمهوری اسلامی، بویژه در جریان انتخابات اخیر نشان داد، که در تلاش کسب مشروعیت مذهبی و حفظ موقعیت خویش، بیش از پیش، پشت به مردم و در خدمت موقوفه اسلامی، بازار و ارتجاعی ترین جناح های روحانیت ایران حرکت می کند! انتقاد از مواضع او اکنون به اشاره و به بهانه های مختلف در روزنامه های وابسته به مذهبیون مخالف ارتجاع مذهبی و بازار انتشار می یابد. همه حدس و گمان ها بر اینست، که موضع گیری های او برای انتخابات میان دوره ای مجلس و انتخابات ریاست جمهوری اگر در جهت

دانشجویی و مقابله‌ای که از سوی ارتجاع حاکم با آن سازمان داده شده است، بخش‌هایی از سخنرانی محتشمی را در اردیبهل در زیر بخوانید:

باید صفوف جناح بندی‌ها مشخص شود

«... اگر اقتصاد در تیول سرمایه‌داران قرار گیرد و همه مردم محروم شوند و اگر فرهنگ استبداد و اختناق حاکم شود، انسان‌های وارسته هدف تیر مسموم دشمنان و قدرت‌های حاکم قرار می‌گیرند. آنها که دم از آزادی تفکر، آزادی بیان، آزادی تحول در جامعه می‌زنند، اصحاب علی علیه السلام و حسن (ع) و امام و رهبری هستند و باید صفوف این جناح بندی‌ها در تمام محیط‌های جامعه ما مشخص شود و طبیعتاً تصمیم‌گیران بالای مدیریتی در نظام، باید برخورد شایسته و بایسته با چنین دیدها، عناصر و جریان‌هایی که مخل این ارزش‌ها هستند، داشته باشند.»

برادر من! آزادی تفکر و اندیشه چیزی نیست که در ظرف بلورین و جواهر نشان بگذارند و تقدیم شما بکنند، این آزادی که در کشور بدست آمده است، این سیاسی که تا اعماق وجود زن و مرد، کوچک و بزرگ جامعه ما به فضل انقلاب رسوخ کرده و بدست آمده، با مبارزه، جهاد و شهادت بوده است و این مسئولیت من و توست که امروز آن را حفظ کنیم. بار دیگر لازم می‌دانم به صورت علنی و رسمی از همه برادران انجمن اسلامی که به وظیفه دینی و انقلابی خود عمل کردند و از همه عزیزان دانشجوی که علیرغم تضییع حقوق اولیه‌شان، آرامش و متانت خود را حفظ کردید، تشکر کنم و همچنین عذرخواهی می‌کنم که من موجب شدم که به زحمت بیفتید و مشکلاتی در برگزاری این تجمع سیاسی و انقلابی در دانشگاه ایجاد شود.»

محتشمی در پایان سخنرانی خود به سؤالات دانشجویان پاسخ داد. از جمله در پاسخ به سؤالی درباره دلیل عدم فعالیت مجمع روحانیون مبارز (که خود وابسته به آنست) گفت:

«... چنانکه شرایط مثل گذشته باشد، طبیعتاً همین روش (کناره‌گیری از فعالیت علنی مجمع روحانیون مبارز) ادامه خواهد داشت ولی اگر تغییری در شرایط بوجود بیاید (که بنظر من باید بوجود بیاید) مصلحت کشور چنین موضوعی را اقتضا دارد که همه گروه‌ها و همه جریان‌هایی که نظام و انقلاب و قانون اساسی را قبول دارند بتوانند فعالیت سیاسی آزاد و بدون هرگونه فشاری را داشته باشند که متأسفانه چنین فضایی امروز وجود ندارد.»

اصل ولایت فقیه باید از قانون اساسی حذف شود

سؤال دیگری که بصورت تحریک آمیز در این جلسه از محتشمی شد، از آنجا که به نوعی استدلال "راه توده" را پیرامون انحرافی بودن شعار "ضد ولایت فقیه" بعنوان شعار این مرحله از جنبش مردم ایران برای آزادی و عدالت اجتماعی تازید می‌کند، عیناً در پی می‌آوریم.

ما بارها نوشته و تاکید کرده‌ایم، که حزب توده ایران، نه امروز که ولایت فقیه نه مقبولیت و پذیرش توده‌های مردم را دارد و نه مدعی اختیارات آن می‌تواند باشد، نه دارای وزن و اعتبار دوران آیت الله خمینی - چه از نظر مذهبی و چه سیاسی - است، بلکه در زمان حیات آیت الله خمینی و در اعلامیه مربوط به قانون اساسی و ضرورت تدوین متمم برای آن و در حالیکه فعالیت علنی داشت و این نوع اظهار نظرهای صریح در آن زمان می‌توانست عکس العمل‌های بسیار تندی را همراه داشته باشد، نوشت: «این اصل (ولایت فقیه) باید از قانون اساسی حذف شود، زیرا مغایر آرمان‌های آزادیخواهانه انقلاب است. آیت الله خمینی بدون این اصل قانون اساسی نیز به دلایل معین و آشکار از سوی مردم به رهبری مذهبی-سیاسی پذیرفته شده است، اما بعد از وی این اصل مشکلات زیادی را همراه خواهد داشت.»

در سؤال مطرح شده با محتشمی در دانشگاه اردیبهل، بینیم چگونه ارتجاع قدرتمند در جمهوری اسلامی، تلاش می‌کند جنبش مردم برای عدالت اجتماعی و آزادی‌ها را منحرف ساخته و آرا به موافقان و مخالفان ولایت فقیه تقسیم کرده و به آن جنبه مذهبی بدهد. این در حالیست که از نظر ما جنبش دارای بار طبقاتی معین است و ربطی هم به طرفداری از ولایت فقیه و غیر ولایت فقیه ندارد. اگر گسترش آزادی‌ها در جامعه، از نظر ارتجاع حاکم به تضعیف قدرت آن ختم خواهد شد، و چنان طرفداری و یا مخالفت با ولایت فقیه را از دست آنها خواهد گرفت، این به آن‌ها مربوط است، نه به جنبش! مردم با ولایت فقیه و بدون ولایت فقیه طرفدار عدالت اجتماعی، آزادی‌ها، جلوگیری از ادامه غارت کشور توسط سرمایه داری وابسته تجاری، کنار گذاشته شدن برنامه تعدیل اقتصادی و بدین ترتیب حفظ استقلال کشورند. آن نیرویی که در برابر این آرمان‌ها می‌ایستد (که جنبه ارتجاع امروز ایستاده‌است) باید پس زده شود. در حقیقت نیز هر نوع تغییر در ساختار جمهوری اسلامی (تا حد حفظ

در سال‌های اخیر، حجت الاسلام محتشمی، نظرات تعدیل شده‌ای را پیرامون آزادی‌ها بیان داشته است. این در حالی است که وی نیز مانند برخی دیگر از همفکران و همکارانش در دوران حیات آیت الله خمینی، متهم به کم بهاء دادن به آزادی‌ها و همکاری و توافق برای حذف دگراندیشان از صحنه سیاسی ایران هستند.

حزب توده ایران در تمام دوران فعالیت علنی و نیمه علنی خود در جمهوری اسلامی بر این واقعیت تاکید کرد، که حذف حزب توده ایران از صحنه سیاسی، نخستین گام برای یورش قطعی به مدافعان آرمان‌های انقلاب است. حزب ما در ادامه این ارزیابی خود بارها متذکر شد، که ارتجاع و دشمنان داخلی و خارجی انقلاب، به این کار ندارند، که انقلابیون عمامه دارند یا ندارند، نماز می‌خوانند و یا نمی‌خوانند... برای آنها اساسی‌ترین نکته همان آرمان خواهی، ستیز با نفوذ امپریالیسم، کوتاه و مجبوس کردن دست سرمایه‌داری غارتگر داخلی و حرکت به سمت برقراری عدالت اجتماعی در جامعه است. ما در همان زمان بارها نوشتیم و گفتیم، که یورش به آزادی محدود نیروهای دگر اندیش، اما هوادار انقلاب، در حقیقت گام نخست برای یورش به تمام آزادی‌ها و پیش از همه، آزادی همه نیروهای انقلابی است. با کمال تأسف این دیدگاه تاریخی و تجربه برپا حزب توده ایران، که در تحلیل‌ها، ارزیابی‌ها و پرسش و پاسخ‌های رهبری حزب منتشر شد، آنگونه که باید مورد توجه قرار نگرفت. حزب ما به جرم همین واقع بینی و آرمان خواهی به قتلگاه برده شد و سرنوشت ارزنده ترین انقلابیون کشور، به مشتی جنایتکار سپرده شد، که هدایت و رهبری آنها را ارتجاعی‌ترین جناح‌های مذهبی در جمهوری اسلامی و وابستگان و رهبران جمعیت موقوفه اسلامی برعهده داشته و دارند. همین طیف، سپس محاصره نیروهای مذهبی طرفدار آرمان‌های انقلاب را تنگ تر و تنگ تر کردند، تا جایی که با آنها را نیز روانه زندان کردند و به جوخه مرگ سپردند (نظیر حجج اسلام سید مهدی هاشمی، امید نجف آبادی) یا اگر در خانه و خیابان ترورشان نکردند (نظیر دکتر سامی) مانع از هر نوع تحرک سیاسی آنها در جامعه شدند، که بارزترین نمونه آن در میان معمین حجت الاسلام محتشمی و مکلاها "دکتر سروش" است!

همانگونه که یادآوری شد، امثال حجت الاسلام محتشمی‌ها، که امروز خود قربانی اختناق ارتجاع مذهبی در جمهوری اسلامی شده‌اند، نظرات نوینی را پیرامون حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش (که خود به خود محدود کننده اختیارات ولی فقیه است که معلوم نیست پس از درگذشت آیت الله خمینی بر چه اساس ادامه یافته‌است) و آزادی‌ها بیان می‌کنند. انتخابات اخیر نشان داد، که این نظرات نوین، حداقل در میان افشار روشنفکر مذهبی، دانشجویان و... پایگاه نوینی را برای آنها فراهم آورده‌است. یورش ارتجاع حکومتی به دانشگاه‌ها با هدف یورش به این پایگاه و تحت عنوان اسلامی کردن دانشگاه‌ها سازمان داده شده است.

بنظر ما با این نقطه نظرات جدید در جمهوری اسلامی (چه دیگرانی از آن خوششان بیاید و چه نیاید) به عنوان یک واقعیت باید آشنا شد، زیرا از جمله انفعال نیروهای سیاسی خارج از کشور و سردرگمی سیاسی موجود در طیف چپ ایران، ناشی از متکسی نشدن به همین واقعیات داخل ایران است. واقعیاتی که علیرغم میل و اراده این و آن، بر جنبش کنونی تأثیر مستقیم می‌گذارد و هماهنگی و تاثیرگذاری مثبت بر آن از خارج از کشور، در حقیقت همان پیوندی است، که اگر برقرارشود، جنبش مقاومت در برابر حکومت به مرحله نوینی گام گذاشته است.

اخیراً انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اردیبهل از حجت الاسلام محتشمی دعوت کرد، که در این دانشگاه سخنرانی کند. این دعوت پس از انجام انتخابات اخیر انجام شد. باید بخاطر داشت که رد صلاحیت نماینده اردیبهل در مجلس اسلامی، "غریبانی"، از سوی شورای نگهبان، انتخابات در این شهر را به یک رویارویی بین مردم و حکومت تبدیل کرد. مردم این شهر علیرغم نظر شورای نگهبان و اعلام رد صلاحیت "غریبانی"، به پای صندوق‌های رای رفتند و باز هم به وی رای دادند. البته این آراء، که حکومت آنها ۱۴۰ اعلام داشته، باطل اعلام شد و انتخابات اردیبهل نیز باطل شد!

سالن دانشگاه اردیبهل از سوی مدیریت این دانشگاه (که عمدتاً تحت سلطه سازمان تبلیغات اسلامی، موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز قرار دارند) به روی محتشمی بسته شد و او ناچار شد در حیاط دانشگاه برای دانشجویان سخنرانی کند. همین مقابله حکومتی با محتشمی، موجب شد تا جمع زیادی برای سخنرانی او به دانشگاه شهر بروند. (تجربه نشان داده‌است، که در هر موردی که حکومت دست به چنین مقابله‌هایی می‌زند، استقبال و کنجکاوای مردم بیشتر می‌شود. برای آشنایی با نظرات جدید این طیف و همچنین جنبش

اهدافی مشابه با "یلتسین"
در بمباران پارلمان روسیه!

نیروهای مسلح در خدمت "بازار و ارتجاع" باقی خواهد ماند؟

در فاصله دو مرحله انتخابات اخیر مجلس اسلامی، روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی، به کمک سخنرانی‌های جانبدارانه رهبر کنونی جمهوری اسلامی (علی خامنه‌ای) موفق شدند بخشی از نیروهای سپاه و بسیج را در کنار گروه‌های انصار حزب الله وارد میدان کنند. در تهران بسیج شرق تهران رسماً لیست انتخاباتی منتشر ساخت و با ارباب و وحشت آفرینی از مردم رای خواست. فرمانده سپاه پاسداران و دیگر فرماندهان پائین دست او، که اغلب آنها در چپاول و غارت سال‌های اخیر در مملکت مستقما دست و نقش داشته‌اند، در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خود، تحت بهانه مبارزه با لیبرالیسم، به سود کاندیداهای روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی وارد میدان شدند. این ورود به صحنه به گونه‌ای بود، که گویی اگر نتایج انتخابات به سود ارتجاع قدرتمند و سرمایه‌داری تجاری نباشد، نیروهای نظامی مجلس را تعطیل خواهند کرد و دست به یک کودتای حکومتی خواهند زد! نظیر همان عملی که "یلتسین" در روسیه با پارلمان این کشور کرد! اتفاقاً هدف او نیز نجات برنامه لیبرالیسم اقتصادی بود.

سخنرانی‌های تشویق آمیز رهبر جمهوری اسلامی در این زمینه، تا حد اعلام اینکه نماینده‌های غیر موافق را از مجلس بیرون خواهند کرد، بر جاسارت فرماندهان نیروهای نظامی برای دخالت در کار مجلس و جبهه‌گیری به سود روحانیت مبارز، موتلفه اسلامی افزود. هم در جریان انتخابات و هم در پایان آن، یک سلسله بحث‌های بسیار جدی پیرامون نقشی که نیروهای مسلح در انتخابات ایفاء کردند و اصولاً حقوق قانونی نیروهای مسلح برای حضور سیاسی در جامعه، در مطبوعات کشور در گرفت که ادامه دارد. این بحث در نشریات جناح راست و طیف چپ با دیدگاه مخالف مطرح است.

نقش سپاه پاسداران در انتخابات مجلس

پس از انتخابات، فرمانده سپاه پاسداران، "محسن رضائی"، با مجله "سپاه پاسداران" مصاحبه‌ای بسیار قابل توجه کرد و نقطه نظرانی را در آن مطرح کرد، که توجه به آنها برای آشنائی بیشتر با اوضاع کنونی ایران ضروری است. ورود سپاه پاسداران به صحنه انتخابات با موضع‌گیری به سود ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری وابسته ایران، درعین حال حکایت از یک واقعیت بسیار مهم دارد که ما بارها آنرا در ارتباط با شعار "طرد ولایت فقیه" مطرح کرده‌ایم، و آن اینکه اگر "ولی فقیه" هم از صحنه حذف شود و اصل ولایت فقیه هم برچیده شود، اما همین وضع موجود، حتی با بگیر و ببند بیشتر برقرار باقی بماند، آیا تحولی در ایران صورت گرفته است؟ بنظر ما نه! زیرا ما خواهان تحولات اساسی در جامعه هستیم، که در روند آن حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان به آنها باید بازگردانده شود و در طی این مسیر است که تکلیف "ولایت فقیه" نیز روشن خواهد شد. آنجا و زمانی که مردم برای دستیابی به آزادی و حقوق مدنی خود بحرکت درآیند، ولایت فقیه دیگر جای نخواهد

ولایت فقیه و یا هر نوع تغییر دیگری) بستگی به همین جنبش و هدایت صحیح آن، تاثیرگذاری بر آن و آتشای توطئه‌های ارتجاع حاکم برای تبدیل این جنبش به یک ستیز مذهبی بین طرفداران و مخالفان ولایت فقیه است.
سؤال و جواب محتشمی را در این باره عیناً در زیر بخوانید:

«سؤال: مجمع روحانیون به نام حمایت از خط امام عملاً در مقابل ولی فقیه زمان ایستاده است (۱) و با سخنان و اقدامات ایشان مخالفت می‌کند، مثلاً در مورد عدم شرکت مجمع در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی تا جایی که مستقیماً مقام معظم رهبری خطاب به رئیس مجمع، آقای کروبی فرمودند که شما شرکت کنید و نیز در مورد سروش تا جایی که مقام معظم رهبری مستقیماً وی را عامل و عنصر بیگانه خطاب فرمودند؟

پاسخ: سؤال صریح برادرمان، فقط سؤال ایشان نیست، این سیمپاشی یک جریان مشخص است که مرکز ایشان هم در تهران هست و فعلاً هم در تمام ارگان‌ها اعم از دولت، مجلس و دستگاه‌های مختلف فعالیت چشمگیری دارند و یکی از علل آن فضائی که منجر به عدم فعالیت ما شد، همین جریان است، همین برجسپ‌هایی که به مجمع زدند و می‌زنند و به هر عنصر دل سوخته و علاقمند به انقلاب و ارزش‌های انقلاب تا می‌آید حرف بزنند چماق وانگ ضد ولایت فقیه زده می‌شود. این مساله از اصل، غیر صحیح و غیر درست است... در دوره پنجم مقام رهبری صرفاً از جناب آقای کروبی دبیر مجمع خواستند که مردم را برای شرکت در انتخابات دعوت کنند و لذا این چیزی بود که هم آقای کروبی و هم دیگر دوستان، همه و همه در مصاحبه‌ها و گفتگوهایشان از مردم خواستند که در سر صندوق‌های رای حاضر باشند. اما حمایت مجمع از آقای سروش، همانطور که گفتیم مجمع اصلاً فعالیت سیاسی از دوره چهارم (مجلس) نداشته، نه یک بیانیه داده، نه یک تجمع داشته، نه سخنی گفته، نه چیزی نوشته است. مجمع نه اثبات و نه نفی صحبتی نکرده است. ما الان در مقام این نیستیم که بگوئیم آقای سروش کارهایشان صحیح است و یا غیر صحیح. اما در مورد اینکه مقام معظم رهبری ایشان را مستقیماً عامل بیگانه معرفی کرده، من جانی نشنیدم مگر اینکه خصوصی به شما گفته باشد.»

درباره فاصله طبقاتی در جامعه، محتشمی گفت:

«... اختلاف طبقاتی موجود است و دولت هم بایستی برای کم کردن این اختلاف تلاش کند، متأسفانه برنامه‌های اول و دوم در این اختلاف نقش تشدید کننده زیادی داشته و نمایندگان مجلس پنجم با تصویب یک برنامه سوم می‌توانند در کاهش این اختلاف طبقاتی نقش بسیار مؤثری را داشته باشند.» (۳)

محتشمی درباره شرایطی که مجمع روحانیون مبارز بتوانند فعالیت کنند گفت:

«... آزادی فعالیت برای کلیه افراد و گروه‌هایی که انقلاب را پذیرفته‌اند و قانون اساسی را قبول دارند که این شرط زیادی نیست بلکه حق همه مردم و طبقات مختلف است.»

درباره کابینه رفسنجانی و سیاست‌های آن (۴) محتشمی گفت:

«... تمام سیاست‌هایش را نه، بعضی مورد تأیید است آنها که به نفع مردم و انقلاب است مورد تأیید می‌باشد و آنهایی را که حقوق مردم را نادیده گرفته و با ارزش‌های انقلاب ناسازگار است قبول ندارم.»

۱- این سؤال هدایت شده از سوی جریانی است که خود در زمان آیت الله خمینی بشدت با او و نظراتش مخالفت می‌کرد و در حوزه‌های فقهی، با پذیرش اصل ولایت فقیه مخالف بود!! این جریان امروز ائتلاف رسالت، موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران است.

۲- در اینجا اشاره به جمعیت موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران است، که پشت طرفداری از ولایت مطلقه فقیه جمع شده‌اند و از حکومت مطلقه بازار و سرمایه‌داری تجاری بر ایران حمایت می‌کنند.

۳- این اشاره محتشمی، در واقع ریشه بسیاری از بحث‌ها و برخوردهای کنونی در دولت و حکومت است و نزدیکی‌های اخیر چپ مذهبی با جناح‌بندی کارگزاران در مجلس پنجم باید نشانه برخی هماهنگی‌ها در این زمینه باشد.

۴- در ادامه همین تفسیرات در برنامه‌های اساسی است که تغییر کابینه رفسنجانی در پشت صحنه حکومتی به صحنه جدیدی از برخوردها تبدیل شده است!

زیر نویس ها

اندیشه های کودتائی!

۱- این معیارها که فرمانده سپاه به آن اشاره می کند، تا حد تهیه لیست های انتخاباتی از سوی بسیج و توزیع توام با تهدید این لیست ها بین مردم برای رای دادن به آن در مقابل حوزه های رای گیری پیش رفت. این لیست همان بود که در مرحله دوم انتخابات تحت عنوان پیروزی روحانیت مبارز از صنایع های رای تهران بیرون آمد!

۲- فرمانده سپاه آشکارا قلب حقیقت می کند. حتی مردم برگ های انتخاباتی، با نام کاندیداهای روحانیت مبارز و موقوفه اسلامی را که از سوی بسیج روز رای گیری در اختیار آنها گذاشته شده بود (بویژه در شرق تهران) در اختیار روزنامه هائی نظیر سلام گذاشته اند! مردم پس از برگزاری انتخابات به روزنامه ها نوشتند، که سپاه علاوه بر توضیح پیرامون معیارها، لیستی از کاندیداها را نیز توصیه و تبلیغ کرده و همچنین از رده های مختلف بسیج تقاضای نشر و پخش این لیست از اسامی را کرده است. جالب اینکه در طرف دیگر این لیست ها، تبلیغات اعلام سخنرانی های فرماندهان رده اول سپاه در برخی مراکز تجمع و محل سکونت اعضای سپاه و بسیج به چشم می خورده است.

۳- معنی این سخن جز اینست، که اگر برخوردها قوی بود، سپاه علیه آنها وارد عمل می شد. اینکه ایشان می گوید ما فعلا نمی خواهیم با این مطبوعات کاری داشته باشیم، معنایش این نیست که بعد می توانیم کار داشته باشیم؟ این سخنان مطبوعات، که به زعم ایشان از روی عقده و ناراحتی بود، همان مطالبی نیست که مطبوعات مستقل و وابسته به چپ مذهبی نوشتند و طی آنها با اینگونه دخالت های سپاه پاسداران در دفاع از موقوفه اسلامی و بازار و ارتجاع مذهبی اعتراض کردند. نام این اعتراض عقده است و یا هشدار نسبت به آینده و بیمی که از کودتای حکومتی در ایران و علیه جنبش آزادیخواهی مردم وجود دارد؟

جبهه متحد و یا حزب

عبداله نوری (حجت الاسلام) در مجلس پنجم نقش سخنگوی جناح چپ مذهبی حاضر در مجلس و گروه بندی کارگزاران را دارد. او که برای مدتی در کابینه هاشمی رفسنجانی وزیر کشور بود، از تهران و در دو لیست انتخاباتی کارگزاران و مجاهدین انقلاب اسلامی کاندیدا شد و به مجلس راه یافت. برای ترکیب هیات رئیس مجلس پنجم او از سوی دو گروه بندی یاد شده برای ریاست مجلس معرفی شد. در انتخاب موقت ریاست مجلس او ۱۰۵ رای آورد و در دور بعدی و برای انتخاب یکساله ۹۱ رای. (ارزیابی پیرامون انتخاب هیات رئیسه مجلس را در همین شماره و به نقل از هفته نامه "مین" می خوانید)

عبداله نوری پس از پایان انتخابات هیات رئیسه مجلس، در مصاحبه با خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: «این رای گیری یک پیروز ضعیف برای جامعه روحانیت مبارز تهران بود و نشان داد که این جناح همانند دوره چهارم اکثریت قاطع را ندارد. نمی شود بر اساس نتایج حاصله از این رای گیری قضاوتی کلی در باره آینده مجلس داشت. این رای تنها نشانگر وضعیت فعلی مجلس بود.» درباره انتخابات ریاست جمهوری، عبداله نوری گفت: از الان نمی توان چیزی گفت. انتخابات ریاست جمهوری بستگی به شیوه های انتخاباتی که اعمال می شود خواهد داشت و اینکه آیا شرایط برای همه یکسان و آزاد است و آیا امکانات میان همه به تساوی تقسیم خواهد شد یا نه؟

فراکسیون ها

درباره شکل گیری فراکسیون ها در مجلس اسلامی، عبداله نوری گفت: احتمال این وجود دارد که مجموعه های موجود در مجلس به صورت یک حزب یا جبهه متحد درآیند و اگر این امر صورت بگیرد، امری خوب و مثبت خواهد بود. (رهبر جمهوری اسلامی در سخنرانی خود در برابر نمایندگان مجلس پنجم با تشکیل فراکسیون ها و جناح بندی حزبی در مجلس، مخالفت کرده بود!)

داشت و اگر هم بر فرض غیر محتمل چنین تحولی با وجود "ولایت فقیه" صورت گیرد، دیگر آن "ولایت فقیه"، این "ولایت فقیه" امروزی نیست و در واقع این اصل قانون اساسی تغییر ماهیت داده است! همه این احتمالات به کیفیت مبارزه و آگاهی مردم و دستاوردهای مرحله ای جنبش و تثبیت آنها برای برداشتن گام های بعدی مربوط است. ما در اینجا و با توجه به مصاحبه اخیر فرمانده سپاه پاسداران یک فرض را در ارتباط با این نظر خود مطرح می کنیم. آن فرض اینست که اگر آقای محسن رضائی در کنار آقای عسکر اولادی و با هدف قبضه کامل قدرت در دست های موقوفه اسلامی و حجتیه قرار گرفته و سپاه پاسداران به کودتائی از اینگونه دست بزند، آزادی های بسیار محدود کنونی در جامعه را جمع کند، و برای ایجاد تمرکز بیشتر در امور مملکت داری - در جهت حاکمیت مطلق بازار - و فریب مردم به اینکه تحولی در ساختار حکومت صورت گرفته، بساط "ولایت فقیه" را نیز جمع کند، تحول مثبتی در کشور انجام شده است؟ اگر پاسخ منفی است، که هست، پس نباید فکری به حال شعار عاری از محتوای جنبشی و طبقاتی "طرد ولایت فقیه"، که عملا ما را وارد یک ستیز مذهبی کرده و درک اهداف ما را از سوی مردم بسیار دشوار می سازد، کرد؟

ما دخالت کردیم

باز کردیم به مصاحبه سرلشگر پاسدار "محسن رضائی"، که حتی پس از پایان انتخابات مجلس نیز از آن بوی کودتا و سرکوب می آید: «... در مواردی (در جریان مرحله دوم انتخابات که باخت روحانیت مبارز و موقوفه اسلامی بسیار قریب به یقین بود) ما به نیروهای انتظامی کمک کردیم. در مقاطعی بازرس هائی از نیروهای بسیج از ما درخواست کردند که مورد اعتماد وزارت کشور باشند، ما هم تعدادی بازرس به آنها دادیم. بعضی وقت ها خودرو و ماشین از ما خواستند که سپاه در اختیار آنها گذاشت... البته پاسداران و بسیجی های ما از نظر تبلیغی و ارائه معیارهای انقلاب، نقش فعالی را بخصوص در نزدیک مرحله دوم انتخابات برعهده گرفتند.» (۱)

فرمانده سپاه پاسداران در این مصاحبه همچنین گفت: «... ما اگر دخالت در سیاست را به مفهوم روشنگری و تبیین ارزش ها و معیارهای انقلاب برای مردم در نظر گرفتیم، باید پاسداران و بسیجی های ما در سیاست دخالت کنند و این وظیفه قانونی آنهاست... اینها آمدند و معیارهای انقلاب را توضیح دادن و اینکه به چه کسانی بر اساس این معیارها رای داده شود، نه به چه افراد و جناح هائی، هیچ بسیجی و پاسداری صحبت از این نکرده که به چه جناح و گروه و حزبی رای داده شود... این هم فقط برای برادران بسیجی و در درون بسیج بوده است.» (۲)

فرمانده سپاه پاسداران درباره مطبوعات نیز گفت:

«... مطبوعات اصیل و اصلی کشور از نیروهای انقلاب دفاع و حمایت کردند و بعضی هم که بهانه ای نداشتند، حرف هایی زدند که اکثر آنها دروغ یا تهمت است، که البته ما قصد نداریم با آنها برخورد کرده و کاری به آنها داشته باشیم. برخورد آنها با سپاه و نیروهای انقلاب خیلی ضعیف و سطحی و معلوم بود که سخنان آنها از روی ناراحتی و عقده است. نوشته های آنها به حالت طبیعی و صورت اندیشمندانه و پخته نبود.» (۳)

این مصاحبه بدنبال سخنرانی تحریک آمیز سرلشگر محسن رضائی در شهر شیراز انجام شده است. به نکاتی از آن سخنرانی نیز که در اردوی ۲۳ هزار نفری موسوم به بیعت با رهبری ایراد شده، توجه کنید:

«... نیروهای حزب الله به کسانی که ناآگاهانه یا از روی غرض ورزی در دانشگاه ها، روزنامه ها، رسانه های خارجی و انظار عمومی جنگ فرهنگی به راه انداخته اند، هشدار می دهند که پیروزی نیروهای اسلام در جبهه فرهنگی مثل جبهه نظامی بدون شک قطعی است. آنانی که به تحلیل های چند لیبرال دست و پا شکسته گوش می دهند، بهتر است قدری به این حضور قدرتمندانه فرزندان انقلاب در صحنه توجه کنند و تحلیل خود را تغییر بدهند.»

نظیر همین سخنان را سرتیپ رونقی، فرمانده ارشد سپاه پاسداران آذربایجان شرقی، در مراسم شب خاطره دانشگاه تربیت معلم تبریز بیان داشته است، که همگی حکایت از هماهنگی های پشت پرده بین فرماندهان سپاه برای ورود به صحنه جهت حمایت از موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز است. البته این سیاست در همه واحدهای سپاه و از سوی بدنه سپاه به راحتی پذیرفته نشده است. بعنوان نمونه در اصفهان موضع گیری فرماندهان سپاه بسود ارتجاع، با مقاومت روبرو شد که درگیری هائی را نیز همراه داشته است؛ در تهران نیز فقط در شرق تهران بسیج و سپاه موفق شدند نیروی را برای حمایت از لیست روحانیت مبارز و موقوفه اسلامی بسیج کنند و نه همه بسیج را!

رای مردم با چه هدفی باطل شد؟

فراکسیون یکصد نفره مجلس، اگر در انتخابات میان دوره‌ای، به اعضای آن افزوده شود، توازن قوا تغییرات اساسی خواهد کرد!

درباره ترکیب کنونی مجلس اسلامی، هیات رئیسه آن و جناح‌بندی‌های حاضر در مجلس، تعبیر و تفسیرهای گوناگونی در خارج از کشور شده است. برخی جریان‌ها و گرایش‌های سیاسی، سازمان‌ها و احزاب سیاسی این جناح‌بندی‌ها را آنقدر مهم نیافته‌اند، که اخبار خود را پیرامون آن تدقیق کنند و برخی نشریات وابسته به جناح‌بندی‌های راست مهاجر (نظیر کیهان لندن) بطور کلی صورت مسئله را از دستور کار خود حذف کرده‌اند! بدین ترتیب مبارزه در داخل کشور به مسیر خود ادامه می‌دهد و در خارج نیز بحث و بررسی‌های علمی و جامعه‌شناسانه درباره ضرورت "جامعه مدنی"، مخالفت با انفجار "کور"، "فرانلوم"، "حزب فراگیر"، ایران در سال ۲۰۰۰ و انواع این نوع بحث‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیویی، جدا از واقعیات ایران ادامه دارد.

درباره ترکیب مجلس کنونی، که برای نخستین بار پس از ۱۷ سال - در آن جناح‌بندی‌های سیاسی، با دیدگاه‌های متفاوت از یکدیگر بر سر مسایل اساسی جامعه، نظیر آزادی و عدالت اجتماعی شکل گرفته‌اند، ما بجای هر نوع حدس و گمان، ارزیابی نشریه "مبین" را در زیر نقل می‌کنیم. این ارزیابی، آنچنان که از محتوای آن بر می‌آید، نه تنها به واقعیت نزدیک است، بلکه نشان می‌دهد چرا و با چه اهدافی ارتجاع تلاش کرد، تا آنجا که در توان داشت، انتخابات برخی شهرهای را ابطال کرده و نماینده به مردم تحمیل کند.

موقعیت متزلزل ناطق نوری

«...رفتار اکثریت نمایندگان مجلس پنجم در نخستین موضعگیری سیاسی خود (انتخاب هیات رئیسه) کاملاً سیاسی و جناحی صورت گرفته است. در مجلس گذشته به سبب عدم شفافیت فضای سیاسی کشور، ما شاهد آن بودیم که برخی نمایندگان تا اواخر دوره نمایندگی هنوز یک رفتار سیاسی مشخص از خود بروز نداده و براساس مصالح فردی و سنجش بر آیند مجلس، موضعگیری خود را بر می‌گزینند. در مجلس فعلی هر چند هنوز این تیپ افراد نیز حضور دارند (به عنوان نمونه: ۱۵ نماینده‌ای که ظرف ۳ روز رای خود را تغییر می‌دهند و یا عده دیگری که از قبل تحت تاثیر تهدیدها و تطمیع‌ها رای خود را در اختیار جناح انحصار طلب قرار دادند) (۱) اما تعداد قابل ملاحظه‌ای از نمایندگان گرایش و تسایل سیاسی مشخصی را از خود بروز می‌دهند. نزدیکی آراء، دو گروه رقیب در انتخابات هیات رئیسه موقت، بیانگر آن است که نقش حوزه‌های ابطال شده و شهرهاتی که به علت ابطال چند صندوق، نماینده دیگری از آنها به مجلس راه یافت، در ترکیب آراء مجلس پنجم نقش بسزایی می‌توانست داشته باشد. (۲) چرا که نتایج انتخابات ۲۱ نماینده ابطال و ۳ نماینده نیز تغییر نمود و در مجموع ۲۴ منتخب انتخابات اخیر که حداقل وابستگی به جناح اکثریت نداشتند، از راهیابی به مجلس محروم شدند و در عوض ۳ نفر از وابستگان به جناح اکثریت (مؤلفه اسلامی-روحانیت مبارز) به مجلس راه یافتند. پس در مجموع با ابطال‌ها و تغییر آراء ۲۷ رای پیش از آغاز به کار مجلس جابجا شد و از قضا این تعداد رای برابر با فاصله رای آقای عبدالله نوری و ناطق نوری در انتخابات هیات رئیسه موقت می‌باشد و از ترکیب هیات رئیسه نیز گذشته، این تعداد رای در جریان تصویب طرح‌ها، لایح و انتخاب هیات دولت آینده تاثیر سرنوشت‌سازی را بر جای خواهد گذاشت. این تاثیر به گونه‌ایست که جناح اکثریت، پس از ابطال نتایج انتخابات آن ۲۱ نماینده، از هم اکنون تلاش گسترده‌ای را برای موفقیت ۲۱ کاندیدای خود، در انتخابات میان دوره‌ای آغاز کرده است و در این راه از اعمال فشار برای ایجاد تغییرات در سطح

استانداری‌ها و فرمانداری‌ها که مجری برگزاری انتخابات میان دوره‌ای می‌باشند (از جمله اصفهان) نیز کوتاهی نکرده است. علیرغم آنکه جناح جامعه روحانیت مبارز با تمسک به تمامی تهیدات و اهرم‌هایی که در دست داشت، توانست در جریان انتخابات هیات رئیسه اکثریت آراء مجلس را بدست آورد، لکن این اکثریت به شدت لرزان و شکننده است. این جناح که با هدف کسب حداقل ۱۸۰ کرسی به صحنه انتخابات وارد شده و پیش از افتتاح مجلس نیز برخی از سران آن ادعا کردند که دارای ۱۷۰ کرسی در مجلس پنجم می‌باشند، اکنون با به صحنه آوردن کلیه توش و توان خود، توانسته است حداقل ۱۴۰ رای برای هیات رئیسه مهیا نماید، که حداقل ۲۵ رای از این تعداد، آراء متزلزل و جذب شده از طرق مختلف و غیر متعارف (تهدید و تطمیع) می‌باشد. این جناح در میان مدت نمی‌تواند حساب خاصی را روی این رای باز کند. از دگر سو، یک جناح اقلیت ۱۰۰ نفری که تا حدودی نیز دارای انسجام می‌باشد و این امکان نیز منطقی وجود دارد تا ضمن افزودن به انسجام خود، کمیت خود را نیز از طریق انتخابات میان دوره و جذب منطقی و فکری نمایندگان منفرد بالا برد، در مجلس وجود دارد. بنابراین همانگونه که پیش از این نیز محافل سیاسی نزدیک به جناح خط امام و کارگزاران ادعا نموده بودند، اینک به رای العین ملاحظه می‌گردد که انحصار مطلق و قاطع جناح اکثریت مجلس چهارم شکسته شده و تبدیل به اکثریتی ضعیف و لرزان گردیده که آن نیز بر پایه برخی اعمال فشارها بر نمایندگان جدید و مستقل مجلس بدست آمده است...»

نشریه "مبین" سپس در ارتباط با تبلیغاتی که برای ریاست جمهوری ناطق نوری می‌شود، در همین گزارش خود می‌نویسد: «...جناح اکثریت مجلس پنجم این نکته را نباید از خاطر دور بدارد که رئیس مجلس این جناح، در جریان انتخابات اخیر مجلس با بهره بردن از آراء لیست گروه رقیب توانست به عنوان نماینده اول تهران و آن هم با حداقل فاصله با نفر بعدی که کاندیدای اختصاصی جناح مقابل بود به مجلس راه یابد. (۳) علیرغم این مسئله تنها ۳۴ درصد از آراء شرکت کنندگان تهرانی را به خود اختصاص داد و در مجلس نیز با حداقل آراء که بیش از ۵۰ رای از آراء ایشان در مجلس چهارم کمتر می‌باشد به این سمت انتخاب شد.»

زیر نویس ها

۱- انتخاب هیات رئیسه مجلس در دو نوبت انجام شد. یکبار موقت و برای چند روز و بار دیگر برای مدت یکسال. در مرحله اول فاصله آراء عبدالله نوری و ناطق نوری بسیار کمتر از مرحله دوم بود. در فاصله این دو مرحله آراء برخی نمایندگان که به عبدالله نوری رای داده بودند، پسود ناطق نوری تغییر کرد، که نشریه مبین به دلائل آن بدرستی اشاره کرده است!

۲- از جمله انگیزه‌های اساسی جامعه روحانیت مبارز و مؤلفه اسلامی (رسالت) برای ابطال انتخابات شهرها و یا حذف برخی انتخاب شدگان و بالا آوردن کاندیداهای خود در لیست انتخاباتی، با هدف بدست آوردن همین آراء در مجلس بوده است. همین تلاش اکنون و به گونه مقابله با جنبش دانشجویی، مبارزه با لیبرالیسم، راه انداختن انصار حزب الله، ایجاد رعب و وحشت در شهرها، سکوت درباره انتخابات میان دوره‌ای و تدارک برگزاری آن بدون سر و صدا و به مجلس بردن چند تن دیگر از طرفداران خود، با همین انگیزه و هدف انجام می‌شود. همین تلاش ارتجاعی ترین جناح حاکم در جمهوری اسلامی، باید بتواند واقع بینی‌ها را تشدید کرده تا با تمام توان بتوان بر انتخابات میان دوره‌ای تاثیر گذاشت!

۳- حجت الاسلام ناطق نوری، که از جانب مؤلفه اسلامی، بازار، روحانیت مبارز، دفتر مقام رهبر و شخص رهبر جمهوری اسلامی حمایت می‌شود، در جریان انتخابات مجلس پنجم در دو لیست کارگزاران و جامعه روحانیت قرار داشت و گزارش مبین اشاره به این مسئله است. ناطق نوری براساس نوعی سازش در لیست کارگزاران قرار گرفت و اکنون کارگزاران معتقدند که اگر این سازش نشده بود، وی اصولاً در همان مرحله اول انتخابات حذف شده بود! اشاره به کاندیدای مستقیم کارگزاران نیز، منظور "قاره هاشمی" است که با اختلاف اندکی از ناطق نوری به مجلس راه یافته است. همه اینها در شرایطی است که همه جا گفته می‌شود، آراء عبدالله نوری (کاندیدای مشترک مجاهدین انقلاب اسلامی و کارگزاران) در مرحله اول انتخابات به سود ناطق نوری مصادره شده است!! وقتی در تهران، ناطق نوری را بزرگترین بازنده این انتخابات می‌شناسند، متکی به این گزارش‌هاست، گرچه او را در مجلس کنونی، بعنوان رئیس مجلس نیز به ملت تحمیل کرده باشند.

نشریه "آرش" سخنگوی کیست؟

فرهنگ وادبی در قالب این لغات و اصطلاحات:

دیگری نیز اضافه شده است. و یا به جمع برخی سازمان‌ها و نشریات وابسته به آنها، که نگران ادامه حضور حزب توده ایران در داخل کشور هستند و شاهد پنبه شدن همه بافته های مهاجرت درباره عدم امکان قرار داشتن در کنار ویا بطن جنبش مردم می باشند، یک نشریه فرهنگی، اجتماعی و ورزشی - در همان سطح از فرهنگ و ادب که در شماره ۵۵ مشاهده می شود- اضافه شده است!

میردان ساده لوح کیانوری، رهبر کبیر، مرد هزار چهره (مجموعه علی عموشی)، یارغارلاجوردی با سابقه ۲۷ سال زندان (به زعم نویسنده، سیال های ناقابلی که عموشی در زندان دو رژیم بوده)، دریده، بی آرم (عموشی)، علی خاوری خراسانی، سوگلی لاجوردی (عموشی)، برنامه شتر گاو پلنگ، حزب توده اسلامی، ...

همه این هنر، ادب، فرهنگ و ورزش چاله میدانی، در مطلبی جمع شده است، که گویا نه از اروپا و امریکا، بلکه از داخل کشور برای انتشار در "آرش"، که وابسته به هیچ گروه و سازمان سیاسی نیست سو حک و اصلاح مطالب رسیده به آن نیز با گردانندگان صاحب قلم، طرفدار ادب و فرهنگ آن می باشد- ارسال شده است!

مطلب ارسال شده به آرش، با عنوان "اتحاد چپ دموکراتیک ایران" توطئه تازه "ساواما" با این پیش مقدمه افزوده شده به آن توسط اداره کینندگان مجله "آرش" چاپ شده است:

"مطلبی که در زیر می خوانید، توسط یکی از مبارزان قدیمی در ایران، به همراه تعدادی جزوه و اعلامیه نامبرده در مطلب، برای "آرش" ارسال شده است."

می توان از درون مطلب به ظاهر ارسالی، نکاتی را بیرون کشید و فرض کرد، که این مطلب در همین مهاجرت و از بیم و هراس حضور حزب توده ایران در داخل کشور و بهره گیری از قلم برخی افراد که اختلافاتشان با برخی رهبران حزب توده ایران به سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد باز می گردد تراوش کرده است. همان مقدمه گردانندگان آرش را پذیرفته و قبول می کنیم که این مطلب از داخل کشور رسیده است، اما حق داریم پس از چند بار خواندن آن، در این اندیشه فرو برویم که:

چرا نتواند، ارسال چنین مطلبی با هدف زمین گیر کردن هر کس که می تواند در داخل کشور مقابل حکومت قند علم کند، توسط "ساواما" برای انتشار در آرش صورت گرفته باشد؟ وقتی مستقیم و غیر مستقیم به چهره شریف ترین قربانیان جمهوری اسلامی اینگونه جنگ زده می شود، وقتی حکومت و وزارت اطلاعات و امنیت اینگونه مسلط به همه زوایای زندگی سیاسی در ایران ترسیم می شود، وقتی هراس از وزارت امنیت در حد فلج سیاسی همگانی بزرگ می شود، وقتی روی دیگر سکه برنامه "هویت" تلویزیون جمهوری اسلامی با همان استدلال ها و لحن و کلام سر از خارج از کشور و از نشریه ای که شهرت چپ و مترقی برای خودش دست و پا کرده، راه می یابد، وقتی مستحکم ترین سازمان سیاسی دهه پایانی نظام شاهنشاهی "سازمان نوید" (وابسته به حزب توده ایران) به سود سازمان امنیت شاهنشاهی آلوده امنیت زده اعلام می شود و ... حق نداریم از خود سؤال کنیم:

این همان شیوه عمل شناخته شده ساواک نیست که برای روزنامه اطلاعات نیز، درباره آیت الله خمینی با نام مستعار مطلب نوشت و او را زنازاده معرفی کرد؟

آن لغات، اصطلاحات و صحنه آرانی که کیهان هوانی و کیهان چاپ تهران در ستیز با همه مبارزان و میهن دوستان ایران می کنند، دقیقاً همین لغات، اصطلاحات و شیوه عمل و نگارش و تفکر نیست؟

ما همه این فرض ها را واگذار می کنیم به خوانندگان "آرش" و گردانندگان آن و به همین دلیل با مطلب ارسالی به آرش و منتشره در این نشریه، برخورد سیاسی کرده و ریشه های راه یافتن این نوع مطالب به نشریاتی نظیر آرش را ارزیابی کرده و نظر خودمان را می دهیم:

مطلب کینه توزانه ای که در "آرش" منتشر شده، در واقع شامل دو بخش است. یک بخش از آن در رد استقلال گروهبندی و یا جریانی است که در داخل کشور و تحت عنوان "اتحاد چپ دموکراتیک ایران" طی دو سال گذشته اطلاعیه می دهد و بنا بر نوشته "آرش" رهبری آن بر عهده یکی از فعالان سیاسی تقریباً شناخته شده چپ ایران، بنام "پیروزدوانی" است. بخش دوم که در تمام این مطلب ریشه دوانده، ستیز با حزب توده ایران است. ما درباره بخش نخست، که گروهبندی یاد شده را ساخته و پرداخته

نشریه ای بنام "آرش" چند سالی است در خارج از کشور منتشر می شود. مدیر مسئول این نشریه آقای "پرویز قلیچ خانی" است، که زمانی کاپیتان تیم ملی فوتبال ایران بوده است. "آرش" نشریه ای هم سیاسی و هم هنری است و طبعاً در هر نشریه ای از این دست، "هنر" سیاسی است و "سیاست" هم رنگ هنری دارد!

"آرش" آنچنان که در هر شماره اعلام می کند، نشریه ای فرهنگی، اجتماعی (و نه سیاسی) و ورزشی است، اما بندرت می توان چند خط خبر ورزشی در آن یافت. ظاهراً این چند خط را، که گاه یگانه خبر ورزشی "آرش" است، به احترام سابقه ورزشی آقای "پرویز قلیچ خانی" که زمانی به آقای گل "فوتبال" با طلانی شهرت داشت، می نویسند!

در سال های اخیر به همت برخی نویسندگان، هنرمندان و مترجمین خارج از کشور، مقالات و مطالبی در "آرش" منتشر شده است، که در نوع خود مثبت بوده است. این که نویسندگان و مترجمین "آرش" کیستند؟ گرایش های سازمانی و سیاسی آنها کدام است؟ گردانندگان اصلی نشریه "آرش" چه کسانی هستند؟ شایعات مربوط به تسلط سازمان "راه کارگر" بر این نشریه صحت دارد یا خیر؟ و سؤالاتی از این دست، نه اهمیت اساسی دارد و نه اصولاً برای چند تذکر و اشاره ای که مورد نظر ما می باشد، ضروری است.

رونق نسبی بازار "آرش" در مهاجرت، چند سال پیش، دیگرانی را هم در دیگر کشورهای اروپا و امریکا، با اندیشه ها، شیوه ها و اهدافی مشابه، به فکر انتشار نشریاتی مشابه انداخت. نشریه "میهن" که مانند "آرش" در فرانسه چاپ می شود و یا برخی نشریات چاپ سوئد از این گروهند!

دوران استقبال از "آرش" که ظاهراً فارغ از مرزبندی های سیاسی و سازمانی و در قالب چپ و مترقی منتشر می شد و می شود، با راه یافتن برخی ماهنامه ها و فصل نامه های چاپ داخل کشور به خارج از کشور، بتدریج سیری نزولی را طی کرد. ابتدا نشریه "آدینه" چاپ تهران، به سردبیری آقای "فرج سرکوهی" (که خط و ربطی مشابه "آرش" را در داخل کشور دارد) بخشی از بازار "آرش" را گرفت و بعد هم نشریاتی نظیر "جامعه سالم"، "ایران فردا"، "کتاب توسعه"، "زنان"، "چیستا" و در این اواخر "گزارش" که همگی از تهران به اروپا و امریکا راه یافته اند، بر بی رونقی دوران اخیر "آرش" نقش داشته اند. البته این شرایط جدید، نشریات مشابه و گاه رقیب "آرش" در اروپا و امریکا را هم شامل شده است.

برخی اختلافات دیدگاه ها، نگرش ها، وابستگی های سازمانی و مناسبات درونی "کانون نویسندگان در تبعید" و یا انجمن ها و کانون های ادبی و هنری که بویژه پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم در مهاجرت برپا شده اند و یا بحث های قدیمی "کانون نویسندگان ایران" پیش از انقلاب، پس از انقلاب، پیش از انشعاب و یا بعد از انشعاب نیز در شکل گیری و جهت گیری این نشریات نقش دارد، که خود فصل جداگانه ای از حیات سیاسی-هنری مهاجرت اخیر است.

"آرش" در همان صفحه نخست خود، از خوانندگانش (که بصورت بسیار طبیعی باید خارج از کشور باشند) طلب می کند، تا در حد همکاری، برایش خبر، مقاله، شعر، عکس و طرح بفرستند و تاکید می کند، که در حک و اصلاح و کوتاه کردن مقالات، با حفظ نظر نویسنده آزاد است. مطالب ارسالی را هم پس نمی فرستد.

در نشریه آرش، که از بهمن ماه ۶۹ منتشر می شود، تاکنون رویارویی تشکیلاتی و سازمانی کمتر راه داشته است و یا اگر راه داشته، صریح و بی پرده نبوده است. اما در آخرین شماره آن (فروردین-اردیبهشت ۷۵) مطلبی منتشر شده، که نه ارتباطی با فرهنگ و ادب دارد و نه در قالب ورزش (حتی ذهنی آن) می گنجد! اگر این مطلب آغاز فصل جدیدی از حیات نشریه آرش باشد، باید پذیرفت که به جمع نشریاتی که از راه ستیز با حزب توده ایران برای خود خواننده جمع می کنند و در پی مشروعیت بین المللی هستند، نشریه

ما تصور نمی‌کنیم، نویسندگان و گردانندگان "آرش" ندانند که سازمان "توید" را "رحمان هاتفی" (روزنامه نویسنده برجسته ایرانی) بنیان گذاشت و تا پس از پیروزی انقلاب بهمن و پیوستن کامل آن به حزب توده ایران نیز رهبری کامل آن بر عهده وی بود. بنابراین انتخاب مهدی پرتوی به رهبری "توید" مگر در جلسه هیات تحریریه "آرش" اتخاذ شده باشد، والا واقعیت غیر از اینست. بنابراین، هدف از این انتخاب رهبری نیز باید همان توده‌ای ستیزی باشد که ما در ابتدای مطلب به آن اشاره کردیم.

در رابطه با دیدارهای نویسنده محمد علی عموشی و نورالدین کیانوری و سپس پرتوی، نیز باید از نویسنده آن مطلب خواست، تا بنویسد، این ملاقات‌ها کجا انجام می‌شود و ضمناً وقتی نویسنده‌ای تا این حد به اطلاعات دسترسی دارد، چرا محل زندان وزارت اطلاعات و امنیت را افشاء نمی‌کند؟ (این همان زندانی است که عباس امیر انتظام نیز در آن زندگی می‌کند) چرا انتشار چند اعلامیه و جزوه در داخل کشور، رهبران مهاجرنشین را اینگونه برآشفته کرده است؟

ما به این سؤال، نه در ارتباط با "اتحاد چپ دمکراتیک ایران"، بلکه بعنوان واقعیتی که باید با آن روبرو شد، در آینده و بصورت مستقل خواهیم پرداخت. واقعیتی که براساس آن هرگز نمی‌توان ایران امروز را با ایران زمان شاه مقایسه کرد. برای حضور در لحظه لحظه زندگی مردم داخل کشور چاره‌ای جز تحلیل و ارزیابی واقعی از اوضاع کشور وجود ندارد، و این ممکن نیست، مگر ابتدا از تحلیل و ارزیابی کیهان لندن و رادیو اسرائیل از اوضاع ایران فاصله گرفته شود! فاصله‌ای که هر نوع امید داشتن به استفاده از صدای رادیو اسرائیل برای پخش اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های چپ‌نما و نخ‌نما را باید به فراموشی سپارد.

در رابطه با مطالب منتشره در شماره ۵۵ مجله "آرش" از سوی برخی محافل آگاه توده‌ای داخل کشور نیز پاسخی را دریافت داشته ایم، که آنرا برای آگاهی خوانندگان خود، عیناً منتشر می‌کنیم.

کیهان لندن از "راست" و "آرش" از "چپ" تلاش می‌کنند، تا حزب ما را از میدان خارج سازند!

"چپ" و "راست" علیه

"حزب توده ایران"

انتخابات اخیر مجلس در ایران، از مهمترین حوادث دهه اخیر کشور ما محسوب می‌شود. نتایج انتخابات نه تنها شکست کامل ارتجاع در بدست‌گیری حاکمیت مطلق را دنبال آورد، بلکه علاوه بر آن بی‌پایگاہی ارتجاع و روحانیت وابسته بدان را در جامعه مشخص ساخت. انتخابات نشان داد که مقاومت در برابر ارتجاع هر روز بیشتر گسترش می‌یابد و جنبش کنونی مردم

سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی می‌داند، نه اطلاعات کافی برای ورود در اینگونه مباحث را در اختیار داریم و نه خود را مجاز می‌دانیم، اینگونه بی‌گدار به آب زده و برای دیگران پرونده همکاری امنیتی بسازیم. آقای "دوانی"، که بنا بر مطالب منتشر شده در نشریات خارج از کشور (از جمله "گار") پیرامون کارزار انتخاباتی اخیر، یک بار نیز در کنار دکتر حبیب‌الله پیمان، مهندس سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی در یک مصاحبه شرکت کرده، اگر پاسخی در رابطه با مطالب "آرش" داشته باشد، لابد منتشر می‌کند و ما هم از آن مطلع می‌شویم. درباره متن و محتوای نظرات ایشان و بطور کلی "اتحاد چپ دمکراتیک ایران" نیز، خلاصه‌ای از این نظرات را از طرح برنامه و اطلاعیه‌های این گروه‌بندی - که به دست ما نیز رسیده - استخراج کرده و برای اطلاع خوانندگان خود، در همین شماره "راه توده" منتشر می‌کنیم. بنظر ما، این مجموعه نشان‌دهنده پاره‌ای نقطه نظرات مشترک بین همه احزاب و سازمان‌های چپ ایران است که در مهاجرت و در نشریات وابسته به این سازمان‌ها منتشر می‌شود. از جمله سیاست "تحریم انتخابات" و...

البته باید انتظار داشت که اگر نویسندگان و یا ارسال‌کننده مطلب مورد بحث برای "آرش" اطلاعاتی در اختیار دارد، که براساس آن وزارت اطلاعات و امنیت کشور سازمانی را سرهمبندی کرده است، خوب بهترین کار آنست که این مدارک (نه تعبیر و تفسیر هائیکه که در آرش منتشر شده) در اختیار همگان قرار گیرد. اگر چنین اطلاعاتی را هم ندارد و یا اصولاً چنین تشکیلاتی وجود خارجی ندارد و تنها تحت این نام، عده‌ای سینه سپر کرده و بصورت علنی (در حد شرکت در مصاحبه مطبوعاتی یاد شده در بالا توسط آقای پیروز دوانی) نظرانی را در داخل کشور منتشر می‌کنند و در حد و به زعم خود از سویایسم دفاع می‌کنند و مطالبی را که در این عرصه بدستشان می‌رسد، منتشر می‌کنند، عیب و ایراد این کار در کجاست؟ مگر این نوع مطالب حتماً باید در "نامه مردم"، "گار"، "راه کارگر"، "راه توده" و این نوع نشریات منتشر شود و در چند نسخه معنود، بنام سوغات به داخل کشور برود و یا روی اینترنت برود و مثلاً آقای دکتر محمد جواد لاریجانی "آرا" در خانه‌اش مطالعه کند؟

این سؤالات را مسئولین نشریه "آرش" پیش از انتشار چنان مطلبی باید برای خودشان مطرح می‌کردند، که ظاهراً یا نکرده‌اند و یا اگر کرده‌اند پاسخ‌هایی چنان متکی به اطلاعات دقیق دریافت داشته‌اند، که به هر نوع تردید آنها برای انتشار آن مطلب خاتمه بخشیده است. اطلاعاتی که اجازه هشدار باش امنیتی به همه سازمان‌ها و احزاب سیاسی به نشریه مذکور داده است! اما درباره توده‌ای ستیزی و ستیز با هر نوع فعالیتی که در داخل کشور می‌شود، باید گفت:

ارسال‌کننده مطلب به نشریه "آرش" در اساس، چهل تکه ناهم‌رنگ را به هم دوخته، تا جبهه جدیدی را علیه حزب توده ایران باز کند. ایشان با اصطلاحاتی که در بالا به آن اشاره کردیم، "پیروزدوانی" را به محمد علی عموشی، نورالدین کیانوری را از زندان وزارت اطلاعات و امنیت به محمد علی عموشی و سپس اسدالله لاجوردی را به عموشی، علی خاوری را (با لحنی ناپسند) از مهاجرت به تهران و سرانجام همه آنها را به مهدی پرتوی وصل کرده و سناریوی مضحکی را بنام کشف یک سازمان ساوا ساختن سرهمبندی کرده، که گویا حزب توده ایران آنرا شکل داده است. سرانجام نیز پیشینه و پسینه آنرا به شجره نامه خائنانه تشکیلات تهران و "عباس شهریاری" و سپس شجره نامه انقلابی "سازمان نوید" وصل کرده و هر دوی آنها را یکسان معرفی کرده است!

در حقیقت همه درد نویسندگان و ارسال‌کننده آن مطلب، یا بهانه قرار دادن "اتحاد چپ دمکراتیک ایران"، که از نوع نگرش آن به مسائل ایران و همچنین نامش برمی‌آید، هیچ ارتباطی با حزب توده ایران ندارد، نیز همین نکته آخر است! این که حزب توده ایران را جمهوری اسلامی نتوانسته نابود کند و علیرغم همه ضربات سهمگینی که بر آن وارد آمده، ریشه‌های کهنسال این حزب یکبار دیگر در خاک همان سرزمینی که توده‌ای پرور است، شاخه‌های نو داده است. همه درد همینجاست و این تیغ برای بریدن همین شاخه‌ها از نیام برکشیده شده است! آن همه خشونت آشکار در مطلب منتشره در "آرش" بازتاب همین حقیقت است. آنها که کار حزب ما را تمام شده فرض کرده و خود را جانشین بلافاصل ارزیابی کرده بودند، یکباره از خواب برخاسته و رشته‌های بافته در مهاجرت را پنبه یافته‌اند، و حالا جبران مافات را اینگونه آغاز کرده‌اند. آغازی متکی به اتهام، دروغ، ناسزا و... که دیری نخواهد پایید. اتهاماتی از این دست:

(مهدی پرتوی - که در زمان شاه با ایجاد سازمان مخفی "توید" از پیشکسوت خود، عباس شهریاری نیز پیشی گرفته بود...)

ایران بدان درجه از رشد و آگاهی و انسجام دست یافته است که بتواند عقب‌نشینی‌های گاه بسیار جدی را به حاکمیت تحمیل نماید. اما نتایج انتخابات همانطور که «راه توده» در شماره تیرماه خود می‌نویسد: «همان اندازه که باید چشم و گوش جناح‌های حاکم در جمهوری اسلامی را باز کرده باشد، بر اساس همه شواهد و برهان‌هایی که حاصل این انتخابات است، باید توانسته باشد نقشی در حد هشدار باش» درمیان اهزاب و نیروهای سیاسی کشور ایفاء کرده باشد. در واقع انتخابات نادرستی سیاست «هرچه بدتر، بهتر» را اثبات کرد و ضرورت حرکت گام به گام یا جنبش مردم و دفاع لحظه به لحظه از دستاوردها - ولو کوچک - و تلاش برای گسترش و تحکیم آن را اثبات کرد.

در اینکه همه نیروهای سیاسی و از جمله اپوزیسیون خارج از کشور «هشدار» انتخابات اخیر را کاملاً جدی گرفته‌اند، تردیدی نیست، اما محتوای این «هشدار» در همه آنها، یکسان نیست و تلقی واحدی وجود ندارد. اگر برخی آن را ضرورت توجه بیشتر به جنبش داخل کشور و مبارزه برای دفاع از دستاوردها و به سود تحولات مثبت تلقی می‌کنند، در صف دسته‌ای از نیروهای «چپ» و «راست»، که ظاهراً سرنوشت خود را با سیاست «هر چه بدتر» گره زده‌اند یا می‌خواهند گره بزنند، قضیه کاملاً شکل دیگری دارد. برای این عده درس انتخابات یعنی امکان تحول مثبت و امکان تحول مثبت یعنی بازگشت «خطر توده‌ای‌ها» که در طی ده سال اخیر ده‌ها بار «مرده»، «نیست» و نابود شده و «پایان یافته» اعلام می‌شدند.

حمله اخیر ابتدا از راست و از صفوف سلطنت طلب‌ها آغاز گردید. چنانکه کیهان لندن در شماره ۲۰ اردیبهشت خود، سناریوی پرونده سازی برای حزب توده ایران و نشریات داخل کشور را آغاز کرده و از جمله نوشت: «... کارشناسان معتبر سیاسی عقیده دارند و منابع مطلع می‌گویند که نورالدین کیانوری که از فروپاشی اتحاد شوروی سخت ناراحت است و گورباچف را «خائن» به آرمان اترناسیونالیستی می‌داند، در جوش دادن رابطه میان دو دستگاه اطلاعاتی (وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی و دستگاه اطلاعاتی روسیه) نقش کم‌اهمیتی ایفاء نکرده است. بازهم به گفته همان منابع، دارو دسته کیانوری به واسطه وزارت اطلاعات در برخی از روزنامه‌های تهران نفوذ در خور توجهی دارند...» (راه توده در شماره ۴۸ خرداد ماه ۷۵ پاسخ مقاله مزبور را در حدی که شایسته آن نوشته و منتشرکنندگان آن است، ارائه داده و نیازی به تکرار آن نیست).

حمله و پرونده سازی از راست، اکنون با حمله‌ای دیگر و با همان محتوا، ولی این بار از ناحیه به ظاهر «چپ» تکمیل و دنبال گردیده است. نشریه «آرش» چاپ فرانسه، در شماره ۵۵ مقاله‌ای با مضمون نوشته کیهان لندن، اما به شکلی صریح‌تر و روشن‌تر منتشر ساخته است. در این مقاله که نام و نشان نویسنده آن البته معلوم نیست و گویا توسط یکی از «مبارزان قدیمی» نوشته شده است، نویسنده با توهین و فحاشی و وارد آوردن اتهامات بی‌پایه، در نهایت وحشت خود را از گسترش نفوذ و حضور حزب توده ایران در داخل کشور ابراز داشته و تلاش کرده است با پرونده سازی و جنجال آفرینی - به خیال خود - این امر را مانع شود. دلیل و توجیه این فحاشی‌ها نیز آن است که از قرار معلوم در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۴، گروه یا سازمانی با «آرمان سوسیالیسم» در داخل کشور تشکیل گردیده است که به نظر نویسنده سر نخ آن در دست توده‌ای‌ها و البته «سازمان» جمهوری اسلامی است و در نتیجه نویسنده با «احساس مسئولیت اجتماعی» کوشیده است، تا همگان را از «آفتاب‌زدن در چاه سازمان‌های ساخته‌ی دست اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی» برحذر دارد.

البته نویسنده توضیح نداده است که چگونه «احساس مسئولیت اجتماعی» وی در طی این یکسال و چند ماهی که از تشکیل گروه مزبور می‌گذرد، بر آشفته نشده بود و چرا درست همزمان با کیهان لندن و با روشن شدن ورشکستگی سیاست «هرچه بدتر، بهتر» احساس «مسئولیت اجتماعی» به وی دست داده است.

نویسنده مقاله «آرش» سپس به تشریح موقعیت گروه مورد نظر می‌پردازد که بنا به نوشته وی «تعاون یک سازمان چپ هواخواه سوسیالیسم از اردیبهشت ۷۴ رسماً بصورتی به اصطلاح نیمه مخفی مشغول فعالیت» شده است و گویا هفت شماره نشریه زیراکسی «ظاهراً زیر زمینی» منتشر نموده و دلیل واضح خیانت هم آن است که این نشریات «نه تنها مقالاتی به امضای مستعار از نویسندگان توده‌ای در داخل ایران در بردارد، بلکه به نقل مقالاتی نیز از نشریات «چپ دمکرات» خارج از کشور نیز با اسم و رسم چاپ می‌کند، تا از این طریق با همفکران و هم مسلکان بیرون مرزی هم پیوند خود را گسترش دهد».

نویسنده در ادامه، بدون هیچگونه احساس مسئولیت، مشخصات و اسم و رسم و نام یک شرکت انتشاراتی دیگر را نیز عنوان می‌نماید، که گویا به جنایت بزرگی دست زده و از جمله جزوای زیر عنوان «علل و عوامل پیدایش

بحران در کشورهای سوسیالیستی» و سه مقاله از فیدل کاسترو به ترجمه محمد علی عموشی را در ایران چاپ کرده است.

نویسنده مقاله سپس توضیح می‌دهد که جنایات گروه مزبور به «انتشار نشریه زیراکسی و کتاب علیی محدود نیست، بلکه به عنوان یک سازمان سیاسی فعال در هر مورد به انتشار اعلامیه چپ‌نمایانه و دمکرات مآبانه دست می‌زنند... (اما) ... در اعلامیه‌های سیاسی‌اش از حد انتقادات نیم بند لیبرالی تجاوز نمی‌کند و به هیچ وجه اصل حاکمیت ولایت فقیه جمهوری اسلامی را زیر سؤال نمی‌برد و کمترین سخنی از تغییر نظام به میان نمی‌آورد...» هرچند که وی اضافه می‌کند که «برنامه گروه مزبور، با «جسارت» و «شهامت»، «انقلابی» به غیر دمکراتیک بودن اصل «ولایت فقیه» و تناقض آن با اصل حاکمیت مردم اشاره می‌کند و تا حد مبارزه برای «دگرگونی قانون اساسی کنونی» پیش می‌رود، ولی «تغییر اساسی حاکمیت کنونی» را تنها از طریق برگزاری انتخابات آزاد می‌پذیرد... و به هر حال مبارزات خود را با بهره‌گیری از «سیاست‌های تاکتیکی گوناگون و از جمله با استفاده از «اهرم‌ها، امکانات و اشکال و شیوه‌های قانونی، علیی» پیش می‌برد و... در جریان مبارزات سیاسی خود، البته بدون آنکه مجالی برای «ایجاد توهم» باقی گذارد، از هر نوع اصلاحات واقعی (!) و جدی (!) که از سوی جناح‌های وابسته حاکمیت... به سود مصالح ملت و منافع ملی و بهبود سطح زندگی مردم و ایجاد فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تحقق یابد پشتیبانی می‌کند.» (کلیه علامت‌ها و نقطه گذاری‌ها از نویسنده «آرش» است)

نویسنده که ظاهراً خود را در مقام رهبر موفقه اسلامی و یا رئیس حجتیه و یا بازجوی شکنجه‌گاه اوین تصور کرده است، اساساً از اینکه شخص یا اشخاصی این فکر را به مغز خود راه دهند که می‌توان در کشور ما گام در راه مبارزه برای آرمان‌های دمکراتیک و سوسیالیستی نهاد، ناراحت است و می‌کوشد با پراکنده ساختن شایعه و وحشت و اضطراب، ترک مقاومت و انفعال و خانه نشینی را به هر قیمت برقرار نماید.

نویسنده مقاله پس از آنکه، چنانکه دیدیم به تفصیل دیدگاه‌های گروه مزبور را بر شمرده و آنها را تمسخر کرده، ناگهان موضوع را عوض کرده و صاف و ساده اعلام می‌کند که ناراحتی وی این دیدگاه‌ها نیست، بلکه اگر گروه مزبور هر اندیشه و برنامه دیگری هم می‌داشت و یا یک برنامه شسته و رفته انقلابی نیز تحویل می‌داد و یا برحسب ضرورت و مصلحت جوسی سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی شعار سرنوشتی و براندازی حاکمیت ولایت فقیه و مبارزه مسلحانه را هم سر می‌داد، بنظر وی بازهم باید آن را توطئه‌ای برای فلج کردن و در دام انداختن «نیروهای واقعی چپ» (که احتمالاً منظور خود نویسنده و یارانش باید باشد!) محسوب می‌نمود.

ممکن است این پرسش پیش آید: که به فرض آنکه نویسنده مقاله از غفلت ارتجاع یا تضعیف موقعیت آن و یا گسترش مقاومت همه سویه در برابر ارتجاع به نحوی که نتواند هر صدائی را در نظفه خفه کند، ناراحت و خشمگین شده باشد و یا اصولاً معتقد باشد که هیچگونه امکان مبارزه و مقاومت انقلابی در داخل کشور وجود ندارد. همه اینها را می‌توان فرض کرد، اما باید پرسید چرا و به چه دلیل این نظرات را بهانه حمله به حزب توده ایران و فحاشی نسبت به آن کرده است؟ چرا با سرهمبندی کردن یک مشت حرف‌های بی‌پایه و اساس مدعی شده است که گویا سر نخ این گروه در دست محمد علی عموشی، یا به گفته وی «مرد هزار چهره» ایست که با «پشتوانه ۳۷ سال زندان، در فروردین ۱۳۷۴ از زندان مرخص شده... و در اینکار از کمک فکری رهبر کبیر، کیانوری... برخوردار است؟»

برای آنکه میزان اطلاعات و مسئولیت شناسی نویسنده این حرف‌ها را بهتر دریابیم، کافی است یادآوری کنیم که محمد علی عموشی نه در فروردین ۷۴، بلکه در ۵ آبان ۷۳ از زندان آزاد شد و آن محلی را هم که بعنوان «خانه سازمانی» برای نورالدین کیانوری ذکر می‌کند، خانه سازمانی وی نیست، بلکه بازداشتگاه جمهوری اسلامی است که نویسنده به سبک ماسوران وزارت اطلاعات و امنیت تهران آن را «خانه سازمانی» می‌نامد. اگر هم هدف نویسنده آنست که مثلاً چرا یک توده‌ای بالای ۸۰ سال سن را در سلول انفرادی نگهداری نمی‌کنند و اجازه می‌دهند گهگاه برای نیمساعت همسرش را ببیند، که این دیگر بستگی به دمکرات منشی وی دارد!

تردید نیست که می‌توان با این یا آن سیاست موافق یا مخالف بود و نظر و مشی خاص خود را داشت. می‌توان با این و یا آن فرد نیز اختلاف سیاسی و یا شخصی داشت و خود را «رهبرکبیر» خارج از کشور محسوب کرد، ولی در همه جای دنیا، حتی براساس همه ادیان و مذاهب هم برای این نوع چشم بستن بر واقعیات حد و حدودی را در نظر می‌گیرند. فردی بی نام و نشان که معلوم نیست کیست و چه مسئولیتی دارد و در کجا و به چه کاری مشغول است و در تمام عمر خود چند روز مبارزه جدی کرده و محرومیت کشیده، چرا باید به

مواضع سیاسی و اصول برنامه‌ای

"اتحاد چپ دمکراتیک ایران"

از "اتحاد چپ دمکراتیک ایران"، چند اطلاعات در اختیار است که در ایران صادر شده است. مضامین اساسی این اطلاعات را که دیدگاه این جریان را بیان می‌کند، در زیر می‌خوانید:

علیه امپریالیسم امریکا، علیه حاکمیت استبدادی!

بدنبال تصویب طرح محاصره اقتصادی ایران در سنای امریکا... اینک نهادهای قانونگذاری امریکا بر خلاف منشور ملل متحد، یک اعتبار ۲۰ میلیون دلاری را برای برهم زدن ثبات داخلی ایران و انجام اقداماتی علیه حکومت ایران تخصیص داده‌اند.

"اتحاد چپ دمکراتیک ایران" این اقدام سلطه جویانه امپریالیسم امریکا را که دخالتی آشکار در امور داخلی کشور ما بوده و منافع ملی، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت کشور و صلح را به خطر انداخته و به وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم منجر می‌شود، را به شدت محکوم می‌کند...

"اتحاد چپ دمکراتیک" اعتقاد دارد که حاکمیت جمهوری اسلامی، با نقض مستمر حقوق بشر، اجرای دیپلماسی ماجراجویانه و مداخله گرانه... بهانه‌های لازم را به امپریالیسم امریکا جهت اجرای نقشه‌های سلطه طلبانه‌اش داده است... حاکمیت استبدادی... با ایجاد جو رعب و وحشت در کشور، محدود کردن فعالیت نیروهای آزادیخواه میهن، تقویت هر چه بیشتر وزارت اطلاعات و امنیّت و دیگر ارگان‌های سرکوبگر، در جهت پیشبرد اهداف ضد دمکراتیک خود عمل می‌کند. "اتحاد چپ دمکراتیک" بار دیگر اقدامات حکومت جمهوری اسلامی ایران در راستای تشدید جو اختناق و سرکوب در جامعه را محکوم می‌کند. (دیده‌ها ۱۳۷۴)

پیرامون انتخابات دوره پنجم

مجلس شورای اسلامی

.. اعضای شورای نگهبان بارها اعلام داشته‌اند که شرط اصلی برای شرکت در انتخابات، قبول و ابراز وفاداری به اصل ولایت فقیه است. بدین گونه آزادی مردم در انتخاب کردن و انتخاب شدن به آشکارترین شکل ممکن نقض شده است. در شرایط کنونی، هیچ گشایش جدی در فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور دیده نشده است... بسیاری از جناح‌های درون و پیرامون حاکمیت، به منظور کسب قدرت انحصاری در حاکمیت و نیز برای رونق بخشیدن به بازار انتخابات، به عرصه رقابت انتخاباتی وارد شده‌اند. ماهیت همه این جناح‌ها و مضمون دیدگاه‌ها و نوع عملکردهای آنها کاملاً غیر دمکراتیک است. کلیه این جناح‌ها در جهت سرکوب خواست‌ها و اعتراضات حق طلبانه و حقوق دمکراتیک و آزادی‌های اساسی مردم عمل کرده‌اند و همیشه با نوع حاکمیت متکی به استبداد دینی و ولایت فقیه موافق بوده‌اند. از این رو هیچیک از این جناح‌های حکومتی قابل تائید نمی‌باشند و نباید مورد پشتیبانی قرار گیرند... اکثریت قاطع مردم میهن انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی را انتخابات نمایشی و غیر دمکراتیک و یک نوع "بازی حکومت" قلمداد می‌کنند که نتیجه آن تأثیر مهمی در سرنوشت کشور و ملت نخواهد داشت و از این رو نسبت به آن حساسیت جدی ندارند و در این انتخابات شرکت نخواهند کرد. "اتحاد چپ دمکراتیک" در انتخابات شرکت نخواهد کرد و به مردم ایران توصیه می‌کند که از شرکت در این انتخابات خودداری کنند. پاسخ ما... فقط تحریم انتخابات است. (دوشنبه ۹ بهمن ۱۳۷۴) (بقیه در ص ۳۹)

خود اجازه دهد، به کسانی که تمام عمر و زندگی خود را در مبارزه و زندان و شکنجه و تبعید به سر برده و یا می‌برند، اینگونه توهین و فحاشی کند و به خیال خود با این نوع حملات آنها را وادار به سکوت کند؟ آنها که این نوع مطالب را منتشر می‌کنند، چه تضاروتی درباره خود دارند؟

برخی‌ها معتقدند که گردانندگان نشریه‌های نظیر "آرش" که در طی یکی دو سال گذشته و بر اثر امکان‌های که مبارزه نیروهای مترقی در داخل کشور بوجود آورده است، بخش وسیعی از خوانندگان خود را از دست داده‌اند و می‌کوشند با چاپ مطالب جنجالی برای خود مشتری دست و پا کنند. ولی این نمی‌تواند تمام مطلب باشد. در واقع گردانندگان اصلی و شخص یا اشخاصی که خط و ربط "آرش" را در اختیار دارند و این اتهام‌نامه را ساخته و پرداخته‌اند، هوشیارتر و چنانکه مشاهده می‌شود، زیرک‌تر از آن هستند که مسئولیت نوشتن این مزخرفات و وارد ساختن یک سلسله اتهامات سخیف... که دیر یا زود نادرستی آنها روشن می‌شود... را از نظر سیاسی و در پیشگاه تاریخ به دوش گیرند و به همین دلیل نیز پشت مقالات بی نام و نشان و امضاء پنهان می‌شوند و نشریاتی کم نام و نشان را برای زهرپاشی‌های خود علیه حزب توده ایران انتخاب می‌کنند، تا این وظیفه را از جانب آنها برعهده گیرد. آنها با این شگرد، مسئولیت بعدی پاسخگویی به این اتهامات را هم به دوش کسانی خواهند انداخت، که شاید بی خبر از همه جا، برای نشریه "آرش" مقاله ارسال می‌کنند!!

مقاله منتشره در "آرش" نشان می‌دهد که تئوری‌ها حجتیه مبنی بر اینکه "هر چه ظلم بیشتر باشد، امام زمان زودتر ظهور خواهد کرد" با سیاست "هر چه اوضاع بدتر شود، زودتر انقلاب خواهد شد" چه نماها به نقطه‌ای از تلاقی رسیده است که پنهان ساختن آن دیگر ممکن نیست. انفجار خشم آنها از اینکه کسانی بخواهند این روند را بر هم بزنند نیز قابل پیش بینی است.

کدام نگرانی را باید داشت؟

حال این سوال مطرح است که آیا باید نگران تأثیرهماهنگی موجود در داخل و خارج از کشور علیه مبارزه نیروهای مترقی و نیز حزب توده ایران بود؟ تا آنجا که به نشریات، به گروه‌ها، شخصیت‌های مستقل و مترقی داخل کشور مربوط می‌شود، به نظر ما البته جای نگرانی وجود دارد. همزمانی تحریکات کیهان لندن و "آرش" با براه افتادن دسته‌های حزب الله در تهران که محتوای مشترک همه آنها وادار کردن مبارزان مترقی به ترک مقاومت در برابر ارتجاع و پذیرش سکوت و خاموشی است، نمی‌تواند امری تصادفی باشد. ما در گذشته نیز همین وضعیت را در مورد نشریاتی نظیر "ایران فردا" دیده‌ایم و یا تحریکات علیه آقای داریوش فروهر و "محاکمه وی و مدیر مسئول ایران فردا در مطبوعات و نشریات و رادیوهای خارج از کشور، به جرم جسارت ابراز انتقاد و مخالفت با جمهوری اسلامی را به خاطر داریم. اتفاقاً در داخل کشور نیز توسط نشریات وابسته به ارتجاع و رادیو و تلویزیون همین سناریو عیناً و توسط وابستگان به ارتجاع مستقر در این سازمان‌ها اجرا می‌شود، که برنامه "هویت" تلویزیون جمهوری اسلامی بهترین نمونه آنست. این ارکستر هماهنگ در برابر خود وظیفه‌ای جز سم پاشی و قربانی کردن کسانی که واقعا قصد مبارزه دارند را نمی‌شناسد. منشأ نگرانی‌ها اینجاست!

اما تا آنجا که به تأثیری که اینگونه لجن پراکنی‌ها می‌تواند بر چهره و حیثیت حزب توده ایران داشته باشد، به نظر ما جای نگرانی وجود ندارد. سکوتی که برای مدتی در اطراف حزب ما وجود داشت، نه به دلیل آن بود که توده‌ای ستیزهای حرفه‌ای و کسانی که از طریق ضدیت با حزب ما ارتزاق می‌کنند، یک شبه "دمکرات" شده بودند. این سکوت به فقدان عملی یک سیاست مستقل حزب مربوط می‌گردد. توده‌ای ستیزها تنها در برابر حزب توده ایران دنباله‌رو و سر به زیر و پا به راه و هماهنگ با خواست آنها "دمکرات" هستند و گرنه تحلیل مستقل و برنامه مستقل و مشی و سیاست مستقل توده‌ای را هرگز تحمل نمی‌کنند.

اگر اوضاع در کشور ما، آنگونه که ما امیدواریم و برای آن مبارزه می‌کنیم، در جهت مثبت، در جهت گسترش آزادی‌ها و کوتاه کردن دست ارتجاع و روحانیت وابسته بدان و در نخستین گام وادار ساختن آن به عقب‌نشینی، پیش برود، باید منتظر حملات باز هم عنان گسیخته‌تری علیه حزب خود باشیم.

"مطبوع‌ترین و دلپذیرترین این حملات همان‌هایی است، که با قلم و زبان صورت می‌گیرد، و گرنه ما بسیار خوب می‌دانیم که عده‌ای دیگر با داغ و درفش به انتظار نشسته‌اند، تا اگر امکان یابند و اگر مقاومتی در برابر آنها نباشد، آنچه را که دیگران با تهدید موفق به متوقف ساختن آن نشده‌اند را با ابزارها و وسائل دیگری به خیال خود، عملی سازند!

کوکاکولا، قهرمان المپیک امسال بود!

"المپیک"

زیر سایه "پول"

روز ۱۹ ژوئیه دو میلیارد و ۵۰۰ هزار نفر در سراسر جهان مراسم افتتاح بازی های المپیک را مستقیماً و از طریق تلویزیون مشاهده کردند. برای مدتی این بازی ها و نتایج آن در صدر اخبار و صفحات نخست نشریات و روزنامه ها قرار داشت.

چنانکه می دانیم از چگونگی پیدایش بازی های المپیک اطلاعات دقیقی در دست نیست. المپیادهای دوران باستان بیشتر جنبه اسطوره ای و افسانه ای دارد تا واقعی، اما نخستین شکل بازی های المپیک در ۸۸۴ قبل از میلاد مسیح بوجود آمد. حدود ۲۵۰۰ سال پس از آن، یعنی در سال ۱۸۹۲ "بارون پیر کوبرتین" اندیشه احیای مجدد بازی های المپیک را مطرح ساخت که بدنبال آن در سال ۱۸۹۶ نخستین المپیاد در آتن (یونان) برگزار گردید.

امسال ۲۶مین دوره بازی های تابستانی المپیک از ۱۹ ژوئیه تا ۴ اوت در شهر آتلانتای ایالات متحده آمریکا برگزار شد و شهر "سیدنی" (استرالیا) میزبان دوره بعدی المپیک سال ۲۰۰۰ خواهد بود. تنها سینما نیست که از ستارگان هالیوودی خود برخوردار است، اکنون ورزش نیز ستارگان المپیکی خود را دارد، و نه از سر اتفاقی، بلکه بسیاری هم حساب شده، ستارگانی از همین المپیک و به کمک تلویزیون و سینما، به ستارگان سینمایی تبدیل می شوند و یا مانند مانکن ها و مدل های لباس های تابستانی و زمستانی زینت بخش صفحات اول و داخل مجلات مختلف از جمله مجلات سکسی می شوند. در حقیقت حکومت پول بر جهان، دنیای ورزش را نیز آلوده کرده است. همین حکومت، ورزش را به بازی های سیاسی نیز آلوده کرده است!

حوادث همیشه بر بازی های المپیک سایه انداخته است. مثل فعالیت های نازی های هیتلری در المپیک برلین (۱۹۳۶) یا فضای رعب و وحشت در المپیک مکزیکو (۱۹۶۸) که خونتای نظامی درست پیش از مراسم گشایش بازی ها ۳۰۰ دانشجو را قتل عام کرد. و یا کشته شدن ورزشکاران اسرائیلی در شهر مونیخ آلمان در سال ۱۹۷۲ و سرانجام نیز المپیک آتلانتا نیز با انفجار و سقوط یک هواپیمای مسافری برخاسته از فرودگاه نیویورک همراه شد. انفجاری که تبلیغات ناشی از آن به نوعی مستقیم و غیرمستقیم جمهوری اسلامی را در برگرفت و در جهت سیاست های مآجراجویانه اسرائیل و آمریکا علیه ایران بود!

المپیک را تحریم های سیاسی نیز پیوسته به خود آلوده کرده اند. از این جمله است تحریم المپیک مسکو، که جمهوری اسلامی نیز در همکاری و همراهی با آمریکا آنرا به بهانه جنگ افغانستان تحریم کرد و ورزشکاران ایرانی بدان راه نیافتند. جنگی که بی دخالت شوروی سابق و پس از فروپاشی آن نیز ادامه یافته و نشان داد که آتش بیار آن کسان دیگری بوده و هستند.

دوپینگ و استفاده از داروهای انرژی آور و حتی مواد مخدر نیز بخشی از آلودگی المپیک ها شده است. در همین جنگ آلوده است که برخی از قهرمانان شایسته مدال، حذف می شوند و برخی که شایستگی مدال را ندارند، آنرا همراه با دلاری که همراه آن شده است، با خود به کشورشان می برند و آنرا زیربنای حرفه ای دیگر، غیر از ورزش می کنند!

آن که زیبا و یا خوش اندام است، با هزار ترفند تلویزیونی و کامپیوتری بر کشیده می شود تا به مدل لباس و یا عامل تبلیغات وسائل آرایش زنان و یا بزرگترین تولید کنندگان عطرها اختصاصی شود و آنکس که از این نعمت محروم است، علیرغم همه تلاش و کوشش حرفه اش باید از صحنه حذف شود. گرچه این آلودگی هنوز همه المپیک را تسخیر نکرده، اما هر دوره نسبت به دوره گذشته، المپیک بیش از گذشته آلوده به پول، تبلیغ، سیاست، سکس و... می شود.

حتی برخی از مطبوعات اروپا، نظیر اشپیگل آلمان و یا لوموند فرانسه بر این حقیقت انگشت می گذارند. مطبوعات متمایل به احزاب چپ و مترقی اروپا نیز از انتشار گزارش های آیین آلودگی، علیرغم فشارهای انحصارات تولید آگهی های تبلیغاتی - تجارتی غفلت نمی کنند. برای نمونه نشریه مترقی "روگاردو" چاپ پاریس در شماره ژوئیه خود می نویسد: «... اکنون وضع المپیک به صورتی درآمده که حوادث و پدیده هایی که هیچ ارتباطی با ورزش ندارند، بازهای المپیک را تسخیر کرده اند. تقلب، قدرت تلویزیون (یعنی پول) روز به روز تاثیر بیشتری بر روی المپیک می گذارد. خلوص و پاکی بازی های المپیک دیگر تنها یک افسانه است. ماده ۳ منشور المپیک اکنون بیشتر یک رویاست! در این ماده گفته می شود: «هدف جنبش المپیک عبارت از تقویت شرایط فیزیکی انسان و خصائل اخلاقی است که پایه های ورزش آماتور (غیر حرفه ای) را تشکیل می دهند. هدف جمع کردن همه ورزشکاران جهان، هر چهار سال یکبار در مراسمی ورزشی است که احترام متقابل و مناسبات حسنه بین المللی را باید تقویت کند و از این طریق به ساختن جهانی بهتر و صلح آمیز یاری رساند» اما بازی های المپیک متأسفانه نتوانسته است مانع از هیچ جنگی در جهان بشود. نه تنها مانع جنگ نشده، بلکه خود نیز به گروگان پدر خوانده های ورزش و شرکت های سرمایه گذاری چند ملیتی درآمده است»

همین پدرخوانده هایی که نشریه "روگاردو" بدان اشاره می کند، در طول چهار سال برای کشورهای متروپل ورزشکار می خرند و بصورت تخصصی تربیت می کنند و تحویل آنها می دهند. چیزی شبیه خرید و فروش گلابیاتورها در قرون وسطی! در سال های پس از ضربات زارده به اردوگاه سوسیالیسم و راه یافتن این شرکت ها به کشورهای اروپای شرقی، بسیاری از ورزشکاران این کشورها، با قیمتی ارزان خریداری شده و به کشورهای نظیر آمریکا، آلمان، اسرائیل و... منتقل شدند، تا مانند گلابیاتورهای حرفه ای، بنام این کشورها وارد میادین ورزشی شوند. هرگز از ملیت و محل تولد این ورزشکاران سخنی گفته نمی شود. بازار این خرید و فروش، که به بازار بردگان شبیه است، حتی برخی کشورهای آفریقایی را نیز دربر گرفته است. همین است که ناگهان قهرمان ژیمناستیک فرانسه یک سیاه پوست است که گویا مادر بزرگش یک زمانی در فرانسه به سر برده است! یا یکی از متولدین لهستان و رومانی و مجارستان که اجدادش گویا آلمانی بوده اند، قهرمانی آلمانی محسوب می شود! این جنگ در اینجا خاتمه نمی یابد. در بسیاری از برنامه های تلویزیونی و مطبوعاتی اروپا و آمریکا، برای تخریب سابقه درخشان کشورهای سوسیالیستی در عرصه ورزش، اکنون بی هیچ دلیل و ملذکی آن قهرمانی های گذشته و خیره کننده ورزشکاران کشورهای سوسیالیستی را ناشی از مصرف داروهای شیمیایی معرفی می کنند، تا شکست های گذشته خود را توجیه کنند. شکستی که همچنان و با سقوط رکوردها، پائین آمدن کیفیت رشته های ورزشی ادامه دارد. این سقوط نیز ناشی از تسلط پول و مناسبات سرمایه داری (همه چیز در خدمت سود) بر ورزش است!

بزرگ ترین رقابت های ورزشی از جمله المپیک و جام جهانی فوتبال به یک میدان عظیم درآمدهای اقتصادی تبدیل شده است که رقم آن برای سال ۱۹۹۶ به ۱٫۵ میلیارد دلار می رسد.

شرکت کوکاکولا با ۴۰ میلیون دلار سرمایه گذاری در المپیک امسال شرکت کرده و مدال طلای بیشترین سود را برد و رکورد جدیدی نیز از خود برجای گذارد! کارگزار سرمایه گذاران و از جمله شرکت "کوکاکولا" بانک امریکایی "ویلیام پائینس" بود، که در عین حال کمیته سازماندهی بازی های المپیک را هم اداره کرد.

از سال ۱۹۸۰ "خوان آنتون نیو سامارانش" اهل "کاتالان" اسپانیا، به دبیرکل کمیته بین المللی المپیک برگزیده شده است. از زمان ریاست وی پول نقش مهمی در بازی های المپیک پیدا کرده است. خزانه کمیته بین المللی المپیک از ۲ میلیون دلار در سال ۱۹۸۰ پنجاه برابر شده است و اکنون به ۱۰۰ میلیون دلار بالغ می شود. سامارانش در زمان فرانکو، دیکتاتور فاشیست اسپانیا، وزیر ورزش بود، ولی اکنون کسی گذشته او را بخاطر نمی آورد و هیچ کجا نیز از این گذشته یاد نمی شود!

مسئله اساسی آن است که بتوانیم از کنار همه این نیرنگ ها عبور کرده و در کنار دیگران در این حادثه ای که هر چهار سال یکبار تکرار می شود، شرکت داشته باشیم و در جهت پالایش آن از آلودگی ها بکوشیم.

حذف نیمی از پیکره ایران، یعنی زنان ایران از حضور در این همایش بزرگ برای تجدید پیوند و میثاق، نیز آن روی آلوده سازی ورزش و المپیک به عقاید و سنت هایی است که خود نیز به نوعی سهم داشتن در آلوده سازی المپیک به پول، سیاست، کهنه پرستی، نژاد پرستی، برتری جنسی و... است.

بلندی کشید و مثل همیشه پنجه در موهایش سرد و درحالیکه اشک در چشمهایش حلقه زده بود، گفت:

«این پایان، هم زیبا و هم هنری است!»

در آن روزگار، او روزنامه نویسی برجسته بود که هر جایی تکیه و تکذیبش حکم فرمان نهایی را داشت، و این حکم در حضور سازندگان فیلم "گوزن‌ها" که دورش حلقه زده بودند، به هر تردیدی درباره پایان فیلمنامه پایان داد.

فیلم به نمایش درآمد و با همین پایان دوم، به سینماها رفت. بعد از انقلاب نسخه‌ای را که به پایان اول معروف است، تکثیر شد و امروز، بعد از نزدیک به سه دهه "گوزن‌ها" هنوز محبوب ایرانیان است. این آینده‌ای بود، که در پایان آن نمایش خصوصی، هاتفی برای "گوزن‌ها" پیش بینی کرد و حضورش را در سینمای فارسی یک تحول خواند. او قهرمان اصلی فیلم را به خوبی می‌شناخت، میراث خونین او را به سیاوش کسرانی سپرده بود: چادری خونین که از کوچهای بی پایان، در پل جوادیه تهران می‌آمد.

اجازه بدهید، حالا که هر کس خاطره نویس و خاطره پرداز شده و حتی سرقتی و سرلشکرهای ساواک هم خاطره می‌نویسند و حوادث را به زعم خود در روزنامه‌های مهاجرت به چاپ می‌رسانند، از قول یکی از خبرنگاران آن دوران روزنامه کیهان من هم برایتان خاطره‌ای را نقل کنم:

«... آنروز، برای نخستین بار، خبر محاصره یک چریک و یا به قول ساواک "خوابکار" پیش از پایان ماجرا به کیهان رسید. زیرم را محاصره کرده بودند، اما هنوز موفق به دستگیری و یا قتلش نشده بودند. از همان محله جوادیه تلفن کرده بودند. قلم و توان همه آن یکصد نفری که در تحریریه کیهان کار می‌کردند، به نوعی وابسته به هدایت و رهنمودهای هاتفی بود.

می‌دانست چه کسی محاصره شده؟ آنکس را که تلفن کرده بود می‌شناخت؟ همسنگ‌های "زیرم" تلفن کرده بودند؟ هرگز نه برای من و نه برای دیگرانی که با او کار می‌کردند، پاسخ این سئوالات معلوم نشد، زیرا خوددارتر از آن بود، که بتوان آنچه را در حافظه داشت حدس زد! می‌دانست چه باید بکند و چگونه باید به باری چریک تنهایی که به محاصره درآمده بود بشتابد. همه نوع همکاری در کیهان داشتیم. او برای تهیه خبر و اعزام خبرنگار به محل، از میان آن جمع بزرگ یک نفر از اعضای قدیمی جبهه ملی را با جوانی پرشور و میهن دوست همراه یکدیگر کرد، تا به محل بروند.

«کوچه پیچا پیچ که از پل راه آهن شروع می‌شود و تا دل جوادیه ادامه می‌یابد، در محاصره نظامی‌ها و شخصی‌هایی بود، که از کمیته مشترک به محل اعزام شده بودند. چند هلیکوپتر در آسمان چرخ می‌زدند و صدای شلیک به گوش می‌رسید. شاه هرگز تصور نمی‌کرد، یک روز سوار بر یکی از همین نوع هلیکوپترها بر آسمان تهران چرخ خواهد زد و حرکت میلیون‌ها انسانی را شاهد خواهد بود که از همان جوادیه و محلات مشابه آن به حرکت درآمده و سرگ از را طلب خواهند کرد و هیچ شنیکی هم قادر به خاموش کردن صدای آنها نخواهد بود.

خبرنگاران از میان انبوه مردم به محل راه یافتند. آنها وقتی به محل رسیدند که "زیرم"، آن پل تنها و دلیر پس از چهار ساعت مقاومت از پای درآمده و در خون خفته بود!

آن دو خبرنگار همراه با مأموران کمیته مشترک مبارزه با خرابکاری وارد خانه شدند. رئیس تیم "دکترجوان" بود، که یک نیمه شب کتابخانه رحمان هاتفی را در خانه‌اش زیر و رو کرده و سپس او را برای ۱۱ ماه به خود به قزل قلعه و اوین برده بود. سفری دشوار، که هاتفی سربلند و توده‌ای از آن بیرون آمد، و دکتر جوان دست خالی و بی خبر از آنچه هاتفی در آن ۱۱ ماه در سر پروراند، بود. هاتفی در همین دوران به همه تزلزل‌هایش در بناره حزب پایان بخشید و ریشه‌های خود را به ریشه‌های کهنسال‌ترین حزب سیاسی ایران پیوند زد.

«دکترجوان، آهسته و ترسان از پله‌ها بالا رفت. نمی‌توانست باور کند، از آن خانه تنها یک تن شلیک می‌کرده و پایان شنیک یعنی پایان یک زندگی سراسر پیکار!

پیرزن صاحبخانه، گوشه اتاق نشسته بود و به سرزوری خودش چنگ می‌زد. چنان سویه می‌کرد، که دکترجوان ابتدا تصور کرد، چریک غرقه در خون پسر اوست! جوانی لاغر اندام در وسط همان اتاق نقش بر زمین بود، غرق در خون. چادر کهنه و گلداری به کمرش بسته بود و جاشی چند نارنجک در اطرافش پراکنده. دکتر جوان با تردید و سرشار از کنجکاو به جوان خفته در خون نزدیک شد، چنگ در موهایش انداخت و صورتش را از خون بیرون کشید و بطرف خودش برگرداند. هیچ ترحمی در صورت مغلوب و فاتح وجود نداشت! دکترجوان پس از چند لحظه دستش را پس کشید و مثل برق زده‌ها گفت:

«زیرم است!»

و سپس، سر را در میان خون رها کرد.

بدنبال انتشار بخشی از یادمانده‌های "سیاوش کسرانی" در "راه توده"، که در آن به فیلم "گوزن‌ها" و شهادت یکی از برجسته‌ترین کادرهای سازمان چریک‌های فدائیان خلق، "زیرم"، بدست مأموران ساواک شاهنشاهی اشاره شده بود، یادداشتی بسیار محبت آمیز و خوشحال کننده به "راه توده" رسید. نویسنده این یادداشت، که باید با بسیاری از حوادث دهه ۵۰ آشنا باشد، خبری کوتاه در ارتباط با فیلمی که قرار است "بهروز وثوقی" (بازیگر فیلم "گوزن‌ها") در آن ایفای نقش کند را نیز همراه با مطلبی پیرامون ضرورت دفاع از میراث هنر انقلابی ایران برای چاپ در اختیار "راه توده" گذاشته است. با سپاس و گرامی داشت این ارتباط و همکاری، خبر و مقاله وارده را عیناً چاپ می‌کنیم. متأسفانه در یادمانده‌ای که در "راه توده" چاپ شد، نام کارگردان فیلم "گوزن‌ها"، یعنی مسعود کیمیائی، "مهرجویی" چاپ شده بود، که این اشتباه نیز بدین وسیله تصحیح می‌شود.

به میراث جنبش انقلابی پشت نکنیم!

حوادث دهه‌های آرمانی چهل و پنجاه، که سرانجام در انقلاب بزرگ بمن سرریز کرد، کم و بیش به هنر و ادبیات ایران راه یافتند و هنوز هم هستند نرمندانی که در آثار خود به آن روزگار که در عصر ضد آرمانی کنونی به نمانده می‌ماند. بازگشته و شخصیت‌ها و حوادث را به زبان فاخر هنر می‌آرایند.

از بهترین نمونه‌ها می‌توان از داستان "دیدار" در مجموعه‌ای به همین نام و به قلم احمد محمود، نویسنده توانای ایران نام برد. در این داستان بند که در واقع جلد سوم کتاب مدون "همسایه‌ها" است. سرانجام "خالد" چارزی می‌شود، که از زندان بازگشته است. یا در مجموعه شعر "خسرو لسخی" که همین تازگی‌ها در تهران انتشار یافته است و در لیست فروش‌ترین کتاب‌ها قرار دارد.

اینجا ادامه سنتی در ادبیات ایرانند که شاید از استاد ماکان بشم هایش، مایه می‌گیرد و سر چشمه را در اثر برجسته بزرگ علوی می‌یابد و در آن روزگاران هنوز نویسنده‌ای "آرمانی" بود.

در سینمای ایران چنین سنتی وجود ندارد، تنها چند اثر انگشت مارند که حوادث و آدم‌های آن دوران را که آبستن انقلابی بزرگ بود، داخته‌اند.

شاخص‌ترین این آثار "گوزن‌ها"، ساخته مسعود کیمیائی است که نوز هم جزو بهترین‌های سینمای ایران است و نواز ویدئویی آن در ایران همچنان دست به دست می‌گردد. امری که در خارج از کشور هم رواج دارد و نرین نمونه آن، نمایش این فیلم به همت بازیگر اول آن "بهروز وثوقی"، در ریاست.

اکنون یک ماهی می‌شود که بهروز وثوقی بازیگر توانای سینمای ایران همراه این فیلم و چند فیلم دیگر در شهرهای مختلف اروپا می‌گردد، هر ب بعد از نمایش فیلم‌ها، به گفتگو با حاضران می‌نشیند و به پرسش‌های آنها سخ می‌دهند. از جمله مهمترین سئوالاتی که در این شب‌ها، بی‌وقفه از بهروز وثقی می‌شود، درباره منشأ الهام فیلمنامه "گوزن‌ها" است و اینکه آیا قهرمان لم "سارق" است و یا "چریک"؟ و بهروز وثوقی پیوسته یک پاسخ دارد: علوم است که دزد نیست، آخر در کجا برای گرفتن یک دزد، خانه‌ای را نفجر می‌کنند؟ او اشاره به صحنه‌های پایانی فیلم دارد. پایانی که به گفته بد بهروز وثوقی، از جمله علل توقیف فیلم در آن سال‌ها بود:

بعد از مدتی کشمکش قرار شد سکانس پایانی "گوزن‌ها" دوباره لمبرداری شود. این بار "دزد" فیلم وقتی می‌خواهد "تسلیم" شود، هفت تیر بد را کنار گلدان جلوی پنجره می‌گذارد. دوربین از هفت تیر بالا می‌رود و به نان می‌رسد و تیتراژ در رویش گلدان پایان می‌یابد (۱):

شهید بزرگ قبیله قلم و آرم، رحمان هاتفی (حیدرمهرگان)، وقتی بان جدید فیلم را دید و از سالن نمایش خصوصی بیرون آمد، به یاد "زیرم" آه

فیلمی از روی این فیلمنامه موافقت کرد و پرداخت ۷۵ در صد بودجه آن را نیز متقبل شد. بقیه هزینه تهیه این فیلم به دیگر کشورها واگذار شد، تا این فیلم بصورت تولید مشترک تهیه شود. بهروز وثوقی که قرار است نقش اول را در این فیلم بازی کند، پیشنهاد کرد، بجای کشورهای دیگر، خود ایرانی‌های مهاجر بقیه هزینه این فیلم را تامین کنند و به همین دلیل نیز از امریکا راهی اروپا شد. برای او جشنواره‌ای از فیلم هایش را ترتیب دادند، که اکنون مدتی در سراسر اروپا ادامه دارد. درآمد حاصل از این جشنواره قرار است صرف تامین هزینه تهیه فیلم "گمشته" شود. نخستین نمایش‌های این جشنواره و جلساتی که در پایان آن و بصورت پرسش و پاسخ مستقیم با بهروز وثوقی انجام شد، با چنان استقبالی از سوی ایرانیان خارج از کشور روبرو گردید، که بقول برگزار کنندگان جشنواره، امید بسیاری را برای تهیه فیلم "گمشته" بوجود آورده است. آخرین نمایش مربوط به این جشنواره در شهر "اسن" آلمان برگزار شد.

غزاله

علیزاده



غزاله علیزاده، از نویسندگان نسل میانه ایران بود. پیش از انقلاب بهمن هم می نوشت، اما با انقلاب تولدی دیگر یافت. اندیشه‌ها و باورهای مذهبی، که از سال‌های پیش از انقلاب با او همراه بود، در سال‌های پس از پیروزی انقلاب شکل و نضادی سیاسی در او یافت و به آثارش نیز راه پیدا کرد. همین باورها، در سال‌های تسلط گسترش سایه اندیشه‌های ارتجاعی بر هنر ایران، سرخوردگی را برای او همراه آورد. بر این سرخوردگی، بیماری سرطان نیز اضافه شد. در پی یافتن گریزگاهی، که باید پایه‌های ایسانی او را نمی لرزاند، اما از اندیشه‌های ارتجاعی حاکم دورش می ساخت، برای دورانی سر به عرفان و تصوف فرو برد. در سفر کوتاهی که برای درمان به پاریس داشت، از همین گریزها و سرخوردگی‌ها گفت و حکومتی که امید و آرزوی‌های بزرگ یک ملت انقلاب کرده را سرکوب کرد. با نویسندگان و هنرمندان مغضوب حکومت رابطه‌ای انسانی و هنری داشت و برای آنها که حصاری مذهبی گردا گرد هنرمندان ایران کشیده اند، همیشه لعن و نفرینی بر زبان.

سرطان و شیمی درمانی جسم او را آب کرد و ارتجاع مذهبی و خشکه مقدس‌ها روانش را. میان دو سنگ آسیاب قرارداشت: باورهای لطیف و آسانی، که در عرفان بدان دست یافته بود و ارتجاع مذهبی که در زمین بر او حکومت می کرد.

تازه ترین ستیز تلویزیونی با هنرمندان واقعی ایران و مبارزان و سیاسیون مخالف ارتجاع، که بخشی از مذهبیین ایران را نیز در بر گرفته بود، درحقیقت همان ریسمانی بود، که برای خلق آویز کردن او در برنامه "هویت" تلویزیونی بافتند. برنامه‌ای که برای از میدان به در کردن ملیون، چپ مذهبی، شخصیت‌های مستقل از حکومت و سرانجام هنرمندان شناخته شده ایران و با هدف پیروزی در انتخابات و تسلط ارتجاع بر مجلس اسلامی سرهمبندی کردند و همچنان در ایران ادامه دارد.

تشریه "زنان" چاپ تهران، در آخرین شماره خود (۲۹) به تاریخ پنجم تیرماه، غننامه پایان زندگی غزاله علیزاده را به قلم خانم "ناهد موسوی" منتشر ساخته است. بخش‌هایی از این غننامه را در زیر می خوانید:

((...آنچه در پی مرگ نامیون غزاله علیزاده می آید، نه در مدح خودکشی اوست، که آن را تلخ و سنگین می دانیم، بلکه بزرگداشت همت و قلمی است که برگی بر برگ‌های ادبیات معاصر ایران نهاد.

همه آنها که به اتاق راه یافته بودند، یک گام به عقب برداشتند و سکوت حکمفرما شد. دکتر جوان پس از آنکه با بی سیمبی که از جیب درآورده بود، به مرکز خبر داد "احمد زیرم کشته شد"، به ماموران اشاره کرد، تا چادر را از کمر زیرم باز کرده و پیکر او را به کمیته مشترک منتقل کنند. ازدحام مردم و حضور خبرنگاران چنان فضا را برای ماموران ساواک تنگ کرده بود، که آنها پس از انتقال پیکر زیرم به آمبولانس ویژه ساواک، مردم، خبرنگاران و محل حادثه را یکجا به حال خود رها کرده و بسرعت محل را ترک کردند، تا شناسائی نشوند. این برای نخستین بار بود، که مردم مقاومت و شقاوت را یکجا دیده بودند. پیرزن، در حالیکه چادر خونین را در یک پاکت میوه فرو می برد، مویه کنان از حادثه گفت:

"تیراندازی که شروع شد، مرا تبرد به زیر زمین و گفت، که آنجا بنام. گفت بالا نیا، کشته میشی! اینها رحم و مروت ندارند! من بخاطر امثال تو کشته می شوم. فقط گفت چادر را به من بده. می خواست آنرا به کمرش ببندد. وقتی چادرم را دادم، کیف پولش را درآورد. فقط دو تومان در آن بود. آن دو تومان را به اصرار به من داد و وقتی چادر را به کمرش بست، رفت طبقه بالا... وقتی صدای تیراندازی خوابید، آمدم بالا، غرق در خون بود...

برای نخستین بار گزارش یک صحنه محاصره چریک‌های فدائی مستقل و مستقیم از محل حادثه تهیه شده و در بزرگ‌ترین روزنامه عصر منتشر شد و "زیرم" به افسانه‌ها پیوست. فرمان دستگیری آن خبرنگارانی که پشت سر دکتر جوان به قتلگاه زیرم راه یافته بودند، صادر شد. هیچ مدرکی دال بر رابطه و یا طرفداری آنها از سازمان‌های چپ نیافتند. هائقی برای اعزام خبرنگار به محل حادثه تدبیر درستی را به کار گرفته بود.

آن گزارش خبری روزنامه کیهان، پایه و اساس فیلمنامه‌ای شد که کیسانی بر آن نام زیبای "گوزن‌ها" را گذاشت و دو دهه مبارزه‌ای را که مهندس بازرگان در دادگاه سران نهضت آزادی آنرا پیش بینی کرده بود، به سینه تاریخ سینمای ایران سپرد. (مهندس بازرگان در آخرین دفاع سران نهضت، آزادی، خطاب به قضات نظامی گفته بود، ما آخرین کسانی خواهیم بود، که طرفدار مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز هستیم).

انتخاب جنوب شهر، در فیلم گوزن‌ها اشاره به محل حادثه بود. کارگردان فیلم از کوچه "دردار" آمده بود. زیرم در دل جنوب شهر به خون خفته بود. "قدرت" که در گوزن‌ها نقش "زیرم" را برعهده داشت نیز از همان محله آمده بود. یکی از تهیه کنندگان فیلم از اعضای قدیمی حزب توده ایران و از همکاران فعال نوشین بود. اسماعیل سلطانیان، دستیار اول کارگران هم، در همان زمان با سازمان فدائیان پیوند داشت و سرانجام نیز بر سر همین پیوند، جان باخت! اینست شناسنامه "گوزن‌ها"!

آنشب که در شهر "اسن" درباره گوزن‌ها از بهروز وثوقی سؤال کردند، او تنها گفت که فیلم از یک حادثه گرفته شده بود. در واقع هم او نمی دانست پشت "گوزن‌ها" چه خفته است و کدام دست‌ها به یکدیگر وصل شدند، تا خون زیرم‌ها به سینمای ایران شتک بزند!

فیلم گوزن‌ها، حالا در سراسر اروپا به نمایش گذاشته می شود، تا درآمد حاصل از آن زمینه تهیه فیلم دیگری را فراهم آورد. فیلمی که باید زبان گویای نسلی شود به غربت تن داده و میهن از دست داده؛ نسلی که آرمانخواهانش، زیرم‌ها بودند و خود امروز پشت به آن آرمان‌ها و میراث جنبش انقلابی ایران، در مهاجرت سرگردان است!

زیرنویس:

۱- نقل از آخرین گفتگوی بهروز وثوقی در پایان نمایش مراسم نمایش فیلم و جمع آوری پول برای تهیه فیلم "گمشته" در شهر اسن آلمان

بهروز وثوقی در آلمان

بهروز وثوقی از مدتی پیش، در تلاش است، تا زمینه‌های ساختن یک فیلم بلند سینمایی را فراهم آورد. نام این فیلم قرار است "گمشته" خانه من کجاست؟ باشد. علی اصغر عسگریان راد، از چهره‌های قدیمی رادیو و تلویزیون ایران که اکنون در آلمان به سر می برد، این فیلمنامه را نوشته است. این فیلمنامه در قالب داستان زندگی یک پدر ایرانی است که برای دیدن پسر کوچکش به آلمان می آید و سپس در اندیشه گمشستگی انسان معاصر می پردازد. فیلمنامه "گمشته" بخاطر همین مضمون انسانی در سال ۱۹۹۳ در میان دهها فیلمنامه، بعنوان بهترین فیلمنامه در آلمان شناخته شد و جایزه نقدی نیز به آن تعلق گرفت. بدنبال این موفقیت، تلویزیون آلمان با ساختن

موثر در زندگی آنها" را منتشر ساخته است. از غزاله علیزاده نیز نظرش پرسیده شده بود. این پرسش و پاسخ به آن در واقع آخرین نوشته غزاله علیزاده است که در نشریه زنان منتشر شده است. نفرت از ستیزی که حکومت با هنرمندان شناخته شده ایران در برنامه "هویت" بدان مشغول است، در آیین آخرین نوشته های غزاله علیزاده کاملاً مشهود است و حتی در بخش مربوط به خانم "دانشور" به آن اشاره هم می کند. این پاسخ ها و یا آخرین اثر علیزاده را در زیر می خوانید:

از لبه مرگ کنار کشیده ام اما...

"... فصل ۲ - جهان اعراض تغییر می کند. موقعیت ها نسبی است و ارزش ها دگرگون شوند؛ کابوس دیدن در بیداری. هم صدا با هم از زمان عبور می کردند. زن بدون همزاد دیرین سخت تحقیر می شد، به شگردهای ظاهر می پرداخت اما پوسته را می شکست و در دیوار خانه اش با کلنگ انسان هائی که سالاری را تنها در خور خود می شمردند، ویران تر می شد. باشیب زمان پائین می لغزید.

فصل ۳ - ... از بچگی محکوم بودم به شنیدن جمله قصار یک جبار: «زن با یک دست گهواره را تکان می دهد و دنیا را با دست دیگر» گوینده آن، ناپلیون دنیا را بد جوری تکان داد. جذابیت جسمانی در زنان تنها چیزی بود که جبار را مجذوب می کرد و برای رسیدن به قدرت زن های هوشمندی را که به او یاری داده بودند، زیر پا می گذاشت. هرگز نمی توانستم با تکان دادن گهواره کسب هویت کنم؛ دست های خودم کافی بود یا فکر می کردم می توانم سهمی در تغییر جهان آشفته داشته باشم. می گویند هر مرد بزرگی زنی شایسته در کنار داشته، همراهی فداکار که در شکست ها و ناامیدی ها او را یاری می داده است. زنان بزرگ چرا این شانس را ندارند؟ به همین دلیل تعداد آنها با مردان موفق قیاس ناپذیر باقی مانده است. تنهایی چماتی شده برای اندیشه مردسالار. هر وقت درگیر بحث می شوند، این قیاس را پیش می کشند: «در هیچ زمینه ای نبوغ زن ها به پای مردان نمی رسد» نبوغ خاص دنیایی است که ساکنان آن سیل ها را تاب می دهند، شلوار به پا می کنند و نمی توانند جلوی خشم خود را بگیرند...

از دیواری بالا رفته ام که پشت آن زورخانه است؛ سلطه نرینگی در قلمرو اندیشه. بیرون اعتصامی به دلیل بی همزبانی برای گریه شعر می سراید. فروغ با حواس پرتی و آشفتگی از تقاطع های خطرناک به سمت نیستی پرواز می کند. سیمین دانشور از آغاز زندگی با سعه صدر می خواهد کودکی بی پناه را به فرزند خود قبول کند؛ با مهر مادرانه و دانش و تجربه گیاهی زخمی را بیورود تا اوج بالندگی او را در کنار داشته باشد. اگر خواست او تحقق می یافت، کمال خود را در کسی دیگر ادامه می داد. دوستان او و بسیاری چیزها از معرفش آموخته اند. من شخصا ترجیح می دادم وقتی به او زنگ می زدم، به جای صدای سرد مستخدم خانه اش آوای آشنای فرزند او را بشنوم. موجودی که بند نافش به تمام انسان های هموطن وصل است. معاشرانش محلودند. از خانه بیرون نمی رود. حیثیتی که در بستر یک زمان تاریخی پرنشیب و فراز جاری شده است، باید در بلندای ماند اما به چه بهای سختی. او می پذیرد. حاصل حدود نیم قرن تقلای پیگیر فرهنگی صبوری است و تحمل بی حرمتی در نقدها و گفت و گوها. وارستگی اش از فراز این خنجرها مثل آب عبور می کند.

سیمین بهیانی در گرداب بی امان دشنام ها و کج فهمی ها، به رغم استحکام و ایستادگی، قلبش از توان می افتد. این زنگ خطر را خود در نمی یابد. دوستی او را به زور وادار می کند به مداوا. صاحب اوزان چهچه زن، روز به روز، خسته تر می شود.

شهرنوش پارسی پور در اوج کار حرفه ای با جهان دور و بر قطع رابطه می کند. این فرهنگ چنان در جامعه ریشه قرص کرده که به یک سرنوشت تلخ و محتوم شبیه شده است.

قمرالملوک وزیری، آن یگانه دنیای آواز و بخشنده گی، در روزگار پیری تنها پاداشی که از مردم سرزمین خود می گیرد، احساس عمیق ترحم است. از بیان رنج خود پرهیز می کنم. ترجیح می دهم گذارش آتش نشان درونی باشد. رخنه ای اگر باز کند، با فرزاندگی نمی خواند که مدعی آن هم نیستم. دو سال است که از لبه مرگ کنار کشیده ام اما آهوی زخمی را بر صخره رها کرده اند تا علف های تلخ را بچرد. پلکیدن در این دور و برها این قدر برای همه عادی شده که آن را به یک موقعیت تبدیل کرده اند. به سادگی گذر فصل ها، شام خوردن و نوشیدن جای. سم روی صخره می گویم، جرقه می پرد اما چشم ها کم سو شده یا میلی به دیدن ندارد.

متولد ۱۳۲۳ بود. در مشهد و در خانواده ای فرهنگ پرور و اشرافی تولد یافت و رشد کرد. نویسنده بود. از شانزده سالگی می نوشت و نوشته هایش در مجلات پایتخت چاپ می شد. در دانشگاه تهران حقوق و علوم سیاسی خوانده بود؛ گرچه به گفته خودش بیشتر اوقاتش را در دانشکده هنرهای زیبا می گذراند و از همان جا با مرتضی آوینی آشنا و دوست شده بود... بانوئی همیشه سیاه پوش بود. سیاه را دوست داشت، اما سیاهی را نه! تلخ بود، به خصوص این اواخر، اما طاقت تلخی را نداشت. همه چیز را در اوج و در نهایت نهایت می خواست. طرفدار تر یا همه چیز و یا هیچ چیز بود. از لابلای اوراق زمانی قرن هجدهمی بیرون آمده بود؛ با سر و وضعی امروزی و خواست هائی رویانی و انسانی. پایش که می افتاد، قادر بود از ابرها پا بر زمین بگذارد و در مصاحبه ها و ملاقات ها از مواضع منطقی اش شجاعانه سخن بگوید و دفاع کند؛ بی هیچ هراسی... نوشته هایش همیشه کاملاً تمیز و تایپ شده بود، همچون خودش که همیشه تمیز و آراسته بود؛ ملبس به لباسی سراسر سیاه. همیشه سیاه می پوشید، حتی در خلوت. باور نداشت کمال طلبی حدی دارد؛ یا برای او حد و پایانی نداشت. جور عجیبی به قضا و قدر، به تقدیر و سرنوشت اعتقاد داشت. به تمام مذاهب و آئین ها، احترام می گذاشت. همیشه گردن آویزی چرمی به گردن داشت که درون آن قرآنی کوچک و دعائاتی پوشیده در پارچه ای سبز رنگ قرار داشت... در خانه اش همیشه به روی هنرمندان بی سر پناه در تهران باز بود. همین سال گذشته ماه ها مهماندار دو هنرمند مشهدی بود. به حدی در میزبانی سخی و پذیرنده بود که داد اطرافیانش در آمده بود. کم حرف و تودار بود. کم می خندید. گریه نمی کرد. فریاد نمی زد. خشمگین نمی شد یا نمی گذاشت کسی او را در این حالات ببیند. به ندرت از خودش سخن می گفت. همسری مهربان و با گذشت داشت؛ چند سالی از خودش جوان تر. با عشقی پر شور ازدواج کرده بود... گساهی گم می شد، چند روز تا چند هفته. گرچه دیگر این سال ها اطرافیانش می دانستند آن روزها را به زیارت قطب مسود علاقه اش، مطهر علی شاه، در لاهیجان می رفته است. گوئی از او صبر طلب می کرد... سلطان سینه داشت. دکتر گفته بود سلول های ستاره ای شکل در سینه هایش دارد... نگذاشت حتی همسرش بفهمد که برای جراحی در بیمارستان بستری شده است و بعد بلافاصله برای پیگیری مداوا و شیمی درمانی عازم فرانسه شد. وقتی بازگشت، به شدت افسرده بود. رشد سلطان متوقف شده بود، اما او تودارتر، افسرده تر، تنها تر و پرتوقع تر می نمود. به نظر می رسید با ظهور بیماری بیشتر به اهمیت پدیده ها و اطرافیانش پی برده است. شاید تکیه گاهی نامتعارف می جست، گرچه همچنان مغرور بود و سرافراز و زیبا. سلطان نتوانسته بود به زیبایی اش لطمه بزند اما به روح لطیفش چرا، به عواقب شیمی درمانی که افسردگی یکی از آنها بود، توجه نمی کرد. از مرگ و از مرگی انتخابی زیاد سخن می گفت، ولی با طنز و شوخی. محمد قاسم زاده تعریف می کرد که آذرماه گذشته، در مراسم سالگرد درگذشت نویسنده ای، وقتی یک دقیقه سکوت اعلام شد، چند تن از جوان ترهای مجلس به نجوا سخن گفتند. پس از پایان یک دقیقه او با همان صدای لطیف و آرامش گفته بود: «یک دقیقه زمانی طولانی نیست. وقتی نوبت من رسید، این قدر شلوغ نکنید». به قول دکتر براهنی «او در تقاطع حس ها و حساسیت ها قرار گرفته بود. او همچون «هلن» دو سوم زن و یک سوم کودک بود... زنی که زندگی را در قالب رمان های قرن هجده و نوزده، با همان رمز و راز و با همان شدت جزئی پرداز و رویانی می خواست. زنی از دیروزهای دور، در امروزهای سنگین و تلخ. وقتی احساس کرد دیروزهایش در رویارویی با زندگی کشته شده اند، امروزهایش در مصاف با روز مرگی کشته می شوند؛ پیشاپیش فرداهایش را کشت... روز عید غدیر در خانه دوستی در مشهد یادداشتی گذاشت مبنی بر این که برای زیارت به حرم می رود و تا ظهر بر می گردد و یک جبله کلیدی که همه از آن غافل شدند: «برایم دعا کنید». سه روز بعد، وقتی او را می یافتند، کارت پستالی از حضرت علی نیز در درون کیفش بود که در آن نوشته شده بود: «هیچکس در مرگ من مقصر نیست، من سلطان دارم و نمی خواهم بیش از این مزاحم دیگران باشم.» (نقل به مفهوم)

در کیفش چند عکس از خودش، دو عکس از پدرش، یک عکس از سمانه، دختر کوچکش، دو قرآن کیفی، یک جزه سی ام قرآن و سه بسته ۲۰ تایی دیازپام ۱۰، که تعداد اندکی در هر بسته باقی مانده بود، پیدا شد. خودش گفته بود در یک سال گذشته هیچ کار جدی ای در زمینه ادبیات نکرده است. اما چند قصه ناتمام داشت و رومان "شب های تهران" که زیر چاپ بود...

پرسشنامه مجله "زنان"

مجله "زنان" بدنبال انتشار گزارش مشروح و خواندنی، نظر مردان در باره "موثرترین زن در زندگی آنها"، در شماره ۲۹ خود نظر زنان را درباره "مردان

شرایط کنونی جامعه، که می‌تواند زمینه ساز همکاری‌ها و همفکری‌های گسترده‌تر باشد، انجام شد.

آنچه را در زیر می‌خوانید، نکاتی است از مجموعه مطالبی، که از سوی دکتر ابراهیم یزدی و همراهان وی، در اعلام نظرات خود، در برابر مطالب و مسائل مطرح شده از جانب هیأت نمایندگی "راه توده" بیان شد!

- همانگونه که اطلاع دارید، راه توده، در آستانه برگزاری انتخابات با انتشار اطلاعیه‌ای، مواضع صریح خود را پیرامون این انتخابات و ضرورت حضور فعال در آن اعلام داشت. به پیوست این موضع گیری، ما تحلیلی هم از اوضاع و شرایط کنونی ایران منتشر ساختیم و دلائل خویش را در تشریح اینکه چرا و به چه دلیل "انتخابات پنجمین دوره مجلس اسلامی در شرایطی متفاوت با دوره‌های گذشته انجام می‌شود"، منتشر ساختیم. شاید بتوان گفت، که "راه توده" بعنوان نشریه‌ای که در خارج از کشور منتشر می‌شود، اما عمده‌ترین متکی به نظرات رسیده از داخل کشور و حوادث درون کشور است، یگانه نشریه‌ای بود، که مواضعی اینگونه صریح و بی‌خدشه را در رابطه با انتخابات اعلام داشت. البته در این زمینه فشارهای جانبی قابل توجهی به ما وارد آمد، اما واقعیت همیشه برتر از جنجال‌های نویستی است. خوشبختانه نتایج دور اول انتخابات، مقاومت مردم در برابر جریان‌ات قدرتمند حکومتی، که کوشش کردند به مردم "نماینده" تحمیل کنند و تا حدودی هم البته به موفقیت دست یافتند، انتشار و افشای اخبار و رویدادهای فاصله دو مرحله انتخابات، خیلی زودتر از آنچه ما انتظار داشتیم، صحنه واقعی را در برابر همگان قرار داد، که در نشریات متعلق به جناح چپ اپوزیسیون، پس از پایان انتخابات مشهود است. بهر حال مجموعه این تحلیل‌ها و نظرات منتشر شده در "راه توده" را قطعاً مطالعه کرده و در جریان می‌باشید.

دکتر یزدی: بله، ما هم بر این عقیده‌ایم که انتخابات اخیر، یک حادثه بزرگ بود و بسیاری را غافلگیر کرد. فرق نمی‌کند، هم در دستگاه حکومتی و هم در میان منتقدان و مخالفان سیاست‌های حکومتی. خوشبختانه، در مطبوعات خارج از کشور هم، که من طی روزهای اخیر برخی از آنها را مطالعه کرده‌ام، چنین نتایجی مشهود است. آنچه که به ما، یعنی نهضت آزادی ایران مربوط می‌شود، اینست که شرکت ما در انتخابات، توانست راه را برای شرکت و حضور برخی نیروهای دیگر هموار کند. نهضت با اعتقاد به اینکه اکنون مبارزه سیاسی در ایران نیاز به یک مهندسی بسیار دقیق و حساب شده درد سیاست حضور در انتخابات را پیش گرفت. دستاوردهای این حضور و شرکت را هم ما در یک بیانیه جمع‌بندی کرده و منتشر کرده‌ایم، که شما هم در نشریه خودتان بخش‌هایی از آنرا منتشر کرده‌اید. جنبش زنان در انتخابات اخیر، مسئله بسیار قابل توجهی بود، که شاید تا پیش از انتخابات از آن ارزیابی دقیقی در دست نبود. پذیرش و تحمل نمایندگان و کاندیداهای نهضت در جریان ثبت نام انتخاباتی نیز از جمله حوادث مهم در تاریخ این دوره از حیات جمهوری اسلامی است. بهر حال، محاسباتی را برای پذیرش کاندیداهای ما در انتخابات کرده بودند، که بتدریج متوجه شدند این محاسبات غلط است و اگر نهضت آزادی را به حال خود رها نکنند، کاندیداهایش در صدر قرار خواهند گرفت. هر چه بیشتر با این حقیقت آشنا شدند، محدودیت‌ها و حذف‌ها را شدیدتر کردند، تا جایی که از لیست کاندیداهای مستقیم ما چیزی باقی نگذاشتند. این خود به خود یک پیروزی برای ما محسوب می‌شود. پیروزی حتماً این نیست که ما به مجلس راه پیدا کنیم. فراهم آمدن شرایط برای برآورد امکانات بالقوه نیز خودش یک پیروزی است. همین که خود حکومت مرحله به مرحله تصمیم اولیه خودش را برای شرکت دادن نهضت آزادی در انتخابات پس گرفت، در حقیقت یک پیروزی برای ما محسوب می‌شود، ولی اگر اطمینان داشتند ما رای نمی‌آوریم، می‌گذاشتند، بقول خودشان ما شرکت کنیم و سنگ روی یخ شویم. خیلی زود متوجه شدند، نخیر وضع به گونه دیگری است. همین آمادگی حضور ما در انتخابات و مقاومت حکومت برای قطع ارتباط بیشتر ما با مردم نیز خودش به نوع دیگری به سود ما تمام شد. شما در همین انتخابات اصفهان و اردبیل و مشهد و تبریز دیدید، که هر کجا حکومت از داوطلبی حمایت کرد، مردم او را طرد کردند و هر کجا حکومت کسی را محروم کرد و رایش را باطل کرد، مردم او را انتخاب کردند و یا به نفع او موضع گرفتند. همین وضع و شرایط برای کاندیداهای نهضت آزادی نیز صادق است. بنابراین، ما مجموعه سیاست شرکت در انتخابات را مثبت و صحیح ارزیابی می‌کنیم. حتی برای شما بگویم، که اگر در برخی دوستان ما ه‌های آخر برخی تردیدها نیز بوجود آمده بود، با رسیدن اخبار مربوط به انتخابات مرحله اول و اعلام نتایج آن و سیاست ابطال انتخابات و مقاومت مردم در برابر آن، خود به خود به آن

دیدار و گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی

به زور چوب و چماق

دیگر نمی‌توان

مملکت را اداره کرد!

* نهضت آزادی عقیده دارد، که بخشی از آن آرائی که به صندوق‌ها ریخته نشد و بخشی از آرائی که به لیست مؤتلفه اسلامی و روحانیت همسو با آن داده نشد، متعلق به نهضت است.

* حکومت اگر یقین داشت، که ما در انتخابات رای نخواهیم آورد، کاندیداهای ما را مرحله به مرحله حذف نمی‌کرد.

* نهضت آزادی اعتقاد ندارد، که می‌توان تفکر چپ غیرمذهبی را در ایران ریشه کن کرد و یا ریشه کن شده است. با این واقعیت نمی‌توان به گونه‌ای روبرو شد، که در گذشته روبرو شدند!

دکتر "ابراهیم یزدی"، وزیر خارجه دولت موقت مهندس مهدی بازرگان و دبیرکل "نهضت آزادی ایران" اخیراً برای شرکت در یک کنفرانس پژوهشی پیرامون "اسلام"، که در کشور آلمان برپا شده بود، به این کشور سفر کرد. برخی از اعضای هیأت رهبری نهضت آزادی ایران نیز در این سفر دکتر ابراهیم یزدی را همراهی می‌کردند.

هیأت نمایندگی "راه توده" با بهره‌گیری از این موقعیت و با هدف برخی تبادل نظرهای پیرامون اوضاع کنونی جامعه ایران، با دکتر ابراهیم یزدی و همراهان وی دیدار و گفتگو کرد. محور این دیدار و گفتگو بر مبنای مسائل زیر قرار داشت:

۱- ارزیابی نتایج بدست آمده از انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی؛ ۲- تاثیر نتایج واقعی این انتخابات بر روند حوادث آینده؛ ۳- انعکاس نتایج غافلگیرکننده مرحله اول انتخابات در مجموعه حکومت و اپوزیسیون آن در داخل کشور؛ ۴- دستاوردهای نهضت آزادی ایران از سیاست شرکت در انتخابات؛ ۵- رشد واقع بینی‌ها در اپوزیسیون خارج از کشور؛ ۶- زمینه‌های موجود برای شرکت در انتخابات میان دوره‌ای و انتخابات ریاست جمهوری؛ ۷- تغییر آرایش‌های سیاسی در حکومت، پیرامون و خارج از آن؛ ۸- تحولاتی که طی سال‌های اخیر در صفوف مبارزان و سیاسیون داخل کشور به وقوع پیوسته و برخی جابجایی‌های جدی در صفوف آنها را مبرج شده است؛ ۹- موقعیت گرایش‌های چپ در ایران امروز؛ ۱۰- ضرورت حل پاره‌ای اختلاف دیدگاه‌ها میان سازمان‌ها و احزاب سیاسی داخل کشور؛ ۱۱- ضرورت پایان بخشیدن به موانع تبلیغاتی مخالفان راینسی، اتحاد و همکاری با جریان‌ات چپ ایران؛ ۱۲- زمینه‌های پایان بخشیدن به برخی اختلاف دیدگاه‌ها در میان نیروهای ملی و ملی-مذهبی مستقر در داخل کشور.

این دیدار، در مجموع و در نوع خود، در محیطی متکی به احترام متقابل نسبت به دیدگاه‌های دو طرف و تاکید بر اشتراک نظرات سیاسی پیرامون

شهرستان‌های کوچک، که زنجایش پیش از انقلاب هم چادر به سر داشتند و حال اهم دارند، به شما رای ندادند. بروید فکری به حال آن ۶۰۰ هزار نفری کنید که در اصفهان در برابر شما ایستادند و چاره‌ای برای آینده بیاندیشید. البته بازهم رفته‌اند دنبال همان چاره‌اندیشی‌های ۱۷ ساله. برای انتخابات میان دوره‌ای در اصفهان، ابتدا استانداز اصفهان را عرض کرده‌اند و با چوب و چماق به جان مردم افتاده‌اند تا هیبت خودشان را نشان بدهند و مردم را یا خانه نشین کنند و یا وادارند به کاندیداهای آنها رای بدهند.

این نمایش هیبت، دانشگاه را هم شامل شده است. باید از آقایان سوال شود، که دانشگاه اسلامی‌تر از این که هست یعنی چه؟ آن معیار را اعلام کنند تا بسنجیم ببینیم دانشگاه اسلامی است یا خیر. شما می‌بینید که اصلاً صحبت از معیار نیست، فقط صحبت از تصفیه است و گرفتن و بستن. بنابراین کاملاً معلوم است که هدف چیز دیگری است. اگر معیار شرکت نکردن در سیاست، واگذاری سرنوشت خود به دست حامیان چماقداران امروز است، که این دیگر نامش اسلامی کردن نیست. این تبدیل دانشگاه به گورستانی است که فرقت با بهشت زهرا آنست، که در آنجا مردگانش خوابیده‌اند و در اینجا ایستاده‌اند، در آنجا حرکت نمی‌کنند و حرف هم نمی‌زنند، در اینجا حرکت می‌کنند، اما حرف نمی‌زنند. این یعنی ستیز با حقیقت و واقعیت پیش رو، که راه به هیچ کجا نمی‌برد، مگرشکل بخشیدن به خشونت متقابل که همه ما باید از آن بیم داشته باشیم! من این اصطلاح را در دوران اخیر بارها در مصاحبه‌های خودم بکار برده‌ام، که «این کشتی که غرق می‌شود، همه ما سرنشینش هستیم».

- آرایش نوین نیروهای سیاسی در ایران برای ما هم بسیار مهم است. در واقع امر، نمی‌توان نیروهای سیاسی اعم از ملی، ملی-مذهبی، مذهبی و یا دگراندیش و چپ را از پشت همان عینکی دید که در سال‌های اول پیروزی انقلاب و یا حتی در ماه‌های اخیر می‌دیدیم. البته هستند سازمان‌ها و یا شخصیت‌هایی که همچنان در اسارت شناخت‌ها و ارزیابی‌های سال‌های گذشته باقی مانده‌اند و قادر به هضم و درک این جابجانی‌ها نیستند. ما حتی بر این عقیده‌ایم که در فاصله ماه‌های گذشته، یک سلسله موضع‌گیری‌ها و جابجانی‌های آرایش نیروها در جامعه و در حکومت روی داده است. این جابجانی‌ها و تجدید نظر در مواضع، در تمام زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مشهود است. تصور ما بر اینست که با رشد جنبش مردم برای عدالت اجتماعی و رشد جنبش برای آزادیخواهی، روند جابجانی‌های مورد نظر شتاب هم به خود خواهد گرفت و جنبش متحدان جدیدی نیز خواهد یافت. این واقعیت حتی در همکاری‌های نوین میان نیروهای باقی مانده در حکومت و یا به حاشیه رانده شده حکومت نیز دیده می‌شود، در حالی‌که این هر دو نیرو، گرایش‌هایی را نیز برای همفکری و همدلی با نیروهای نظیر نهضت آزادی، طرفداران علی شریعتی، متفکرین روشنفکر اسلامی، ملیون ایران و حتی پذیرش نظرات و دیدگاه‌های حزب توده ایران، که در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب تلویین و اعلام شده بود، نشان می‌دهند.

دکتر یزدی: من با صراحت به شما می‌گویم، که طی چهار سال گذشته، جابجانی‌های زیادی در آرایش نیروهای سیاسی ایران صورت گرفته است. تاکید می‌کنم، که برای اتخاذ هر نوع مشی و سیاستی، که برآیند واقعیات امروز ایران باشد، باید به این حقیقت توجه کرد. برخی از نیروها، شخصیت‌ها و گرایش‌ها به سمت گرایش دیگری رفته‌اند، برخی از مخالفان صفت و سخت آزادی‌های عمومی به موافقان آرام و متفکر این آزادی‌ها تبدیل شده‌اند، در طیف چپ نیز با توجه به تحولات روی داده در جهان برخی نگرش‌های نوین برای حفظ وحدت ملی و اقتصاد متکی به تولید ملی شکل گرفته است. ببینید، آنچه را که امروز بعنوان گرایش به تشکیل احزاب شما شاهد هستید و خبرهای مربوط به تلاش‌هایی در این عرصه اینطرف و آنطرف به بیرون درز می‌کند، بالاخره باید از یک مبدا و منشائی آب بخورد. این مبدا و منشاء همان نیازهای جامعه است، که خود را به همه ماها تحمیل می‌کند. یک شبه که فلان شخص و یا اشخاص خواب‌نا نهاده‌اند که حزب درست کنند و یا به این نتیجه برسند که اگر حزب در مملکت باشد بهتر است. این حاصل و برآیند یک شناخت نوین از جامعه و نیازهای آنست. طبعاً آن کس و یا کسان که زودتر این نیاز را درک کرده و خود را با آن تطبیق دهند، تیزبین‌تر از بقیه‌اند. بله، این حقیقت است، که بین بسیاری از نیروهایی که تا چند سال و یا حتی همین چند ماه پیش از انتخابات خود را بی‌نیاز از یکدیگر می‌دانستند، الان ریزنی و بحث و گفتگو جریان یافته است. ما بعنوان نهضت آزادی این را پنهان نکرده و نمی‌کنیم که با برخی از نیروهای چپ مذهبی گفتگوی صادقانه داریم. آنچه را می‌پرسند صادقانه پاسخ می‌دهیم و آنچه را بنظرمان می‌رسد صادقانه با آنها در میان می‌گذاریم.

تردیدها هم خاتمه داد. اینکه تفسیر می‌کنند، که حکومت بر اثر فشارهای خارجی در ابتدا و در جریان تثبیت نام کاندیداها، تن به عقب نشینی‌هایی داد و یا در ابتدای کار و با اطمینان از پیروزی‌اش، امکان شرکت جریان‌های سیاسی دیگر در انتخابات را هم پذیرفت، همه واقعیت نیست. البته اینکه اوضاع جهانی و بویژه موضع‌گیری‌های جامعه اروپا در این زمینه موثر بوده صحیح است، اما پیش و بیش از همه، شرایط و اوضاع خود ایران این سیاست و در حقیقت عقب نشینی را به حکومت و انحصارطلب‌های حاضر در آن تحمیل کرد. شما دیدید که در آستانه دور اول انتخابات، چه اخباری از پشت صحنه به روی صحنه آمد و صف آرائی‌ها چه اشکالی به خود گرفتند. حتی در این صف بندی‌ها نیز بنظر من شناخت گرایش‌های مردم و منطبق سازی خود با آن سهم داشت. آنها که زودتر فهمیدید اوضاع چه گونه است و مردم نسبت به حکومت چه فکر می‌کنند، صف خود را از آنها که نمی‌خواهند، نمی‌توانند و یا منافعشان اجازه نمی‌دهد واقعیات را ببینند، جدا کردند و دیدیم که این جدائی چندان بی حساب هم نبود و مردم هم از آن چگونه استقبال کردند. می‌خواهم بگویم، که همه اوضاع و احوال را باید در نظر داشت.

بنابراین برای مرحله دوم انتخابات و همچنین انتخابات ریاست جمهوری، اگر شرایط کنونی در کشور ادامه یابد و حوادث جدیدی روی ندهد، تحلیل نهضت آزادی برای شرکت در انتخابات و یا کمک به کارزار انتخاباتی به سود این یا آن کاندیدا و یا گروهی سیاسی نباید تغییر کند؟ البته این در حالیکه که صحنه سازی‌ها، فشار به مردم، تشدید جو رعب و وحشت، که در فاصله دو مرحله انتخابات در ایران شروع شد، همچنان جریان دارد. منظورمان همان مبارزه با «لیبرالیسم» یا در حقیقت مبارزه با جنبش رو به رشد آزادیخواهی است که به نظر ما حکومت چون نمی‌تواند مستقیماً آنرا عنوان کند، پشت شعار مبارزه با لیبرالیسم پنهان شده است. این در حالیکه که خود حکومت در این سال‌ها مدافع و مجری لیبرالیسم اقتصاد سرمایه داری بوده و هست. همین جمعیت مولفه اسلامی که حالا برهنگان معلوم شده، یک حزب تمام عیار و سراسری در کشور است بخشی از روحانیون مملکت را هم تحت رهبری دارد، خود به اعتراف رهبرانش، نظیر مهندس مرتضی نبوی، حاجی حبیب الله عسگر اولائی، مهندس باهنر و دیگران طرفدار شتاب بخشیدن به خصوصی سازی و اجرای سریع تر لیبرالیسم اقتصادی هستند. بخش دیگر این کارزار، که انحصار طلبان قشری درحکومت خیال دارند آنرا تا پایان انتخابات ریاست جمهوری ادامه دهند، همان مبارزه برای اسلامی کردن دانشگاه‌ها و یا درحقیقت مقابله با جنبش دانشجویی برای آزادیخواهی و عدالت طلبی است. جلوگیری از تحرک دانشجویان در طی دو انتخابات پیش رو، هدف تمام صحنه آفرینی‌های اخیر برای بااصطلاح انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و تصفیه اسلامی آنهاست. ما دراین زمینه مطالبی را متکی به گزارش‌های دریافتی از داخل کشور، در «راه توده» منتشر ساخته‌ایم که حتماً مطالعه کرده‌اید.

دکتر یزدی: همینطور است. البته رویدادهای ماه‌های اخیر، جابجانی‌های سیاسی در حکومت و حاشیه حکومت، ریزنی‌هایی که بین ما و برخی گروه‌های جریان دارد، موضع‌گیری‌های جریانان شکست خورده در انتخابات اخیر، نظیر «جمعیت مولفه اسلامی» همه اینها باید در نظر گرفته شود و در تبیین نظر نهضت آزادی لحاظ شود، اما اساس نگرش نهضت و پایه‌های تحلیلی آن از اوضاع کنونی کشور تغییری نخواهد کرد. فضا را باید شکافت و جلو رفت. ما حرف و طرح و پیشنهاد و راه حل برای اوضاع کنونی داریم؛ مردم هم روز به روز بیشتر به راه حل‌های جانشین فکر می‌کنند و تشکلهایی که چنین طرح‌ها و راه حل‌هایی را دارند بیشتر برای مردم مطرح هستند. مهم‌تر اینکه مردم اکنون دیگر طرفدار برخوردهای خشن و اصولاً خشونت نیستند، از سلوک جریانان سیاسی که تحمل دیگران را دارند و حاضرند در همفکری عمومی مشارکت کنند، استقبال می‌کنند. نهضت آزادی اکنون دارای چنین مواضعی است و این درست در برابر سیاست‌های خشن شکست خورده‌گان در انتخابات اخیر و اصولاً انحصارطلب‌ها و عاملین اصلی گرفتاری‌های امروز ایران است که هنوز به زور چوب و چماق و تهدید مردم و با دستگیری و زندان می‌خواهند مملکت داری کنند. شکم گرسنه را که با چوب و فلک نمی‌توان سیر کرد. دوره این اعمال و شیوه حکومت داری گذشته است، مردم چشم و گوششان باز شده است. ببینید چگونه در شهرهای کوچکی که اصلاً فکرش را هم نمی‌شد کرد، در برابر فشار حکومت برای تحمیل نماینده مجلس ایستادند. اینها زبان گویای واقعیات است. حالا هر چه دلشان می‌خواهد چماقدار بریزند توی خیابان و به بهانه‌های مختلف دنبال زن و بچه‌های مردم توی کوچه پس کوچه‌ها بزنند، که چرا چندتا تار مویت بیرون و یا چرا در سینما خندیدی و از این نوع حرف‌های بوج و خنده دار. به اینها باید گفت، بروید ببینید و بررسی کنید، که چرا در

د کتیرودی ... اما درباره حزب توده ایران ما اعتقاد داریم که بهر حال نمی توان برخی مسائل گذشته را تماما نادیده گرفت. مثلا ما هنوز درباره روابط گذشته حزب شما با اتحاد جماهیر شوروی و برداشت از انترناسیونالیسم حرف داریم. برای بسیاری از دوستان ما، هنوز برخی سیاست های گذشته حزب توده ایران، مانند دوران ملی شدن نفت و دولت دکتر محمد مصدق مطرح است. ببینیم زمان و تحولات و بویژه موضعگیری های امروز پیرامون مسائل حادی که در جامعه مطرح است چه پیش خواهد آورد. البته همیشه بگویم که با فروپاشی اتحاد شوروی، بقول شما صورت مسئله عوض شده است و اندیشه های نو و ملی در مجموعه چپ در حال رشد است. اندیشه هایی که بر خلاف گذشته بیشتر نگاه به درون مملکت دارد. ما هم امینواریم مشکل منافع ملی و برداشت هایی که از آن وجود دارد به آن صورت تاریخی دیگر وجود نداشته باشد و بروز نکند.

اما محور دوم در مناسبات نهضت آزادی و حزب توده ایران، مبنائی فکری و اعتقادی است، که طبعاً اختلافاتی در این عرصه بین مارکسیسم و اسلام وجود دارد. البته اعتقاد نداشتن به مبنائی دینی یک مسئله است، دین ستیزی یک مسئله دیگر. چپ ایران، با تکیه بر استقلال، باید بجای اصرار و تکیه بر وجوه و ابعاد مخالفت های دینی خود، به وجه ایجابی عدالت خواهی و استثمار ستیزی تکیه کند و حتی الامکان از بحث و درگیری و طرح مباحث عقیدتی و دین ستیزی پرهیز نماید. به نظر می رسد اگر این سیاست خوب مطرح و پیگیری شود، در شرایط یک جامعه باز سیاسی مفید و موثر باشد. شما ببینید در کشورهای اروپای غربی، همین احزاب با آنکه نتوانسته اند دولت مستقل تشکیل دهند، اما توانسته اند چه نقش مثبتی در روندهای عدالت خواهی و ضد استعماری در کشورهای خودشان ایفاء کنند و در تعدیل و توزیع ثروت و بهبود وضع کارگران و قشرهای کم در آمد موثر واقع شوند. البته باز هم تاکید می کنم که چپ ایران برای حضور در جامعه چاره ای جز آشتی با فرهنگ، سنت و اعتقادات مذهبی مردم ایران ندارد.

اما مسئله سوم احترام به اخلاق سیاسی است. البته نمی خواهم بگویم که این فقط مشکل حزب توده ایران است، بسیاری از جریانات سیاسی دیگر هم کم و بیش این مشکل را دارند. آنچه که مستقیماً به نهضت آزادی و حزب توده مربوط می شود، اینست که این اخلاق سیاسی در رابطه با دولت موقت و نهضت آزادی رعایت نشد، که جای بحث آن اینجا نیست و من هم مثل شما از مرور گذشته ها چندان خوشم نمی آید. اما شما ببینید در همین انتخابات اخیر هم در روزنامه مردم، که ارگان رسمی حزب توده ایران است، باز هم همان بی توجهی به اخلاق سیاسی تکرار شده است. منظوم طرح اخبار و شایعاتی است که پایه و اساس نداشته است. نظیر دیدار و سازش بنده با آقای هاشمی رفسنجانی و یا آقای شیخ محمد یزدی و غیره که بکلی نادرست و بی اساس است.

نهضت آزادی ایران معتقد است دیدار و گفتگوی رهبران احزاب مخالف با مقامات دولتی بخشی از مقررات مبارزه سیاسی علنی و قانونی است و هر دیدار و گفتگویی هم سازش محسوب نمی شود. اینگونه قضاوت از جانب مبارزان سیاسی قدیمی به هیچوجه قابل قبول نیست. البته اگر روزی ضرورتی برای دیدار با مقامات دولتی پیش بیاید و صورت بگیرد، نهضت آزادی شهامت آن را دارد که با صراحت آن را اعلام نماید. می خواهم بگویم جریان های سیاسی اصیل و پیشینه دار، اصولاً نباید از این نوع شیوه های تخریبی استفاده کنند. البته ما می دانیم که چپ غیر مذهبی ایران هم در حال تحولات درونی است و سیاست هایی که به نام حزب شما در روزنامه مردم مورد بحث قرار می گیرد، احتمالاً همه آنها مورد قبول همه اعضای حزب شما در داخل و یا خارج کشور نیست، همین نظراتی که از جانب شما در این دیدار مطرح شده، خوب با آن چیزهایی که مردم ("نامه مردم") درباره انتخابات و نهضت آزادی نوشته تفاوت دارد، اما بهر حال خواستم بگویم که احترام به اخلاق سیاسی می تواند برخی مشکلات را حل کند و یا اصولاً بوجود نیآورد. نهضت آزادی ایران در مجموع خودش اعتقاد دارد که چپ ایران نیز در معرض چالش های جدید است، ضمناً ما اصلاً اعتقاد نداریم که تفکر چپ را می توان در ایران ریشه کن کرد و یا ریشه آن کنده شده است. نخر این نه واقعیت است و نه می توان با این واقعیت به گونه ای روبرو شد که در گذشته روبرو شده اند. امید ما اینست که چپ با نزدیکی بیشتر به جامعه و فرهنگ ملی مردم ایران واقع بینانه عمل کند.

شما خوب می دانید که یکی از اتهامات حزب ما و کارزار تبلیغاتی که در این ۱۷ سال اخیر علیه آن راه انداختند، همین واقع بینی بوده است؛ تا آنجا که به کنایه رهبران آنرا آیت الله نام گذاشته بودند. شما می دانید که با توجه به همین واقعیات جامعه ایران بود، که نخستین رهبر حزب توده ایران، سلیمان میرزا اسکندری بود، که مسلمانی معتقد و روشنفکر بود و حتی یکبار آیت الله خمینی هم در یکی از سخنرانی هایش اشاره کرد، که با او در سفر حج بوده است.

این را از حکومت هم پنهان نکرده و نمی کنیم، زیرا حفظ مملکت و بقای جامعه بالاتر از این نوع ملاحظات است. شما ببینید که برخی از مانورهای حکومت در جریان ثبت نام انتخابات، برای مقابله با همین رایزنی های نیروهای مذهبی و ملی داخل کشور بود، که سعی کردند بین آنها مانور کرده و جلوی این نزدیکی را بگیرند. خوشبختانه حاصل انتخابات و عملکرد حکومت و جناح انحصار طلب و قدرت طلب آن نتیجه معکوس داده است و مشوق این نزدیکی ها شده است. ما هر جا که فرصت پیش می آید و گفتگو دست می دهد، می خواهیم و تقاضا می کنیم، که ضمن بررسی گذشته ها و طرح انتقادات و یا گله ها، درباره جهان امروز و راه حل های جانشین برای وضع موجود مملکت حرف بزنند و طرح صندوق ارانسه بدهند. بالاخره حتی اگر اپوزیسیون هم باشیم و بخوایم حکومت کنیم، باید به مردم بگوئیم که درباره نان و آب و مسکن و گرانی و تورم و آزادی و مشکلات فرهنگی و جوانان و زنان و ورزش و ده ها مسئله اجتماعی دیگر چه حرف و طرحی داریم. برای بدهکاری عظیمی که برای مملکت بوجود آورده اند و استقلال آنرا با خطر جدی روبرو ساخته اند، چه فکر و طرحی داریم. این باید رسماً گفته شود، تا معلوم شود تا کجا با هم همراهیم و با هم توافق داریم. در این صورت می توانیم بر سر آن نکاتی هم که توافق نظر نداریم، بحث را ادامه دهیم تا راه حلی پیدا شود. بالاخره این مملکت مثال همه ماست و ما هم می خواهیم در آن زندگی کنیم. این بحث با کسانی است که بیرون و یا در حاشیه حکومت قرار دارند و بخشی هم طیف چپ شناخته می شوند. درباره حکومت وضع البته تفاوت می کنند. سیاست های حکومت، حاصلش همین است که می بینید و آنها هم خودشان می بینند، گرچه به روی خودشان نیآوردند. آنها که از سیاست های سال های گذشته فاصله گرفته و حاضر به تعدیل نظرانشان بشوند و نوعی تفاهم و اتحاد سیاسی را در عمل ببینند، در کنار همین میز گردی قرار می گیرند که اکنون ما با طیف چپ و منتقدان حکومت در داخل ایران پشت آن نشسته و می نشینیم. چپ هم باید طرح خود را، و نه فقط حرف و انتقاد و حاشیه پردازی، رسماً ارائه بدهد. ما هم موظفیم دیدگاه های خود را دقیق تر کرده و با جزئیات در اختیار همگان بگذاریم. با این طرح ها و برنامه ها باید در انتخابات، که فرق نمی کند میان دوره ای باشد یا ریاست جمهوری و یا هر نوع انتخاب دیگری شرکت کرد، تا مردم هم بدانند به کی و برای چی رای می دهند. ما براین عقیده ایم، که رای نهضت آزادی به دلیل شناختی که مردم از دیدگاه های آن دارند، رای شناخته شده است، که روز به روز به آن افزوده هم می شود. آخرین ارزیابی ما از انتخابات اینست، که بخش قابل توجهی از آن آرائی که به کاندیداهای موافق اسلام و روحانیت همسو با آن داده نشد، در حقیقت رای به دیدگاه های نهضت آزادی برای اداره مملکت است. از آن آراء که به صندوق ها ریخته نشده نیز، بخشی قابل توجهی باید متعلق به دیدگاه های نهضت آزادی باشد. ما نمی خواهیم بگوئیم، که مردم در جریان همین انتخابات رفتند پای صندوق های رای و نوشتند "نهضت آزادی" و یا فلان وابسته به آن، بلکه می خواهم بگویم، طرح و اندیشه ما امروز خواست مردم است و بخشی از آراء ریخته شده و ریخته نشده به صندوق های رای، که در مخالفت با وضع موجود در کشور بوده، در حقیقت و در کیفیت و کمیت خود رای به نهضت آزادی ایران بوده است.

ما ضمن احترام به این ارزیابی شما، البته نظرات خودمان را هم در این باره داریم، که تاکنون گفته و نوشته ایم و بعداً هم خواهیم گفت و نوشت. اما از آنجا که می خواهیم بیشتر با تحلیل و نقطه نظرات شما آشنا شویم، ترجیح می دهیم بحث را همینگونه ادامه دهیم. به همین دلیل می خواهیم بدانیم ارزیابی شما از چپ غیر مذهبی در ایران، همکاری و همفکری با آن، و پیشاپیش همه آنها با حزب توده ایران چگونه است. حال که از رایزنی ها و گفتگوهای نهضت آزادی در داخل کشور با طیف چپ مذهبی گفتید، اشکالی نمی بینیم که این بخش را هم دقیق کنیم و با همان صراحتی که به آن اشاره کردید بطرف آینده برویم. با توجه به اینکه حزب توده ایران پیوسته دارای برنامه و طرح و پیشنهاد برای مراحل مختلف تحولات اجتماعی بوده و هست. البته در این بحث، باید شرایط جدید جهانی، پایان یافتن بسیاری از پیش فرض های قدیمی و کهنه مربوط به اتحاد جماهیر شوروی، اختلافات گذشته، برخی تندروی های دو سویه، از هر دو طرف و... را هم باید در نظر داشته باشیم. این مجموعه باید شرایط جدیدی را برای گفتگو با قدیمی ترین حزب سیاسی ایران فراهم آورد. حزبی که شما بعنوان رهبر یک حزب - مذهبی شاهد احترام آن به آرمان های مذهبی مردم و سنت ها و باورهای آنها بوده اید و شاهد بوده اید که از همان ابتدای انقلاب بهمن، موضع ملی خود را در برابر آن تدقیق کرده و اعلام داشت.

مجلس به ۳ فراکسیون تقسیم شد!

فراکسیون مشترک

دو گروه‌بندی کارگزاران و طیف چپ تاکنون در چند زمینه مهم با یکدیگر و بصورت هماهنگ حرکت کرده‌اند و این درحالی است که هر دو گروه‌بندی فراکسیون‌های مستقل خود را نیز دارند. نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نوشت: «... دادن لیست مشترک برای هیات رئیسه از سوی کارگزاران و خط امامی مجلس، نمونه قابل قبولی از همکاری این دو جناح در مواضع مشترک بود. گذشت و برخوردهای صادقانه طرفین در صورت تداوم می‌تواند پیامدهای نیکویی داشته باشد. ضمناً انتخابات هیات رئیس مجلس، شکست دیگری برای تر نزدیکی با "راست سنتی" برای کاهش حساسیت طیف مزبور بود. انتخابات هیات رئیسه همچنین نشان داد که باید هر چه زودتر به صورت فراکسیون‌های پارلمانی مرتبط با جریانات همفکر خارج از مجلس تشکیل یافته و با اعلام موجودیت و هویت خویش به شکل رسمی و علنی، نیروهای وابسته به خود در جامعه را نمایندگی کرد. چنین فراکسیون‌هایی می‌بایست بیانگر دیدگاه‌های کلان جریانات فکری وابسته باشند و به جای پرداختن به مسائل جزئی شهری و منطقه‌ای، مواضع خود را در قبال مسائل عمده انقلاب، کشور و نظام بیان کنند. انتخابات هیات رئیسه مجلس نشان داد که طرف مقابل طیف راست سنتی، دو جناح قوی است که جمعا بیش از صد رای در مجلس دارد و این گروه‌ها را نمی‌توان با برچسب‌های نفوذی، لیبرال و... از میدان به در کرد. ترکیب آراء هیات رئیسه می‌بایست برای طیف خط امام امیدوار کننده باشد، آنان باید با توجه به تجربه تاریخی مجالس صدر مشروطه، خصوصا دوره پنجم و ششم و دوران نهضت ملی توجه داشته باشند، که حتی یک اقلیت بسیار کوچک ولی منسجم می‌تواند در سرنوشت کشور و نظام موثر باشد و طبعا وجود قریب ۶۰ نماینده همفکر به مراتب موثرتر خواهد بود... انتخابات هیات رئیسه مجلس، حساسیت و اهمیت انتخابات میان دوره‌ای مجلس و آمادگی نیروهای خط امام را برای برخورد فعال با انتخابات مزبور، محرز ساخت. انتخابات میان دوره‌ای می‌تواند بر روی ترکیب مجلس تاثیر تعیین کننده‌ای برجای گذارد و به همین علت می‌بایست درموضع مقرر (پسائیز امسال) برگزار شود.»

۳ فراکسیون

در مجلس اکنون سه فراکسیون مشخص شکل گرفته است: "کارگزاران"، "حزب الله" و "طیف چپ" که در حاشیه آنها نیز جمعی از نمایندگان بی‌خط و بی‌موضع قرار دارند. این جمع در انتخابات هیات رئیسه مجلس تسلیم جو رعب و وحشتی شدند که روحانیت سنتی و موقوفه اسلامی درسراسرایران براه انداخت و به کاندیداهای راست سنتی برای هیات رئیس مجلس رای دادند. تحولات آینده نشان خواهد داد، که این عده برای مدتی ثابت در کجا قرار خواهند گرفت. دیدارها و رایزنی‌های مستقل این فراکسیون‌ها گاه در مطبوعات داخل کشور نیز منعکس می‌شود. روزنامه "رسالت" در تاریخ ۱۲ خرداد خبر مربوط به گردهمایی عده‌ای از منتخبین مردم برای دوره پنجم مجلس را تحت عنوان "حزب الله" منتشر ساخت. ریاست این جلسه را حجت الاسلام سید علی اکبر حسینی عهده دار بود، اما سخنران اصلی دکتر محمد جواد لاریجانی بود، که در لیست روحانیون مبارز برای مجلس دوره پنجم قرار داشت. به گفته دکتر غفوری فرد، نماینده مجلس از لیست روحانیت مبارز، گروه "حزب الله" همسو با روحانیت مبارز است!

نشریه عصرما نیز می‌نویسد: روز جمعه ۱۱ خردادماه به دعوت ائتلاف گروه‌های خط امام نمایندگان این جناح در مجلس شورای اسلامی تشکیل جلسه داده‌اند. این جلسه در محل انجمن اسلامی جامعه پزشکان ایران برگزار شد. در این جلسه که ۴۰ نماینده مجلس در آن شرکت داشتند، بهزاد نبوی گفت: «ائتلاف خط امام، بدنبال جلساتی که از دو سال پیش و تحت عنوان شورای هماهنگی گروه‌های خط امام جریان داشت، شکل گرفت.» نبوی شکست استراتژی کسب حاکمیت انحصاری از سوی یک جناح خاص (موقوفه اسلامی-روحانیت مبارز) را بزرگترین دست آورد این ائتلاف اعلام داشت.

عصرما در همین شماره نوشت: نفی نظام حزبی و جناح‌بندی در درون مجلس درعین پذیرش نظام پارلمانی (توصیه‌ای که رهبر جمهوری اسلامی در اولین دیدار نمایندگان مجلس پنجم با وی بیان داشت) به آن می‌ماند که اتومبیل را به عنوان وسیله نقلیه‌ای مناسب بپذیریم، اما کاربوراتور آنرا نفی کنیم!... درست است که پارلمان تصمیمات خود را بر مبنای "مصالح ملی" می‌گیرد، اما تعریف "مصلحت" و "منفعت" و مصادیق آن از این گروه اجتماعی تا آن گروه اجتماعی تفاوت می‌کند و همگان سعی می‌کنند مصالح خود را مصالح ملی بنامند!

*جلسات پیاپی غیر علنی مجلس به شایعات مختلف پیرامون آنچه در پشت صحنه می‌گذرد، دامن زده است!

مجلس اسلامی در هفته‌های اخیر مرکز بسیاری از اخبار مملکت بوده است! با کمال تاسف و تعجب و برخلاف سنت قانونی و رایج در سال‌های گذشته، مذاکرات این جلسات مجلس را از رادیو پخش نمی‌کنند. بهانه عدم پخش مذاکرات مجلس نیز، تشکیل جلسات خصوصی عنوان می‌شود. بیم آن می‌رود که در آینده از ورود خبرنگاران نیز به مجلس ایران جلوگیری کنند و گام دیگری در جهت بی‌خبر نگاهداشتن مردم از آنچه در مجلس می‌گذرد، برداشته شود. تشکیل جلسات پیاپی غیرعلنی، در حقیقت اقدام دیگری است از سوی ارتجاع در جهت جلوگیری از رشد آگاهی مردم نسبت به حکومت و مسائل مملکتی. باید با این اقدام جدید حکومت به مقابله پرداخت و افکارعمومی مردم را علیه آن بسیج کرد!

علیرغم همه این تدابیر و از آنچه به خارج از ساختمان مجلس اسلامی راه پیدا کرده، بحث مربوط به تغییر ترکیب کابینه هاشمی رفسنجانی و تشکیل فراکسیون‌های پارلمانی مهمترین اخبار پشت پرده مجلس است. ➤

دکتر یزدی - بگذارید برایتان از مشاهدات و خاطرات خودم بگویم. من بسیار جوان بودم، که به جنبش ملی پیوستم. یادم هست، که در تمام ۱۰ روز اول ماه محرم، در دو طرف در بزرگ ورودی کلوپ حزب توده ایران در خیابان فردوسی، پارچه سیاه، با آیه هاشمی از قرآن کریم نصب می‌شد. در روزنامه "مردم" هم به مناسبت‌های مذهبی، نه تنها مقالات مذهبی نوشته می‌شد، بلکه در صفحه اول آن نوار سیاه و یا برخی مضامین مذهبی چاپ می‌شد.

- برخی خبرهایی که عمدتا هم از سوی رادیوهای فارسی زبان به آن دامن زده می‌شود، مربوط به برخی اختلاف دیدگاه‌ها بین نهضت آزادی و دیگر احزاب و نیروهای ملی است. ما از این بابت عمیقاً متأسفیم و اعتقاد داریم که هر چه سریعتر در جهت حل این تفاوت دیدگاه‌ها اقدام شود، بهتر است. خوشبختانه زمینه این تفکر و باور را در دیدار اخیر با خانم "پروانه فروهر" نیز شاهد بودیم. در واقع نتایج انتخابات اخیر، باید در این عرصه نیز برخی ناهمواری‌های دیدگاهی را هموار کرده باشد. هم از سوی کسانی که شرکت در کارزار انتخاباتی را مفید نمی‌دانستند و هم از سوی کسانی که شرکت در آن را مفید می‌دانستند.

دکتر یزدی - ابتدا درباره این قسمت دوم بگویم، که مساجرای انتخابات بسیار روشن‌گر بوده است. این ارزیابی تنها متعلق به ما نیست. مثلاً برخی دوستان ما که در گروه "تلاشگران انتخابات آزاد" فعالیت می‌کردند و تا آستانه انتخابات نیز تلاش داشتند، در آن حضور فعال و مستقیم داشته باشند، اکنون بر همین عقیده‌اند. اتفاقاً جریانات قدرتمند حکومتی و یاران همسو با آن نیز به این نکته واقف شده‌اند و به همین دلیل تلاش می‌کنند انتخابات میان دوره‌ای مجلس خیلی بی‌سر و صدا و با حداقل آراء و حداقل نتیجه مطلوب برگزار شود. آن اختلاف دیدگاه‌ها، که به آن اشاره کردید نیز برپایه همین رویدادها باید حل شود و در این جهت تلاش‌ها نیز جریان دارد که امیدواریم بزودی به نتیجه مطلوب برسد. ما در تهران و پیش از حرکت برای این سفر، با یکی از آقایان که بسیارهم رادیکال مسائل را مطرح می‌کند، ملاقات و گفتگو کردیم. به ایشان هم گفتیم، همه آنچه که شما می‌گویند درست، اما طرح جایگزین شما برای همه این مجموعه مشکلات که برمی‌شمارید چیست؟ انفجار و قسام سراسری و خونریزی که راه حل نیست. طرح‌های مدون خودتان را بگویند و به معرض افکار عمومی بگذارید، اگر انفجار و قیام و خونریزی برای طرفداری و حمایت آگاهانه از این طرح‌ها صورت گرفت، آنوقت وضع جور دیگری است، والا انفجار کور که راه به جایی نمی‌برد، مگر اینکه همین استقلال کنونی کشورهم، که در بخش اقتصادی و بدهکاری‌های بالا آمده برای آن زیر علامت سوال رفته، بیشتر زیر علامت سوال خواهد رفت. امیدواریم پس از بازگشت به ایران، همین نوع رایزنی‌ها ادامه یافته و به نتایج مطلوب هم برسد.

کنگره حزب کمونیست ویتنام برگزار شد

"ویتنام"

بیر کوچک سرخ،

در جنوب شرقی آسیا!

* حزب کمونیست ویتنام، علیرغم توصیه های بانگ جهانی و صندوق بین المللی پول، بر بخش اقتصاد تعاونی تاکید کرد.

الف... مائستی

کنگره حزب کمونیست ویتنام اخیرا برگزار شد. علاوه بر برخی تغییرات در ترکیب رهبری حزب، برخی مصوبات پیرامون شرایط کنونی در ویتنام و گذار از مرحله کنونی نیز به تصویب رسید، که "راه توده" در شماره های آینده آنرا با اطلاع خوانندگان خود خواهد رساند. از جمله مصوبات قابل توجه در این کنگره، پذیرش، تصویب و تثبیت قانونیت در کشور بود، که این مصوبه را به معنای مقابله با تخلفات اداری و در جهت احترام بیشتر به صوف اجتماعی مردم ارزیابی کرده اند. حزب کمونیست ویتنام تلاشی دارد، تا از این طریق راه هر گونه فساد اداری، حزبی و حکومتی را سد کند. در آستانه این کنگره، طرح برنامه حزب کمونیست ویتنام، که در کنگره اخیر به تصویب رسید، در نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان مورد بررسی قرار گرفته است. رفرم های اقتصادی انجام شده و در دست انجام در ویتنام و خطراتی که از طریق سرمایه خارجی ویتنام را تهدید می کند نیز، به نقل از نظرات مسئولین حزب کمونیست ویتنام در این بررسی مورد توجه قرار گرفته است. فشرده ای از این مقاله را در زیر می خوانید:

مطبوعات محافل سرمایه داری، از مدتی پیش ضد تبلیغی را در ارتباط با رفرم ها در ویتنام آغاز کرده اند. رفرم اقتصادی حزب کمونیست ویتنام که تا دیروز در مطبوعات غربی به عنوان یک عمل شجاعانه ارزیابی می شد، اینکه به یک ضد تعریف از طرف محافل مطبوعاتی مبدل شده است. دلیل این امر در واقع مربوط می شود به تحلیل محافل غربی-امپریالیستی از آینده ویتنام. این امکان از نظر محافل غربی دور نیست، که کشور سوسیالیستی ویتنام در جنوب آسیا در اثر رفرم های حزب، در عرصه اقتصادی این کشور را در آینده به "بیر کوچک سرخ" تبدیل کرده و در برابر کشورهای صنعتی منطقه قرار دهد؛ کشورهایی که وابسته به امپریالیسم غرب هستند. این نگرانی تا مرز رقابت نسبی سیاسی-اقتصادی رشد کرده است و غرب از آن نگران است که ویتنام موجودیت سیاسی-اقتصادی سوسیالیستی خود را در میان کشورهای منطقه به اثبات برساند. تحلیل ها حکایت از آن دارد، که ویتنام با ۷۴ میلیون جمعیت و با رشد سالیانه اقتصادی ۹ تا ۱۰ درصد و حتی در بخش تولیدات صنعتی با ۱۴ تا ۱۵ درصد رشد، در فرصتی کوتاه قادر خواهد بود خود را به کشورهای نظیر سنگاپور و کره جنوبی برساند. با وجود آنکه امروز سرمایه گذاری خارجی در ویتنام بالغ بر ۱۸ میلیارد دلار می باشد، اما "هانوی" پیوسته اعلام داشته که مواضع سوسیالیستی و موجودیت حزب کمونیست را غیرقابل معامله می داند. به سخی دیگر، این بیر کوچک سوسیالیست در آینده صاحب یک پوست خیز سرخ خواهد بود و بدین طریق در میان رقبای خود، موجودیت نوین خویش را به رخ خواهد کشید.

در فروردین سال ۱۳۷۵ رهبری حزب کمونیست ویتنام طرح برنامه خود را به نظرخواهی عمومی گذاشت. این طرح که در تیر ماه امسال جهت بررسی به کنگره حزب ارائه شده بود، چارچوب تاکتیک و استراتژی جدید حزب را جهت برنامه پنجساله جدید تعیین می کند. طرح برنامه مذکور البته با نظرات تکنوکرات های ویتنامی چندین همخوانی ندارد و برپایه نظری مارکسیستی استوار است، علاوه بر تشویق مداوم حضور بخش خصوصی، بخش اقتصادی دولتی و نیز بخش های تعاونی را به عنوان ایفاء کننده نقش اصلی رشد و مدرنیزه کردن کشور می داند، که در آینده ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی را بر عهده خواهد داشت. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، بی وقفه پیشنهاد می کنند، که به حضور بخش خصوصی در اقتصاد کشور سرعت و دامنه بیشتری داده شود، اما همانطور که گفته شد، طرح برنامه پیشنهادی به حضور بخش تعاونی اعتبار بیشتری می دهد.

در رابطه با طرح صنعتی کردن کشور تا سال ۲۰۲۰ معاون صدر کمیته مرکزی حزب، "هونگ ها" در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام داشت: «نوگرانی و رفرم اقتصادی و بنای یک ساختار چند جانبه اقتصادی که در آن مکانیزم بازار نقش قابل توجهی را ایفاء کند، تحت رهبری یک سیاست سوسیالیستی و با رهبری مدیریت دولتی خواهد بود». معاون صدر کمیته مرکزی حزب توضیح می دهد که ویتنام بتدریج یک بحران اقتصادی را پشت سر می گذارد و در حال برنامه ریزی برای دو استراتژی هماهنگ با یکدیگر می باشد: «رشد سوسیالیسم و دفاع از میهن، به تحرک واداشتن چرخ های صنعت مدرن». حزب کمونیست ویتنام کوشش می کند، تا عقب افتادگی بخش صنعتی-کشاورزی را تا سال ۲۰۲۰ به یک قابلیت بالای صنعتی مبدل سازد و درآمد متوسط سالانه مذکور بیشتر از ۲۰۰ دلار می باشد.

طبیعت بازار آزاد اقتصادی که دارای خصلتی مخالف طبیعت سوسیالیسم است، در ویتنام با طیف بندی جدیدی مابین "دارا" و "تسار" و گسترش فرهنگ پول بتدریج خود را نشان می دهد. ناظران غربی که در آغاز خود را زیاد امیدوار نشان می دادند، "عملگرایان بی ایدئولوژی" و "تکنوکرات های بی تخصص" که برای رفرم ها هورا می کشیدند و امید به از هیپاشی ویتنام را داشتند، اکنون مشاهده می کنند که با وجود تورم، رشد قابل توجهی در سطح زندگی خلق به چشم می خورد و به همین دلیل است که آن ها در تحلیل های خود جانب احتیاط را حفظ می کنند، بدون آنکه آرزوهای سود جویانه خود را فراموش کرده باشند. بویژه آنکه حضور تعداد ۲ میلیون عضو فعال حزب در سطوح مختلف جامعه غیر قابل فراموشی است و اعتبار و نفوذ حزب را در جامعه ویتنام گسترش داده است. هر کدام از اعضای حزب جهت مبارزه با فساد اخلاقی با برنامه ریزی و آموزش قبلی صف آرایی شده اند، تا افرادی را که در امور خرید و فروش، درآمدهای غیر قانونی، احتکار، قاچاق، قدرت طلبی سودجویانه اداری و امتیاز طلبی های غیر معمول فعالند با مدارک و دلائل کافی افشا نمایند.

ویتنام امروز به سرمایه گذاری خارجی با روش های خاص عقیدتی-ایدئولوژیکی خویش خوش آمد می گوید، اما تاجرهای امریکایی که در سال های قبل بر اثر معاملات تجاری با ویتنام سودهای کلانی را نصیب خود کردند، اکنون از زبان نشریات وابسته به خون چون "نیویورک تایمز" زبان به اعتراض گشوده اند:

«کنترل سرسختانه ایدئولوژیک و بوروکراسی منظم مسیر اهداف آن ها (ویتنام) را ناهموار می کند و مانع پیشرفت اقتصادی است.» آنها همچنین شکوه می کنند: «پیشرفت های دراز مدت بدلیل وجود مواضع لنینیستی با مشکلات میسر خواهد بود»

در چنین حالتی البته کنگره امریکا احساس می کند «دیر یا زود ویتنام نیز مانند چین ما بین امیدهایش به جذب سرمایه خارجی، ترس از ایدئولوژی خارجی و آلوده شدن محیط زیست مجبور به انتخاب خواهد شد»

با این جمله ها در تابستان سال گذشته «وارن کریستفر»، وزیر خارجه امریکا با اشاره به «حفظ صدور سرمایه دراز مدت» و امید به «تسلط راست» در ویتنام، آرزوی تسلط فرهنگ مالکیت خصوصی و احساسات قدرت طلبانه دولت متبوع خویش -امریکا- را بیان داشت. دیر اول حزب کمونیست ویتنام، "دوموای" می گوید: «ما از سرمایه داران غربی در ویتنام باکی نداریم، بلکه فقط نگرانی ما از ضعف مان در مقابل سرمایه خارجی است، که چگونه آنرا تحت کنترل و حفاظت خود نگاهداریم».

سفیر کوبا در آلمان:

نظم نوین در اقتصاد "کوبا"

ترجمه: امین

سفیر کشور کوبا در آلمان، اخیراً مصاحبه‌ای با نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان کرده‌است. بخش‌هایی از این مصاحبه را در زیر می‌خوانید:

عصرما: اقتصاد کوبا تثبیت شده‌است؟ با توجه به اینکه در دو سال گذشته نرخ تولید ناخالص فنی رو به فزونی است، آیا "مرحله استثنائی" پایان یافته‌است؟

مردم کوبا تلاش در راه بهبود اقتصاد کشور را برای زمانی کاملاً طولانی در نظر گرفته‌اند. در شرایط موجود ما حتی به سطح تولید سال ۱۹۸۹ خود نیز نرسیده‌ایم. از طرفی آمریکا تحریم خود را در بخش‌های اقتصادی، تجارت و مالی تشدید کرده‌است. ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که اقتصاد کوبا مشکلات عظیم خود را در مدت چند ماه یا چند سال برطرف خواهد کرد؟ باید به خاطر آورد که با از هم پاشیدگی R.G.W. (پیمان سیاسی برای رشد اقتصادی کشورهای سوسیالیستی) که کوبا ۸۵ درصد از روابط تجاری خود را با اعضای این پیمان داشت، ما لحظات بسیار دشواری را پشت سر گذاشتیم. حل اصول کلی مشکلات اقتصاد کوبا عمدتاً مشروط به بهبود اوضاع صنایع شکر (مهمترین منبع درآمد ملی ما) همچنین وابسته به توان بالای رشد در بخش توریستی و پیشرفت صنایع نیکل و سرانجام جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی می‌باشد. ما بر مشکلات مرحله‌ای خود در مدتی کمتر از ۲ سال فائق آمدیم، لکن برای بهبود اوضاع اقتصادی کشور به زمان بیشتر نیاز داریم تا نتایج جزئی مثبت فعلی، کاملاً ثمر بخش شوند.

عصرما: دستیابی به تثبیت اقتصاد، بدون گشایش و تغییر تشکیلاتی اقتصاد کوبا مقدور نبود. لزوم تجربه‌ای برای ورود به بازار جهانی مسلم می‌نماید، لکن تصویب قوانین جدید خصوصاً قانون ۱۹۹۵ که طبق آن سرمایه‌گذاری خارجیان تا مرز صد درصد امکان پذیر شد، برای ما موجب نگرانی است. آیا کوبا در مسیر اقتصاد مبتنی به بازار پیش می‌رود؟

تغییراتی که در کشور ما داده می‌شود، بنابر ماهیت خود زیربنای اقتصاد ما را اجباراً تغییر می‌دهد و در آینده نیز متغیر می‌نمایند. به این مفهوم که تغییرات تناسب مالکیت‌ها در کارکرد مکانیسم اقتصاد روبنایی می‌باشد، بدون آنکه بازگشتی به سیستم سرمایه‌داری و یا حتی به اقتصاد مبتنی به بازار باشد، آنگونه که شما اشاره کردید. بلکه دقیقاً عکس آن مطرح است. تغییرات با یک شرط اصلی انجام می‌گیرد و آن این است که دستاوردهای کنونی ساختار سوسیالیستی ما حفظ گردد و همچنین با این دورنما که امکان ادامه ساختمان سوسیالیستی کوبا در آینده نیز بار دیگر مقدور باشد. آنچه ما انجام می‌دهیم بر خلاف روندی است که در کشورهای اروپای شرقی مشاهده می‌شود. دگرگونی در کشورهای اروپای شرقی به منظور تضمین سیر به سیستم سرمایه‌داری است. البته ما مدعی نیستیم که بلاواسطه سوسیالیسم را بنیاد کنیم، لکن فرم‌ها بمنظور جستجوی طرزی است که ادامه حیات ملت کوبا را تضمین کرده و مهمترین شروط برای نیل به سوسیالیسم قطعی را امکان پذیر نماید. این کوشش از آن جهت انقلابی است که ما مجبوریم مدل نوینی از اقتصاد سوسیالیستی را طرح‌ریزی کنیم که در شرایط امروز جهان (بعد از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم) امکان پذیر باشد.

عصرما: آمریکا با وضع قانون "هلمز-برتن" در تاریخ ۱۲ مارس ۹ گام جدیدی برای تحریم اقتصادی کوبا برداشت. مفاد این قانون و اثرات آنرا می‌توانید برای خوانندگان ما تشریح کنید؟

اجرای این قانون موقعیت آمریکا را در روابط بین‌المللی و آداب هم‌زیستی (آن سال که در قرن کنونی معتبر است) اساساً تغییر می‌دهد و برحسب حقوق ملت‌ها پوچ و بیهوده‌است.

این قانون تمامی کشورهای جهان را به تحریم اقتصادی تهدید می‌کند. این قانون جمله موسسات و کشورهای را که دو کوبا سرمایه‌گذاری می‌کنند و یا با کوبا روابط تجاری دارند را به اقدامات تنبیهی تهدید می‌کند. اقداماتی نیز شده است تا راه را برای تجاوز نظامی آماده کنند. حتی مانورهای برای جنگ داخلی در کوبا برداشته شد.

بنابراین و با توجه به آنچه گفتم، از هم پاشیدگی کشورهای اروپای شرقی سبب رکود اقتصادی کوبا شد. ما اکنون در تلاش برقراری نظم نوین برای اقتصاد کشور هستیم، و هدف انتظامی ایالات متحده آمریکا نیز جلوگیری از موفقیت ما در این امر است. آنها می‌خواهند به کوبا تحمیل کنند که ثروت‌های کسانی را که در سال ۱۹۵۹ کوبا را ترک کردند به آنها بازگردانده شود. آمریکا با اقداماتی که با نرم‌های جهانی و حتی نرم‌های پذیرفته شده در آمریکا مغایر است، در صدد جلوگیری از ملی شدن موسسات در کشور ما می‌باشد. خلاصه اینکه این قانون اصل استقلال کوبا را نفی می‌کند. البته این قانون به دلایل حقوقی و مفاد ذرونی آن عملاً قابل اجرا نیست، مخصوصاً ماده مربوط به "سرزمین اختصاصی" که در سطح جهان اعتراض‌های بی شماری را برانگیخت، از جمله متحدین آمریکا، مانند کانادا و اتحادیه اروپا را. البته این قانون اثراتی داشته و نمی‌توان منکر آن شد و احتمالاً برخی از سرمایه‌گذاران خارجی را متوکلش کرده، اما این مؤلفه جدید "ینگه دینا" مانند قانونی توریستی که دو سال و نیم پیش وضع شد و هدفش جلوگیری از دگرگون‌سازی نظام اقتصادی کوبا و جلوگیری از سرمایه‌گذاری خارجیان بود، با شکست مواجه خواهد شد.

حزب کمونیست پرتقال و تحولات جدید این کشور

حزب کمونیست پرتقال در آخرین گزارش خود اعلام داشت که علیرغم نداشتن موفقیت چشمگیر در انتخابات ماه اکتبر گذشته، نتایج عمومی این انتخابات و پیامدهای آن در ماه‌های گذشته، برای این حزب امیدوار کننده‌است. انتخابات اکتبر گذشته، به حکومت ۱۶ ساله و متمایل به راست، حزب "سوسیال دموکرات" خاتمه داد. این حزب تنها به ۹۰ کرسی از ۲۳۰ کرسی مجلس ملی دست یافت، در حالیکه در انتخابات سال ۹۱ توانسته بود ۵۰ درصد آراء و ۱۳۵ صندلی مجلس را به خود اختصاص دهد. حزب سوسیالیست پرتقال در این انتخابات ۴۴ درصد آراء و ۱۱۳ کرسی بدست آورد، در حالیکه در انتخابات گذشته، ۷۲ کرسی در مجلس داشت. جبهه وسیع دموکراتیک، که کمونیست‌های پرتقال در آن حضور قاطع دارند، توانست در این انتخابات ۱۵ کرسی و ۸۷ درصد آراء را بدست آورد. این آراء دو دهم درصد و دو کرسی کمتر از آراء و کرسی‌های این حزب در پارلمان گذشته‌است، اما حزب کمونیست موفقیت جنبش را در مجموع ارزیابی و تحلیل کرده و آنرا یک پیروزی برای خود و همه نیروهای مترقی می‌داند. حزب کمونیست در آخرین تحلیل خود از انتخابات و پیامدهای آن در ماه‌های پس از آن اعلام داشت، که موفقیت حزب سوسیالیست، ناشی از این واقعیت است که مردم پرتقال تمایل خود را برای یک تحول اساسی در جامعه نشان دادند. حزب کمونیست این خواست مردم را نیاز جامعه برای تغییرات وسیع در تمام زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی ارزیابی و تحلیل کرده‌است. این حزب اعلام داشت: «انتخابات ماه اکتبر، تحولات بعدی و ادامه مقاومت مردم در برابر کوشش‌هایی که برای لغو دستاوردهای اجتماعی می‌شود، همگی نشان دهنده پایه‌های اجتماعی برنامه نویسی برای جامعه پرتقال است...» در همین بنیانه همچنین آمده است: «... اگر سوسیالیست‌ها نتوانند از سیاست‌های گذشته حزب سوسیال دموکرات فاصله گرفته و به نیازهای جامعه پاسخ بگویند، ناچار به تحمل این ارزیابی اجتماعی خواهند بود، که مردم را با شعارهای پیش از انتخابات خود اغفال کرده‌اند، دوری گزیدن از سیاست‌های حزب سوسیال دموکرات برای خصوصی‌سازی بیشتر اقتصاد کشور، بارزترین نشانه جدائی از برنامه‌های گذشته و پاسخگویی به رای و اعتماد مردم است.»

کنگره وحدت

کنگره جبهه رهانی بخش ملی "نارابوندومارتی" در منطقه "آل اسپینو" با شرکت ۷۰۰ نماینده از گروه‌های حاضر در این جبهه تشکیل شد. این نمایندگان از گروه‌هایی به کنگره دعوت شده و حضور یافته بودند، که در گذشته و در دوران جنگ داخلی در این کشور، با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. هدف از این کنگره ایجاد یک جبهه متحد مردمی و دموکراتیک است. (مشرح گزارش این کنگره را در شماره‌های آینده راه توده خواهید خواند)

با چه هدفی "لنین" را "اراده گر" معرفی می کنند؟

اراده انقلابی

رومانتیسیم انقلابی

برای ورود در این بحث، ابتدا باید ببینیم "اراده گرایی" چیست؟ و تفاوت آن با دو نوع واکنش که در زیر به آن اشاره می شود، کدام است:

۱- واکنش اراده گرایانه (ولونتاریستی) ناگهانی و غیرمترقبه یک ایده آلیست، تحت تاثیر این یا آن واقعه اجتماعی؛

۲- پراتیک آگاهانه یک انقلابی معتقد به فلسفه علمی، که مجهز به شیوه تفکر دیالکتیکی است و جهت ترفی خواهانه پدیده ها را جانبدارانه در جهت منافع زحمتکشان در نظر می گیرد و در تحلیل خود برجسته می سازد و نسبت به آن ها واکنش نشان می دهد.

در پی این تعریف از دو نوع برخورد با پدیده ها، باید دریابیم، حلقه روابط و چرایی و چگونگی تاثیر متقابل بین پراتیک یک انقلابی (عامل ذهنی) و سطح مادی شرایط موجود اجتماعی (عامل عینی) را چه چیز تشکیل می دهد؟ آیا این رابطه دیالکتیکی را می توان به موقع بازشناخت و اگر پاسخ مثبت است، چگونه؟

همین سؤال را پرفسور "هانس هینس هولس" (H.H. Holz)، فیلسوف مارکسیست معاصر آلمانی و عضو رهبری حزب کمونیست آلمان در مقاله ای تحت عنوان "درک سیاسی لنین از فلسفه مارکسیستی" (۱) به این شکل مطرح می کند «رابطه دیالکتیکی بین عامل آگاه و واقعیت عینی موجود، چگونه است؟ و تبلور آن چه مسیری را طی می کند».

پاسخ به این چند پرسش، در واقع یک بحث تئوریک و در عین حال سیاسی-انقلابی است، که از سهم پذیری همه مبارزان سوسیالیسم در آن باید استقبال کرد، زیرا سرانجام این بحث و نتایج حاصل از آن می تواند تفاوت های اساسی بین اراده گرایی و رومانتیسیم پرخاشجویانه انقلابی ایده آلیست را با جسارت متکی به تئوری علمی و شهادت انقلابی یک ماتریالیست را در تمامی زوایای آن آشکار سازد. در صورت تدقیق این روشننگری خواهیم دید، که تفاوت آن "لنین" که امروز توسط اراده گرایان رمانتیسیم دیروز (که از انقلاب درکی در حد عملیات چریکی و یا ترور داشتند) متهم به اراده گرایی می شود، با اراده گرایان، خود "ایدئولوژی زدایی" کرده امروز، که درک امروز خود را از انقلاب و تحولات اجتماعی بصورت اراده گرایانه می خواهد به دیگران تحمیل کنند، در چیست!

سه واقعیت

سه واقعیت نیز طرح پرسش های فوق و پاسخ به آنها را ضروری می سازد:

اول- جنبش انقلابی در کشورهای مختلف تحت شرایط متفاوت و بعضا به اشکال متفاوت رشد می کند؛

دوم- رشد و اعتدالی روابط تولیدی سرمایه داری در کشورهای مختلف یکسان نیست؛

سوم- ناشی از عوامل فوق و با استفاده از آنها این امکان بوجود آمده، و بازهم بوجود خواهد آمد، که تضاد و بحران در کشورهای مختلف و همچنین در کل سیستم بتواند به عنوان وسیله ای برای تغییرات و ادامه حیات کل سیستم بیش از انتظاری که مارکس و انگلس در ابتداء داشتند، مورد استفاده سیستم حاکم قرار گیرد. بجای آنکه آنها بخودی خود و خود برانگیخته به موتور فروپاشی تبدیل گردند. (۲)

با توجه به این سه واقعیت است، که لنین پاسخ به مخالفان انقلاب اکتر را در انترناسیونال دوم می دهد و تصورات آنان را برای استراتژی گذار به سوسیالیسم به مسخره می گیرد. "هولس" در مقاله خود می نویسد: «لنین

«چپ» استجاله شده ایرانی، که خود را «چپ دمکرات» می نامد، همزبان با هم اندیشان مشابه خود در جهان مدعی است، که لنین «اراده گر» بوده است، و در تضاد با آموزش مارکس و بی توجه با شرایط عینی رشد در روسیه، به منظور دستیابی به اهداف «خیال پردازانه» خود انقلاب اکتر را براه انداخت. این «چپ» همچنین مدعی است، که لنین در این عمل «زودرس» دیروز، پایه «فروپاشی» امروز را بنا نهاد. البته - که برخی ها با حسن نیت خصلت «آرمانی» و «انسانی» و برخی دیگر دشمنانه خصلت «توطئه گرانه» نیز برای آن قائل می شوند -

به نظر اینان نه تنها روسیه سال ۱۹۱۷ فاقد شرایط عینی برقراری سوسیالیسم بود، بلکه در هیچ یک از کشورهای جهان کنونی هم شرایط و زیربنای مادی برقراری سوسیالیسم وجود ندارد. لذا حتی امروز هم نمی توان خواستار برقراری سوسیالیسم - حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری جهان- شد.

نتیجه گیری ای که سوسیال دمکراسی و این «چپ» از مطالب فوق می کند، این است، که باید «برداشت های ایدئولوژیک» را کنار گذاشت، «نبرد طبقاتی» در جامعه را نفی کرد، به حاکمیت سرمایه ممالی و برنامه «جشن شدن» آن گردن نهاد، «بازار سرمایه داری» و «رقت آزاد نیروها» را به عنوان تنها تالی مسکن برای سازمان دادن حیات اجتماعی به رسمیت شناخت، و ...

آنها پیشنهاد می کنند: باید تنها برای بهبود و تغییرات تدریجی همین سرمایه داری موجود کوشید و با مبارزه با «غارت بی بندوبار» آن (مراجعه کنید به نطق بابک امیرخسروی از حزب دمکراتیک مردم ایران در «کنفرانس ایران در سال ۲۰۰۰» در لندن، اسفند ۱۳۷۴) قدم به قدم شرایط زندگی مردم را با ابزار «دمکراتیک» یعنی "حق رای همگانی" هر چند سال یکبار بهبود بخشید و از این طریق گویا شرایط گذار به یک «سوسیالیسم دمکراتیک» را ایجاد کرد. آنها در تاکید نظرات خود و خالصی کردن دل مبارزان هشدار می دهند: «در غیراینصورت بار دیگر گرفتار "اراده گر" لنین و لنینیسم شده (مراجعه کنید از جمله به نظر جدید جیشید طاهری پور در "کار"، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت)، از ایده های اصلی مارکس دور و دربند آرمان گرایی خیالپردازانه» گرفتار خواهیم شد.

البته این نظرات هیچ کدام جدید نیست. لنین خود در برخورد به اپورتونیست های انترناسیونال دوم ارزش تئوریک این نظرات و جای سیاسی حاملان آنها در جنبش ترقی خواهانه کارگری را برملا ساخته است. مراجعه مجدد به نظرات لنین در این مورد امروز، نه تنها از اینرو ضروری است، که بتوان وزن مخصوص نظرات تئوریک ابراز شده توسط «چپ» استحال شده را یکبار دیگر سنجید، بلکه برای شناخت شرایط دوران فعلی نبرد برای برقراری سوسیالیسم هم اهمیت ویژه دارد. اهمیتی که با توجه به تداوم نبرد ایدئولوژیک سرمایه داری علیه مارکسیسم و به ویژه لنینیسم در دوران اخیر، از وزن بالایی برخوردار است.

خوش خیالانه واقعیت عدم رشد کافی روسیه برای انقلاب سوسیالیستی کامل مورد نظر رهبران «انترناسیونال دوم» را رد نکرد، او از این واقعیت اما به نتایج عملی دیگری رسید. «لنین با تأیید کتابه آمیز سوسیال دمکرات ها، نوشت: «روسیه به سطح تکاملی ضروری نیروهای مولده نرسیده است، که برای برقراری سوسیالیسم لازم است». با این حکم، همه قهرمانان انترناسیونال دوم، از جمله "سوخانف"، آنچنان باد به غیغ می اندازند، که گویا عقل کل را نشان داده اند. آنها این جمله درباره این واقعیت را هزاران بار تکرار می کنند، آنچنان که گویا این (حکم) برای نظردادن درباره انقلاب ما تعیین کننده است. «لنین در ادامه متقابلا از آنها می پرسد: «یک خلق که با یک وضع انقلابی روبرو شده است، وضعی که بدنبال جنگ جهانی امپریالیستی اول بوجود آمده است، نمی تواند با توجه به نداشتن دورنمای دیگری برای وضعیت فعلی خود، تن به نبردی بدهد، که برای او لااقل امکان رشدی را در راه دسترسی به تمدن می گشاید؟» (کلیات، جلد ۲۳، ص ۴۶۴). سپس لنین آنچه را گفته است بزیان عام تئوریک چنین توضیح می دهد: «آنها همه خود را مارکسیست می نامند، اما برداشت آنها از مارکسیسم ماورا، دقیق و ملانقطی از کار در می آید. آنها جنبه تعیین کننده در مارکسیسم را اصلا درک نکرده اند: یعنی دیالکتیک انقلابی آنها... زیرا آنها تاکنون تنها یک شکل معین رشد سرمایه داری و دمکراسی بورژوازی را در اروپای غربی شناخته اند. و نمی توانند تصور کنند، این شیوه تنها به عنوان نمونه ای از یک شیوه می تواند بحساب آید» (همانجا ص ۴۶۲).

استقلال ذهنیت (ولونتاریستی) در برابر روابط مادی تنها می تواند به آزادی بی بنیوبار و بلهوسانه فاکتور ذهنی بیانجامد. آزادی ای، که تنها برپایه اولویت خواست فرد و یا در یک تقابل مداوم با ضروریات طبیعی-اجتماعی قرار دارد، به مفهوم خواست آزادی ایدآلیستی "کانت" می تواند درک گردد. این درحالی است، که رابطه دیالکتیکی عین-ذهن برپایه رفع این تقابل قرار دارد. (که پایه و اساس "آزادی"، به مفهوم شناخت واقعیت و عمل در راستای قوانین رشد و تعالی روابط مادی است).

از این دو برداشت متفاوت (ایده آلیستی کانت و ماتریالیستی "مارکس") دو نتیجه گیری سیاسی متفاوت نیز بدست می آید. یکی واکنش غیرمترقبه ناگهانی، که فاقد دلایل عینی است، تا بتواند خود را برپایه واقعیت بسنجد (مراجعة شود به کتاب همین نویسنده تحت عنوان "شورش ماجراجویانه" ۱۹۷۶ "دارمشتات"). این ایده آلیسم سطحی فاقد هرنوع وسیله هم هست، تا بتواند واقعیت را به سطح ایده آل مورد نظر خود برساند. اراده احساس برآشفته و اخلاق روح زیباپسند در برابر قدرت واقعیت آب می شود. اما اگر قرار است انرژی انقلابی عامل ذهنی در دنیای واقعیت های سخت موثر واقع شود، آنوقت باید قادر به شناخت و تعیین (کنش-واکنش) بین واقعیت عینی و امکان تاثیر عامل ذهنی بر روی آن باشد.

با توجه به نکات فوق بهتر است از "فاکتور ذهنی" صحبت شود، زیرا از این طریق تاثیرات ذهنی از حیطه عمل افراد (اندویدوم، افراط حقوقی و ح- دولت به مفهوم "حق حاکمیت خلق ها") خارج می شود و به مجموعه پیچیده، انگیزه ها، اهداف، عملکردها و مراحل واسطه ای نیز توسعه داده می شود. به عنوان یک جنبه از "روابط مادی"، فاکتور ذهنی چیزی بیش از یک واحدی است، که همانند یک فرد (اندویدوم) عمل می کند. این مفهوم ایدئولوژی را نیز دربر می گیرد، که هادی انسان ها است، نحوه برخوردها، یعنی همکاری ها و تضادهای آنان را تعیین می کند و حتی نرم ها و ساختارها نیز توسط آن بوجود می آیند، که خود از دید فرد، داده هائی از واقعیت عینی موجود هستند!

به عبارت دیگر می توان گفت: آنجا که واکنش انسان در برابر یک واکنش قبلی بروز می کند و در آنچیزی که تبلور و تظاهر می یابد، یک فاکتور ذهنی در جهان روابط مادی تاثیر می گذارد، یعنی تناسب ها را تغییر می دهد و خود نیز در این روند تغییر می یابد.

این وظیفه سیاسی انقلابیون سال ۱۹۱۷ بود، ساختمان جامعه سوسیالیستی (در روسیه) را بین یک خیالپردازی اراه گرایانه (utopistische Voluntarismus) و یک عقب نشینی یاس انگیز در برابر تفاوت فاحش بین خواست آرمانی خود و امکان تحقق آن، به پیش ببرند و هدایت کنند. لنین در چنین شرایطی در برابر اولویت خواست انقلابیون، پایبندی کامل به داده های تئوریک را قرار داد: «بدون تئوری انقلابی نمی توانست یک جنبش واقعا انقلابی وجود داشته باشد. تاکید بر این نظر را نمی توان به اندازه کافی برجسته ساخت، در زمانی که موعظه پرروصدای اپورتونیست ها درباره اهمیت کار عملی به روز تبدیل شده است» (کلیات، جلد ۵، ص ۳۷۹). لنین این تاکید سال ۱۹۰۵ خود را در سال های بعد نیز بارها تکرار می کند - و او جدی بودن برداشت خود را از این طریق نشان می دهد و اثبات می کند، که بارها، از نظر سیاسی، در پرحدا ته ترین دوران ها، دست به تجزیه و تحلیل های تئوریک نبرد روز می زند، تا در جریان حرکت های تاکتیکی (چپ و راست)، نقاط هدایت کننده تئوریک برای دورنمای (جانبدارانه و ترقی خواهانه) استراتژیک، پایدار بماند. به نظر لنین تنها دقت علمی مانع آن خواهد شد، که انقلابیون گرفتار اهداف خیالپردازانه گردند و تحت تاثیر جریان های لحظه به نتایج ناپخته باورمند نشوند و به اقدامات پیش رس دست نزنند.

او به نظرات انگلس باز می گردد و به آنها تاکید می کند، زمانی که معتقد است: «نقش پیشقراول را تنها حزبی می تواند ایفا کند، که توسط تئوری مترقیانه رهبری می شود... انگلس از دو شکل نبرد بزرگ سوسیال دموکراسی (نبرد سیاسی و اقتصادی) صحبت نمی کند، بلکه از سه نبرد، یعنی از نبرد تئوریک نیز صحبت می کند! (همانجا ص ۳۸۰).

"هولس" در مقاله فوق الذکر خود در توضیح نظر لنین می نویسد: «این مدل تئوریک که گذار انقلابی به سوسیالیسم را در مرحله عالی و پیشرفته رشد سرمایه داری و درحالی که تضاد درونی سیستم به اوج خود می رسد، محتمل می داند، در نبرد واقعی سیاسی تنگ و محدودکننده از کار درآمد. یک خلق وارد یک مرحله تغییرات انقلابی شده بود، چنین وضعی ایجاد شده بود، که در شرایط ناکامل، اقدام برای تغییرات اجتماعی ضروری گشته بود. سرمایه داری امپریالیستی را می بایستی به عنوان یک کل و زنجیر بهم پیچیده و مرتبطی فهمید، که در آن امکان شکستن ضعیف ترین حلقه آن بوجود آمده بود. این اما به این معنا نیز بود، که گذار به سوسیالیسم در شرایط بسیار نامناسب و سختی باید انجام می شد، که لازم بود در برنامه استراتژیک مورد توجه ویژه قرار گیرد».

سپس "هولس" با توجه به نظرات بیان شده لنین در کنگره های نهم، دهم و یازدهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، توجه را به دقت نظر او در این مورد جلب کرده و ادامه می دهد: «درست از آنجا که شرایط عینی ناکامل و محدود بودند، اهمیت داشت، که نقش عامل ذهنی تقویت شود، امکانات آن دقیق تر توضیح داده شده و نظرات پیرامون شرایط روز دقیق شود».

به نظر "هولس" «تاکیدات نظری لنین (و همزمان با او "گرامشی" در ایتالیا) از تئوری مارکسیستی (در این دوران ویژه)، تقریباً بطور کامل مربوط می شود به چگونگی رابطه بین فعالیت عامل آگاه (ذهن) با قانونمندی های واقعیت موجود (عین) و درک رابطه دیالکتیکی عامل ذهنی، که خود یک بخش از واقعیت عینی را تشکیل می دهد، در رابطه با واقعیت موجود. این تاکید تئوریک به این معناست، که چگونه باید فعالیت سیاسی را بر زمینه تئوری "اقتصاد سیاسی" در شرایط مشخص لحظه تعیین کرد».

هانس هینس هولس در مقاله فوق الذکر خود، تحت عنوان «عامل ذهنی در تاریخ»، به توضیح چگونگی تعیین فعالیت سیاسی یک انقلابی ماتریالیست می پردازد، که برای پاسخ به پرسش های مطرح شده در ابتدا، آشنائی با آن لازم است. ترجمه و تلخیص (و برخی اضافات) این بخش از مقاله را در زیر می خوانید.

عامل ذهنی در تاریخ

تعیین جای فاکتور ذهن در چارچوب تئوری ماتریالیسم-دیالکتیک تنها زمانی ممکن است، که خود این فاکتور ذهنی به عنوان یک واقعیت عینی و مستقل از عامل ذهنی، درک شود. (این به این معناست، که دانش و مهارت ایجاد شده فکری و بدنی بشر، در آن لحظه که دسته و سیستم بندی شد و از این طریق به سطح یک دانش علمی فراروید، دیگر به یک جنبه از واقعیت عینی تبدیل گشته است، که می تواند همانند جنبه ها و بخش های عینی دیگر واقعیت موجود، توسط انسان آگاه بکارگرفته شود). در چنین حالتی، این جنبه از عامل ذهنی به بخشی از عینیت تبدیل شده و دیگر به عنوان فاکتور ذهنی عمل کننده (فرد معین) - چه بر پایه درک فلسفی به عنوان «شیئی موجود و محصول شناخت» و چه بر پایه اقتصادی به عنوان «محصول کار» - در این لحظه تاریخی با به صحنه عمل نمی گذارد، و یا دیگر توسط فاکتور ذهنی عمل کننده در این لحظه تاریخی، تولید نمی شود.

جهان تاریخی انسان، که متشکل از پدیده های ایجاد شده و یا تغییر یافته، ساختارها و روابط اجتماعی است، یک واحد با ساختارها و قوانین ویژه خود است، که بر روی جهان طبیعی و قوانین آن قرار دارد (و یا دقیق تر: در آن جای گرفته است).

هر دوی این دو جهان، کل روابط مادی را تشکیل می دهند: انسان، هم به عنوان شخصیت فردی (Individuum) و هم تاریخی-اجتماعی وجود دارد و بر محیط پیرامون تاثیر می گذارد. و آنجا که هر دوی این شخصیت ها برپایه اهداف و خواست های خود عمل می کنند، و بر و در جهانی که او را فراگرفته است و او را ایجاد کرده است، تاثیر می گذارند، آنوقت انسان (فرد و تاریخی) به عنوان یک عامل موثر (کنشی-واکنشی) در روابط مادی تاثیر می گذارد و وارد این روابط می شود.

عامل ذهنی خود یک بخش از واقعیت عینی-جهانی است و درعین حال در برابر آن قرار دارد.

آنجا که مارکس درک ماتریالیستی از ماده را از مفهوم دگم شده شیئی آن آزاد ساخت و آنرا به عنوان روابط مادی توضیح داد و زمانی که انگلس این نظر را در درک از «دیالکتیک طبیعت» تعمیق داد، آنوقت چارچوب علمی-سیستماتیک ضروری ای بوجود آمد برای آنکه بتوان تعریف تئوریک عامل آگاه غیراراده گر (غیرولونتاریست) را ارائه داد.

(۱) مراجعه شود به "دفتر مارکسیستی" شماره ۳ سال ۱۹۹۶ از انتشارات حزب کمونیست آلمان.

(۲) تحمیل سیاست "تولیرالیسم اقتصادی"، به عنوان "راه حل" برای خروج از بحران ساختاری سیستم، کوشش برای بازپس گرفتن دستاوردهای اقتصادی-اجتماعی زحمتکشان و مزدبگیران و فاشیستی کردن جیات اجتماعی، تحمیل -نظم نوین امپریالیستی- به خلق های کشورهای جنوب و جهان سوم در سال های اخیر نمونه های این کوشش در دوران فعلی است.

رشد "بیکاری" در قطب های "سرمایه داری"

م. یاورى

برابر با ۵٫۵ درصد می باشد. بریتانیا با نرخ بیکاری برابر با ۸ درصد به یقین نمی تواند دلیلی بر رد برابر نهاد (تئ) اصلی این نوشتار باشد. با اینهمه در نخستین نگاه چنین می نماید که داده های آماری نرخ رشد بازدهی و نرخ بیکاری در ژاپن دلیل قاطع تری بر رد این برابر نهاد است که میان نرخ رشد بازدهی تولیدی و نرخ بیکاری رابطه معکوس و الگومند برقرار است. در حقیقت نرخ بیکاری در آلمان برابر ۱۰ درصد می باشد، در حالی که میانگین نرخ رشد بازدهی در این کشور تفاوت چندانی با ایالات متحده آمریکا نداشته است. در این رابطه می باید به دو نکته توجه کرد: یکی آنکه بسیاری از موسسات اقتصادی آلمان پایگاه های تولیدی خود را به خارج انتقال داده اند و دیگر آنکه نرخ رشد بازدهی نیروهای تولیدی در آلمان در سال های اخیر قابل ملاحظه و در سال ۱۹۹۴ بیش از ۲ درصد بوده است. در مورد ژاپن عامل تعیین کننده گونه ای عقب ماندگی فرهنگی و سنتی از هنجارهای غالب سرمایه داری غرب موجب بروز پدیده ای متمایز از الگوی متعارف رابطه میان نرخ رشد بازدهی نیروهای تولید و نرخ بیکاری است. نرخ بیکاری در ژاپن علیرغم رشد چشمگیر بازدهی تولیدی از ۳ درصد تجاوز نمی نماید. همانگونه که در بالا اشاره شد، در ژاپن اخراج بی پروا و بی شرمانه نیروی کار به دلائل تاریخی تاکنون به عرف رایج عملکرد نظام سرمایه داری درنیامده است، بویژه آنکه ژاپن در دوره طولانی از رونق اقتصادی استثنائی برخوردار بوده و دوران های بحران و رکود اقتصادی در این کشور تاکنون ابعاد پدیده ای نداشته است. لیکن عقب ماندگی فنی ایالات متحده و عقب ماندگی فرهنگی ژاپن نیز پایدار باقی نخواهند ماند. تمامی قرائن حاکی از آنند که نرخ بیکاری در این دو کشور نیز بزودی ابعاد وسیع تری به خود خواهد گرفت.

نوآوری های سرمایه داری!

دولت دست راستی فرانسه، علیرغم مقاومت شدید مزدّم (که در رستاخیز ماه های نوامبر و دسامبر سال گذشته ابراز شد) مالیات جدیدی از شهروندان اخذ می کند. مقدار مالیات اضافی جدید ۵۰ درصد از درآمد فرانسویان می باشد که باید به مصرف قروض دولتی (بخش خدمات رفاهی) برسد. اینکه کم درآمدترین افراد نیز همچنان ۵۰ درصد از درآمد خود را باید پرداخت کنند و کسانی که درآمدهای گزاف دارند نیز تنها ۵۰ درصد از درآمدشان شامل این مالیات جدید می شود، خود مطلبی است، اما توجه به میزان سود بانک های بزرگ در اجرای این قانون لازم است:

نشریه معتبر "جورنال افسی" متن ابلاغ قانون مذکور، مربوط به برپائی تشکیلاتی بنام صندوق پرداخت قروض سوسیال را به چاپ رسانده است. این صندوق جدید بمنظور سرپرستی پرداخت ها از درآمد مالیاتی نامبرده تأسیس شده است. مالیات مذکور که از دستمزدها و دیگر درآمدها بوسیله اداره مالیات کشور دریافت می شود، به این صندوق واریز می گردد، تا به مدت ۱۳ سال آینده قروض بخش خدمات رفاهی پرداخت شود. طلب کاران از اداره سوسیال فرانسه عبارتند از کنسرن های داروسازی، کنسرن های سازنده دستگاه های پزشکی، و بیمارستانها و پزشکان، که البته حاضر نیستند مطالبات گذشته خود را از این مالیات جدید و به طریق اقساط دریافت کنند. آنها خواستار دریافت وجه نقد و بی وقفه می باشند. در نتیجه اداره سوسیال، باید وام دریافت کند، تا قروضی که از سال ۱۹۹۴ به امروز انباشته شده پرداخت گردد. طبق گفته دولت، این قروض بالغ بر ۱۵۰ میلیارد فرانک است، وامی که دریافت می شود، البته با نرخ بازار و همچنین از محلی که به میزان دلخواه پول دراختیار دارد، یعنی بانک های بزرگ تأمین می شود و پیر واضح است که سوسیال ملزم به پرداخت بهره این وام می باشد.

از آنجا که وام دهندگان در درجه اول بانک های بزرگ آمریکائی و انگلیسی هستند (یعنی آنها که توانائی جمع آوری نقدینه از سطح جهان را دارا هستند). یک نشریه اقتصادی مخترع عنوان زیر بود: «سوراخ بیمه های اجتماعی بوسیله بازار بورس آمریکا تعمیر می شود». در واقع عکس مفهوم تیر مذکور صادق است و در حقیقت مالیات پردازان فرانسوی که اکثریت آن را کارگران تشکیل می دهند، با پرداخت مالیات اضافی عملاً پرداخت کنندگان بهره بانک ها و سود آنها می باشند.

طبق محاسبات اولیه، تنها بهره وام مذکور تا سال ۲۰۰۸ تقریباً ۱۳۷ میلیارد فرانک می باشد. نزدیک به میزان اصل قروض فعلی بخش خدمات رفاهی.

دقیق تر این که برای باز پرداخت قروض ۱۵۰ میلیاردی، مالیات دهندگان حدود ۲ برابر آنرا باید بپردازند، که نیمی از آن به سود بانک های بزرگ می افزاید. حال چه کسی جرات دارد منکر نوآوری ایده در سیستم سرمایه داری بشود؟

بخش وسیعی از پژوهش های مارکس و انگلس به بررسی فرایند تاریخی رشد، بارآوری نیروهای تولیدی و بویژه تجزیه و تحلیل چند و چون این فرایند در چارچوب مناسبات اقتصادی اختصاص دارد. آمارهای مربوط به روند رشد بازدهی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته نشان دهنده درستی پیش بینی های این دو اندیشمند در زمینه کیفیت و چگونگی رشد نیروهای تولیدی در چارچوب ساختارهای اقتصادی شیوه تولید سرمایه داری است؛ در این نظام بالندگی نیروهای تولیدی و رشد بارآوری دارای پوششی یکنواخت و تنظیم شده نمی باشد و تابع فراز و فرودهای متناوب اقتصادی است که به شکل دوران های رونق و رکود از نهادهای بنیادین مالکیت سرمایه داری سرچشمه می گیرند. به سخی دیگر، در تنگ پهنه مناسبات تولید سرمایه داری، پویائی رشد بازدهی گاه شتاب می گیرد و گاه به کندی می گراید و نرخ رشد بارآوری تولیدی تابع گزینش های آگاهانه جمعی و تحولات در نیازهای فردی و اجتماعی انسان ها نبوده و به عکس، از ولع کور و سیری ناپذیر سرمایه در پی سود تبعیت دارد. به دلیل این نوسانات آدواری و برنامه ریزی نشده، چنانکه داده های آماری نشان می دهند میانگین رشد بارآوری تولیدی در گذشته پوششی منظم نداشته است و میانگین نرخ رشد بارآوری در سده نوزدهم، تفاوت چندانی با میانگین نرخ رشد بارآوری در سده بیستم ندارد.

آنچه در این زمینه حائز اهمیت هر چه بیشتر است، دگرگونی کیفی در فرایند پرنوسان رشد بارآوری در واپسین دهه های سده بیستم میلادی است، که اینک به گونه ای روز افزون با پیامدهای ناگوار آن روبروگشته ایم. این دگرگونی کیفی نمایشگر برهه ای از تکوین تاریخی نظام سرمایه داری است که در طول آن جهانی شدن هر چه بیشتر سرمایه و تشدید رقابت اقتصادی میان قطب های غالب سرمایه داری، جهان گیر است، که از یکسو بارآوری تولیدی، به دنبال نوآوری های فنی پیوسته افزایش می یابد و از سوی دیگر تقاضا برای کالاها و خدمات در سطح ملی و بین المللی کما بیش دستخوش رکود گشته است. پیامد این شرایط، یعنی افزایش بی پیشینه نرخ بیکاری دایمی، دقیقاً در همان کشورهایی به وقوع پیوسته است که در مقایسه با سایر کشورهای سرمایه داری پیشرفته از بالاترین نرخ رشد بارآوری برخوردار بوده اند. در حالیکه نرخ بیکاری در کشورهایی که در عرصه نوسازی فنی صنایع خود دچار عقب ماندگی شده اند، بطور نسبی کمتر می باشد. به عبارت دیگر اکنون رابطه معکوس میان نرخ رشد بارآوری تولیدی و نرخ بیکاری که همواره یکی از مشخصات بنیادین نظام سرمایه داری بوده است، مانند گذشته دارای نوسانات آدواری نبوده و شتابگیری نرخ رشد بارآوری تولیدی با پوششی کمابیش ثابت به افزایش نرخ بیکاری منجر می گردد. برای روشنی بیشتر آنچه گفته شد، کافی است به مقایسه آمارهای مربوط به رشد بازدهی تولیدی و سطح میانگین نرخ بیکاری در مهمترین کشورهای سرمایه داری جهان در دهه های اخیر بپردازیم:

هفته نامه "آکونومیس" در شماره هفدهم ماه مه ۱۹۹۶ در زمینه رشد بازدهی نیروی کار در کشورهای مختلف آمارهای زیر را منتشر ساخته است: بین سال های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۴ میانگین رشد بارآوری در ژاپن، اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا به ترتیب برابر با ۲٫۵ درصد، ۱٫۷ درصد و ۰٫۷ درصد بوده است. افزون بر این میانگین رشد بازدهی در ایالات متحده در فاصله سال های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۳ در مقایسه با فاصله زمانی میان سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۵ از ۳ درصد به ۱٫۱ درصد تقلیل یافته است. همانگونه که گفته شد وقوع چنین نوساناتی در نرخ رشد بازدهی در محصوره ساختارهای نظام سرمایه داری امری عادی است، ولی آنچه در رابطه با موضوع بحث ما در مورد توجه می باشد این واقعیت است که به نوشته همان هفته نامه از سال ۱۹۶۰ بدین سو میانگین رشد بازدهی در سایر کشورهای پیشرفته مانند بریتانیا، فرانسه و ایتالیا به تقریب دو برابر نرخ رشد بازدهی در ایالات متحده آمریکا بوده است. بنابراین بر اساس استدلال های نظری که در بالا به آنها اشاره شد، در این کشورها می باید نرخ بیکاری نیز تقریباً دو برابر نرخ بیکاری در ایالات متحده آمریکا باشد. امری که منطبق با داده های آماری است. در حقیقت نرخ بیکاری در فرانسه و ایتالیا در حدود ۱۰ درصد و نرخ بیکاری در ایالات متحده

پی ریزی حزب بزرگ و گسترده چپ دمکراتیک ایران

اساسنامه، برنامه و هویتی را که آقای "حیدریان" برای یک حزب (نه جبهه) فراگیر تدوین کرده و دو نشریه "کار" پایه های آن، و هفته نامه کیهان لندن اندیشه های زمینه ساز این برنامه را منتشر ساخته اند، در بخش اساسی و پایه ای آن به شرح زیر و به نقل از نشریه "کار" شماره ۱۳۰ (۱۵ فروردین ۷۵) بخوانید:

«... مسائل و موضوعات اصلی تفکر و پژوهش حساسیت چپ دمکرات نه مطالب مربوط به آنچه که گذشته، بلکه آنچه که در پیش است، باید باشد... مسئله اساسی... وخواست ما در تلفیق دمکراسی با عدالت اجتماعی، جامعه مدنی، برابری زن و مرد و رشد و توسعه اقتصادی ایران و آزادی انسان و گسترش حاکمیت وی بر سرنوشت خویش است... اگر در نظر بگیریم که حزب بزرگ دمکراتیک و مردمی آینده باید آینه ای باشد از جامعه ای که می خواهیم بسازیم، که در آن نه وحدت عقیدتی و نه تشکیلات پیشاهنگ و نه سازمان انقلابیون مطرح است، نیروی بالقوه وسیع این حزب گسترده مردمی و مترقی رامی توان در نظر آورد... اختلاف نظر و عقیده... هرگز نباید مانع پیوند ارگانیک سیاسی و سازمانی شود... شکل گیری و رشد یک حزب گسترده، مدرن و دمکراتیک چپ یکی از ارکان عمده و ضرور برای ایجاد جامعه ای دمکراتیک و عادلانه در ایران است. اما گام نخست برای پی ریزی آن می تواند با کوشش سازمان های موجود چپ دمکرات که تمایزات خود را از چپ سنتی بقدر کافی روشن کرده اند، نظیر سازمان اکثریت، جمهوری خواهان ملی ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران و تعدادی از شخصیت های فعال چپ دمکرات برداشته شود.»

(منظور همان خلع سلاح ایدئولوژیک است، که پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم گریبان بخشی از چپ ایران را هم، مانند بسیاری از کشورهای دیگر گرفت و سکان کشتی آنها را بادی که از سمت راست می وزید، بدست گرفت!) «باید با کاشتن یک نهال تناور (البته معلوم نیست چگونه نهال می تواند تناور هم باشد!) با شاخه ها و شکوفه های تازه، چپ دمکرات ایران از حالت روبه زوال کنونی نجات داد و تحرک و سیمای نوینی به آن داد.» (ظاهرا این عدم تحرک ارتباطی با چپ سنتی که ایشان در بالا به آن اشاره کرده اند، ندارد و برای این عدم تحرک -علیرغم همه تمایزاتی که از چپ سنتی برای خویش قائل شده اند- نیز دلیلی را ارائه نمی دهد)

خواب و خیال های مهاجرتی!

* شاه حزب فراگیر "رستاخیر" را ساخت!
* ج. ا. طرفدار حزب فراگیر "حزب الله" است
* چپ خود باخته، خواهان حزب فراگیر "چپ"!

توده ای ستیزی و ستیز با جهان بینی سوسیالیسم علمی در نشریه "کار"، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، تحت عنوان "آزادی نظر"، به دو صورت اجرا می شود. یکی انتشار مقالات ترجمه شده، اغلب بدون ذکر ماخذ، از به اصطلاح تحقیقات نظریه پردازان کشورهای سرمایه داری. نمونه این شیوه، ترجمه و نوشته ها درباره "توسعه"، "دمکراسی" و... است.

دومین صحنه این جنگ صلیبی بدست و از طریق افرادی انجام می شود، که ضدیت قدیمی با حزب توده ایران دارند.

مقاله منتشر شده در شماره ۱۳۰ کار (۱۵ فروردین ۱۳۷۵)، تحت عنوان «پی ریزی حزب بزرگ و گسترده چپ دمکراتیک ایران» نمونه ای از این صحنه دوم است. هدف اعلام شده مقاله، نجات «چپ دمکرات رو به زوال» است. اما از آنجا که این مقاله نویس هم قادر نیست، مواضع التقاطی و منافع خاص

گروه های رنگارنگ «چپ دمکرات» را در زیر یک سقف جمع کند، از «حساسیت ها و تعصبات گروهی» در بین «چپ» استحال شده ایرانی می نالد و می کوشد حربه های ضدتوده ای و ضدمارکسیستی را یکمک بگیرد. «استدلال» او در اینباره در عین حال افشای بی پرده تنها خمیرمایه مشترک «چپ دمکرات» است، و یکبار دیگر اثبات می کند، که «کار» نه برای تامین آزادی بیان، که با هدف توده ای ستیزی صفحاتش را در اختیار اینگونه "نظریه پردازان" قرار می دهد.

مقاله نویس به یکی بودن "چپ" دمکرات شده معتقد است، زیرا «چپ دمکرات تمایزات خود را از چپ سنتی بقدر کافی روشن کرده است.»* یاس نویسنده مقاله، که چپ را (خود را) در حال انزوا می بیند، در این جملات تبلور می یابد، وقتی از «حالت رو به زوال چپ دمکرات» می نویسد و آنرا ناشی از فقدان "برنامه و سازمان و رهبری دمکراتیک" می داند، وضعی که به قول خود ایشان، باید آن را به کمک "کاشتن یک نهال تناور (! چهار گوش گرد؟) با شاخه و شکوفه های تازه... نجات" داد!

البته از زاویه ای دیگر، نگرانی ایشان بجاست! زیرا بدون یک برنامه روشن و دقیق و بر پایه یک شناخت عمومی از اهداف دورنمایی و روز، دمکرات ترین جریان و یا حزب نیز دچار این "حالت رو به زوال" می شود.

پایبندی به "تئوری عمومی"، که مارکسیست-لنینیست ها آنرا "ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی" می نامند، یگانه راه عملی جانبداری نکردن از منافع خاص و خصوصی (Partikular) این و یا آن گروه است. در این صورت است، که "حساسیت ها و تعصبات گروهی" بدون آنکه رابطه علت و معلولی "زوال" ناشی از بی برنامه گی و تشتت تشخیص داده شود، گریبان امثال نویسنده را نمی گیرد!

وحشت "چپ دمکرات" از زوال از آنچیزی ناشی می شود، که این جریان قدرت خود می پندارد، و آنرا «روشن شدن تمایزات چپ دمکرات از چپ سنتی» می نامد. منظور از این "تمایزات" ترک دیدگاه علمی از تاریخ جوامع طبقاتی بشری است، که مقاله نویس «دمکرات» آنرا «خواب و خیال طبقاتی» قلمداد می کند.

او که علت بی برنامه گی و تشتت سازمانی ناشی از "حساسیت ها و تعصبات گروهی" را نمی تواند توضیح دهد سو یا به هر علتی توضیح نمی دهد، تقریباً با قسم و بمنظور بیدار ساختن وجدان های خفته "متعصبین و حساسین"،

پیشاهنگ انقلابی

* در این مقاله مطالب متعددی علیه حزب توده ایران، و علیه "خواب و خیال طبقاتی" و "چپ سنتی" مطرح می شود، و برنامه ای نیز برای "چپ دمکرات" پیشنهاد می شود، که موضوع اصلی بررسی این نوشته است، اما یکی از این "حملات" در عین حال نکته تئوریک جالبی را به ذهن می آورد.

مقاله نویس علیه «پاره ای ناچیز از چپ سنتی» صحبت می کند، که گویا در برابر وسعت «چپ دمکرات»، که به اعتراف مقاله نویس، خود «رو به زوال» است، قابل اغماض است. او در واقع می خواهد به این وسیله اهمیت شناخت دقیق علمی حزب توده ایران را از شرایط نبرد طبقاتی در جامعه امروز ایران، که بر پایه جهان بینی علمی حزب ممکن شده است، و زمینه تنظیم برنامه استراتژیکی و تاکتیکی حزب است، را "ناچیز" جلوه دهد و نقش و اهمیت پیشاهنگی را انکار کند.

مفهوم و محتوای مقوله "پیشقراول" و به قول مقاله نویس "پیشاهنگ"، آنطور که برخی ها می پندارند، "رهبر" بودن نیست، بلکه منظور بیان ویژگی آن گردانی از مبارزان است، که با هشیاری انقلابی-علمی، به سرزمین دشمن قدم می گذارند، پیوسته مورد شدیدترین خطرات و اولین ضربات قرار دارند، باید موانع را تشخیص بدهند، جای تاریخی و وزن سیاسی-اجتماعی آنها را بازشناسند و واقع بینانه، بر پایه ضوابط نبرد طبقاتی توضیح دهند و درک همه جانبه آنها را ممکن سازند، یورش به مواضع کهن را تجهیز کرده و سازمان دهند.

چنین است، شمه ای از ویژگی های پیشقراول بودن آن گروه از مبارزان، که احتمالاً در دوران "سبنا طولانی"، تنها باقی خواهد ماند و بندرت پیروزی رامی بیند.

عمل آگاهانه در جهت اجرای این وظایف سنگین، بدون پایبندی به تحلیل و پراتیک انقلابی و "تئوری عمومی" (ماتریالیسم-تاریخی و ماتریالیسم-دیالکتیکی) ممکن نیست. این است آن ویژگی تعیین کننده "پیشقراول" و یا "پیشاهنگ".

چه کسانی اراده خود را به زحمتکشان تحمیل می کنند؟

لوموند دیپلماتیک در شماره ژوئیه ۹۶، مقاله‌ای دارد بنام "تسقوط به دره فقر، پیراسته و پرتحرک". از این مقاله مشروح که ما بخش‌هایی از آنرا در شماره آینده چاپ خواهیم کرد، قسمت کوتاهی را در تشریح «توزیع عادلانه درآمد ملی» مورد نظر برنامه "حزب گسترده" بخوانیم:

"جان ادسون"، دبیر کل سندیکای انگلیسی GMB است. او که مارکسیست نیست و با این نوع اندیشه‌ها نیز سر و کار ندارد، درباره شرایط جدید "سرمایه‌داری منجستری" دوران حاکمیت اولیگارشی مالی در انگلستان می‌نویسد: «شیرلی چهل و نه سال دارد و روزانه ۱۹ ساعت کار می‌کند. در لیورپول کار می‌کند و صبح‌ها ۱۵ دقیقه برای صبحانه و ظهرها ۳۰ دقیقه برای نهار اجازه دارد دست از کار بکشد. اسمش را نمی‌گوید، زیرا بیم دارد کارش را از دست بدهد. بعد از ظهرها فقط زمانی می‌تواند دست از کار بکشد، که گرمای کارخانه غیرقابل تحمل باشد. با چرخ خیاطی خود روزانه ۳۰۰ قسمت لباس را باید بدوزد. مزد هفتگی او ۱۱۳ پوند (۲۷۰ مارک است)...

در سنت هلن، نوآموزان مکانیکی برای ۳۹ ساعت کار هفتگی ۵۹ پوند (۱۴۰ مارک) مزد دریافت می‌کنند. در انگلستان قانون حداقل دستمزد را لغو کرده‌اند و سرمایه‌داران با آزادی کامل آنچه رامایل باشند به کارگران تحمیل می‌کنند. فروشنده‌گانی که ساعتی ۱۹۸ پوند مزد می‌گیرند و یا کارکنان رستوران که از ساعت ۷ شب تا یک بعد از نیمه‌شب فقط ۲۰ پوند دستمزد می‌گیرند...

این حکم یک روزنامه‌نگار آلمانی و یک سندیکالیست انگلیسی غیرکمونیست محکی نیست برای تشخیص محتوای دو بند "پایه‌ای" برنامه نظریه پرداز "چپ دمکرات"؟ که بنا به ادعای خودش، بی‌نیاز است از "اجتاج" به استدلال کردن! آنچه که او وعده می‌دهد و گویا اجتناب‌ناپذیر بودن آن را در نوشته خود تشریح کند، آنست که گویا «در دنیای کنونی برخاستن یک جنبش طبقاتی برای لغای مالکیت خصوصی حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری نیز خواب و خیال بیشتر نیست!» نویسنده در ادامه مطلب خود و با "فراموشکاری" پرسش برانگیز، مدعی می‌شود، «سرمایه‌داری امروز... بهیچوجه با سرمایه‌داری قرن نوزدهم قابل مقایسه نیست». این القائات نظریه پرداز، کدام وظیفه اجتماعی را برای "چپ دمکرات" طلب می‌کند، جز در خدمت منافع راست قرار داشتن؟!

اما آنچه که مربوط به بند سوم برنامه پیشنهاد شده برای «چپ دمکرات» می‌شود، یعنی یک "سیاست مالیاتی عادلانه"، صرفنظر از مبهم و کلی بودن این بند، همانند بندهای قبلی، و در نتیجه غیرجدی بودن آن، بینیم محافل مدافع سرمایه‌داری، در این باره چه می‌گویند. در شماره ۵ آوریل نشریه هفتگی "فریتاگ" منتشره در برلین، "میشائیل شنیدر" Michael Schneider درباره پرداخت مالیات شرکت‌های سرمایه‌داری آلمان و رشد سود آن‌ها در سال‌هایی که برای زحمتکشان بطور مداوم تقلیل درآمد و بنایس گرفتن دستاوردهای اجتماعی تجویز و اعمال می‌شود و سرمایه‌داری می‌کوشد بار بحران ساختاری خود را بر دوش زحمتکشان قرار دهد، چه می‌نویسد: «در آغاز سال‌های هشتاد سهم مالیات بر سود درآمد شرکت‌های سرمایه‌داری و ثروت آنان ۳۷ درصد بود. این رقم در سال ۱۹۹۵ به ۲۵ درصد تقلیل یافت. بنا بر گزارش هنوز تازید نشده نشریه دیگر آلمانی، "اشترن" - سرمایه‌داران بزرگ و بانک‌ها دیگر اصلا مالیات نمی‌پردازند. برپایه این گزارش سود کنسرن "دویچه بانک" بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ قبل از پرداخت مالیات ۷۷ درصد رشد داشته است. (این سود خالص در سال ۱۹۹۶ رقم نجومی ۲۱ میلیارد مارک را پشت سر گذاشت!) این در حالی است، که بزرگترین بانک آلمان در سال ۱۹۹۳، ۹ درصد کمتر مالیات پرداخته است. این وضع نزد تمامی بانک‌ها و کنسرن‌ها دیگر نیز دیده می‌شود.» نشریه ادامه می‌دهد: «سود خالص سرمایه از سال ۱۹۹۱ در مجموع ۱۷۷ درصد رشد داشته است... درحالی‌که برعکس سطح حقوق و دستمزدها بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۵ به ۷۹ درصد تقلیل یافته است. باین ترتیب سطح دستمزد و حقوق سال ۱۹۶۱ برقرار شده است.»

این واقعیت «سرمایه‌داری امروز» است، که نظریه پرداز «چپ» آنرا قابل مقایسه با قرن گذشته نمی‌داند و پذیرش حاکمیت آنرا تجویز می‌کند. تنها بر اثر بی‌اطلاعی از کل واقعیت موجود سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی و یا چشم‌پوشی آگاهانه بر حقایق تلخ زندگی زحمتکشان می‌توان اینگونه برنامه‌ها را در بندهای یاد شده ارائه داد.

دلسوزی نظریه پرداز برای «نجات چپ دمکرات ایران از حالت رو به زوال»، تا آنجا که صادقانه و به منظور هشدار برای وظایف واقعی نیروی ترقی خواه دوران ما انجام می‌شود، (بقیه در ص ۳۳)

خواستار یک «برنامه و سازمان و رهبری دمکراتیک» می‌شود. او، همانند بسیاری از «چپ»‌های استعجاله شده دیگر ایرانی، که قادر نیستند برای مخاطبان خود توضیح دهد، که چرا «حزب بزرگ دمکراتیک و مردمی (این نظرات در حقیقت پاسخ مثبت به نظریه پرداز دیگر، "طاهری پور" است، که در نشریه "کار" اخیرا طرح می‌کنند) که بساید آینده‌ای باشد از جامعه‌ای (پلورالیستی) که می‌خواهیم بسازیم»، و «در آن نه تشکیلات پیشاهنگ و نه سازمان انقلابیون مطرح است»، تاکنون برپا نشده است. [۱]

برنامه محکوم به شکست!

با چنین تصورات مغشوش برنامه‌ای برای "حزب گسترده" مسود نظر ارایه می‌شود. این برنامه "سه پایه اساسی" دارد: «سیاست عدالت اجتماعی، از منظر چپ دمکرات، بر سه پایه اساسی استوار است: ۱- مبارزه با فقر و بیکاری؛ ۲- توزیع عادلانه درآمد ملی؛ ۳- یک سیاست مالیاتی عادلانه.»

به محتوای این "سه پایه اساسی" بعدا خواهیم رسید. باید پرسید چرا به پایه این برنامه حداقل هم توافقی تا بحال بین این "نیروی بالقوه وسیع" بوجود نیامده است و حزب گسترده مورد نظر نویسنده تشکیل نشده است؟ شاید تصور شود، که علت این امر تنها بوجود نیامدن توافق بر سر بحث بر روی محتوای مقولات "فقر"، "بیکاری"، "توزیع عادلانه"، "سیاست مالیاتی" ... است، و باید کوشید با برگزاری کنفرانس‌ها و نشست‌هایی بر سر آنها به توافق رسید و برای آنها تعریف مشترک ارایه داد. این تصور اما فقط ظاهر مسئله است. البته می‌توان با «داد و ستادهائی» به برنامه مشترکی درباره این مقولات دست یافت، آنطور که برای مثال در برنامه دولت‌های ائتلافی نیز انجام می‌شود، و با این داد و ستدها بتوان یک دوره مجلس را هم پشت سر گذاشت و یا نگذاشت. اما آیا این را می‌توان "پایه اساسی" ایجاد یک "حزب بزرگ" دانست، و آنرا بزرگ‌منشانه «یک تجربه بزرگ ملی در مقیاس تاریخی» ارزیابی کرد و آنرا وسیله حمله تبلیغاتی به حزب تسوده ایران و سوسیالیسم قرار داد؟ و فقر و بیکاری و فقدان عدالت را از جامعه سرمایه‌داری به کمک آن زدود؟

"چپ" استعجاله شده با مواضع التقاطی و مغشوش خود، همانند سوسیال دمکراسی مرتد در ۱۰۰ سال اخیر، می‌کوشد سلاح شناخت تئوریک را از زحمتکشان و حزب آن بگيرد، و آنان را به دنباله‌روی از اهداف تئوریک سرمایه‌داری تشویق کند.

لنین در کتاب «چه باید کرد؟» می‌نویسد، که «جریان‌های رفرمیستی» "برنشتین"، "میلراند" می‌کوشند "سوسیال دمکراسی" را از یک «حزب انقلاب اجتماعی به یک حزب دمکراتیک برای تغییرات اجتماعی» تبدیل سازند. لنین با اشاره به گویا «نو» بودن استدلال‌ها توسط این نیروها، می‌نویسد: «هدف، نفی این امر است، که می‌توان سوسیالیسم را بطور علمی توضیح داد و ضرورت آنرا از موضع ماتریالیستی برداشت تاریخ اثبات کرد.» اکنون هم تمامی نظریه‌پردازان "چپ" و نیمه "چپ" و "دمکرات" و... ایرانی و غیر ایرانی جز این انجام نمی‌دهند! تفاوت آنها با "برنشتین" و دیگران در صراحت آنها علیه «احزاب و تئوری مارکسیستی» است، و این البته حق آنهاست و ایرادی به آنها نیست، اما آنچه که نمی‌توان بی‌جواب گذاشت، افشای این دروغ بزرگ است، که گویا می‌توان عدالت اجتماعی را با برنامه مغشوش و نادقیق فرمان سه بند فوق تحقق بخشید!

برای شناخت محتوای چنین برنامه‌هایی باید به نتایج اجرای آنها در کشورهای متروپل سرمایه‌داری نگریست:

«مبارزه با فقر و بیکاری، توزیع عادلانه درآمد ملی»، اصل پایه‌ای شماره ۱ و ۲ این نظریه پرداز تازه از راه رسیده "چپ" را می‌توان در برنامه احزاب سرمایه‌داری بزرگ نیز یافت. در مقاله «وودو-اکونومی» Voodoo - Ökonomie، برنند مانزل Bernd Manzel در نشریه فریتاگ Freitag چاپ برلن آلمان (۱۹ آوریل ۱۹۹۶) این مبارزه با فقر و بیکاری را از دید سرمایه‌داری آلمانی توضیح می‌دهد و می‌نویسد: «قاعدتا باید برطرف ساختن مشکلات کشور بسیار آسان باشد. زیرا هر پرسشی هم که مطرح می‌شود، پاسخ یکی است: بازپس گرفتن خدمات اجتماعی...! صرفه‌جویی یعنی پس بردن سهم دولت در بخش اقتصاد جامعه از طریق تقلیل خدمات اجتماعی و به این وسیله آزاد ساختن نیروهای بازار، بقیه پرسش‌ها دیگر خود بخود پاسخ خود را خواهند یافت: (زیرا) سودهای امروز، سرمایه‌گذاری‌های فردا و محل کار پس فردا هستند!»! این سیاست در هفت کشور بزرگ سرمایه‌داری نزدیک به ۲۵ میلیون بیکار رسمی و همین حدود بیکاری پوشیده و بیش از ۵۰ میلیون انسان با درآمد زیر سطح فقر را بوجود آورده است.

ریشه های "فقر" در جهان

نوشته: "میشل موسو دووسکی"، استاد دانشگاه اوتاوا (کانادا) /

منتشر شده در "اکنون مارکس" شماره ۱۹ نوامبر ۱۹۹۵
ترجمه: زربخش

"رفقای راه توده!"

نویسنده این مقاله، از جمله صاحب نظرانی به حساب می آید، که اغلب در نشریات مارکسیستی به تحقیقات و نوشته هایش استناد می شود. از جمله تخصص های وی، نقش اولیگارش های مالی و صندوق بین المللی پول در دوران معاصر است. خوشبختانه در داخل کشور نیز به همت برخی مطبوعات مترقی و مترجمین متعهد و آگاه مطالبی از وی منتشر شده است. از جمله این مطالب، مقاله ایست که در شماره ۱۴ و ۱۵ نشریه "ایران فردا" (به صاحب امتیازی و مدیریت آقای مهندس عزت الله سحابی) و در ارتباط با برنامه "لیبرالیسم اقتصادی" و "تعدیل اقتصادی" انتشار یافت. این مقاله را آقای "وحید کیوان" ترجمه کرده بود. در ترجمه آقای کیوان، احتمالاً بنا بر مصالح و صلاح دید گردانندگان نشریه و با توجه به حساسیت رو به افزایشی که حکومت در این مورد از خود نشان می دهد، بجای اصطلاح "تعدیل اقتصادی" که برای مردم ایران عوارض و عواقب دردناک آن بسیار ملموس می باشد، اصطلاح "انطباق سازی" بکار گرفته شده بود. این مقاله با عنوان بسیار گویای "ویرانگری های همه جانبه صندوق بین المللی پول" چاپ شده بود، که نمونه کشور خود ما، طی سال های اجرای فرامین این مرکز پولی جهانی، گویای کامل این عنوان است. امیدوارم، در خارج از کشور نیز، نیروها و شخصیت های خواهان تحولات اساسی در ایران، این نوع مطالب را با دقت خوانده و پس از تعمق کامل پیرامون مطالب مطرح شده در آن ها، از جنجال ها و تبلیغات عوام فریبانه امپریالیسم جهانی فاصله گرفته و همه جانبه تر به آنچه در داخل کشور می گذرد بپایان دهند!

دهه ۱۹۸۰ که با رکود اقتصاد جهانی در سالهای ۸۱-۸۲ آغاز گردید و سقوط بهای جهانی کالاها را بدنبال داشت، به عنوان "دهه فقر جهانی" به ثبت خواهد رسید. اختلاف میان درآمد و سطح زندگی "ثروتمندان" و "فقرا" در طی این دهه و پس از آن ابعاد بیسابقه ای یافت. هم اکنون یک خانواده متوسط در اروپا از درآمد یکصد بار بیش از یک خانوار کشاورز در آسیای جنوب شرقی برخوردار است. درآمد همین کشاورز در ظرف دو سال با درآمد یک وکیل در نیویورک در طرف یکساعت برابر شده است. فروش سالانه پستی کولا در ایالات متحده به حدود دو برابر تولید ناخالص ملی بنگلادش رسیده است.

سیاست های ناظر بر تثبیت اقتصاد کلان و "برنامه تعدیل اقتصادی" (۱) که به توصیف صندوق بین المللی پول اجرا می شوند، به ابزار فوق العاده نیرومند تخریب اقتصادی تبدیل گردیده اند و بر سطح زندگی میلیون ها انسان تأثیر منفی برجای گذاشته اند.

برنامه های تعدیل اقتصادی با این روند فقر جهانی در رابطه مستقیم قرار دارد. اجرای نسخ های اقتصادی صندوق بین المللی پول درآمد واقعی ملت ها را کاهش داده و اقتصادی مبتنی بر صادرات به اتکاء دستمزدهای پایین را گسترش بخشیده است. نسخه اقتصادی واحدی، مبتنی بر ریاضت در بودجه، آزادی سازی و لیبرالیزاسیون تجارت و خصوصی سازی بطور همزمان در بیش از ۸۰ کشور بدهکار جهان سوم، اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق به اجرا گذاشته شده است. کشورهای بدهکار حاکمیت اقتصادی و نظارت بر سیاست های اقتصادی و پولی خود را از دست می دهند، بانک های مرکزی و وزارتخانه ها و سازمان های بودجه ای و مالی تجدید سازمان می یابند و نهادهای نظارت دولتی منحل می شوند و نوعی "قیصومت اقتصادی" از سوی صندوق بین المللی پول بر کلیه تدابیر اقتصادی و مالی حاکم می شود. نهادهای مالی بین المللی (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) بمنظور دوردن جامعه و مردم، شبه سازمان هایی به موازات دولت حاکم بوجود می آورند. هر کشوری که حاضر

نباشد دستورات و تدابیر آنها را بپذیرد و بکار بندد، در لیست سیاه قرار می گیرد.

نولیبرالیسم تقویت ارگان های امنیت داخلی را ایجاب می کند. با تبانی نخبگان و حکام کشورهای جهان سوم، سرکوب سیاسی و پلیسی برقرار می گردد که بنویه خود روند "سرکوب اقتصادی" را تحکیم می کند. در همه کشورهای جهان سوم ناامیدی عمیق در مردمی که بر اثر اقتصاد بازار هستی خود را از دست داده اند، مدام گسترش می یابد. در همه جا شورش علیه "برنامه تعدیل اقتصادی" و قیام های مردمی با خشونت کامل سرکوب می شوند. سال ۱۹۸۹ در کاراکاس، رئیس جمهور ونزوئلا "کارلوس پرز"، پس از آنکه در حرف صندوق بین المللی پول را متهم ساخت که "با برقراری توتالیتاریسم اقتصادی، بجای گلوله با گرسنگی انسان ها را به قتل می رساند" خود حالت اضطرابی در کشور اعلام کرد و دستجات ارتش را به حلیه آبادهای اطراف پایتخت روانه ساخت. به شورش های ضد صندوق پول در کاراکاس بدلیل ۲۰۰ درصد افزایش در بهای نان، با شلیک گلوله بر روی زنان و مردان و کودکان پاسخ گفته شد. بنا به نوشته "فایننشال تایمز" (۳ مارس ۱۹۸۹) "در سردخانه کاراکاس ظرف سه روز نخست بیش از ۲۰۰ کشته شمارش شد... اکنون دیگر فضا برای نگهداری اجساد وجود ندارد" بنا بر آمارهای غیر رسمی در جریان این شورش بیش از ۱۰۰۰ نفر به قتل رسیدند. در تونس، در ژانویه ۱۹۸۴ شورش دانشجویان علیه "تعدیل اقتصادی" به بسته شدن شش دانشگاه کشور بدستور "تورای فرماندهی نیروهای مسلح" انجامید. در مراکش، در دسامبر ۱۹۹۰، اعتصاب عمومی و قیام مردم علیه سیاست دولت مراکش شکل گرفت. این فهرست را همچنان می توان ادامه داد.

نسل کشی

تعدیل اقتصادی شکل معاصر نسل کشی اقتصادی است که از طریق نوعی مکانیسم بازار تحت کنترل اعمال می شود. اما تعدیل اقتصادی در مقایسه با نسل کشی های دوران های مختلف تاریخ استثمار، حتی در مقایسه با کار اجباری و بردگی، اثرات اجتماعی مخرب تری دارد، زیرا که بطور بالقوه موجودیت نزدیک به ۴ میلیارد انسان را به خطر انداخته است.

اجرای برنامه تعدیل اقتصادی در بخش اعظم کشورهای بدهکار، موجب "بین المللی شدن" سیاست های کلان اقتصادی، تحت کنترل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی گردیده است که آن را در ارتباط با منافع قدرت های مالی و سیاسی به اجرا در می آورند. (مانند کلپ پاریس، لندن یا کشورهای گروه هفت)

این شکل نوین تسلط سیاسی و اقتصادی، شکلی از حکومت بازار است که مردم و حکومت ها را از طریق نیروی بازار تحت سلطه قرار می دهد. نهادهای مالی بین المللی مستقر در واشنگتن اکنون مسئول اجرای یک برنامه اقتصاد جهانی شده اند که بر معیشت بیش از ۸۰ درصد مردم جهان تأثیرات بسیار منفی برجای گذاشته است. در هیچ دورانی از تاریخ بشریت، بازار "آزاد" از طریق روندهای کلان اقتصادی در سطح جهانی، تأثیری این چنین مخرب و این چنین نیرومند بر سرنوشت ملت های به اصطلاح دارای "حاکمیت" نداشته است.

علل فقر عمومی

امروزه در مرکز بحران بدهی ها، ساختار نابرابر تجارت، تولید و اعتبار قرار دارد و این ساختار نابرابر جایگاه و نقش گروه های در حال توسعه را در اقتصاد جهانی معین می کند. تجدید ساختار اقتصاد جهانی با هدایت نهادهای مالی مستقر در واشنگتن، بیش از پیش امکان توسعه مستقل اقتصادی را از کشورهای جهان سوم سلب می کند. جهانی شدن سیاست های اقتصادی، این کشورها را به مناطق باز اقتصادی تبدیل می کند و اقتصادهای ملی آنها را به "ذخیره" منابع طبیعی و نیروی کار ارزان قیمت مبدل می سازد. ماهیت این نظام اقتصادی در حال گسترش چیست؟ کدام مکانیسم و ساختار است که فقر عمومی و نابرابری درآمد را موجب شده و آن را حفظ می کند؟

در پایان قرن حاضر جمعیت جهان شش میلیارد خواهد بود که ۵ میلیارد آن در کشورهای فقیر زندگی خواهند کرد. در حالیکه ۱۵ درصد جمعیت جهان که در کشورهای ثروتمند زندگی می کنند، نزدیک به ۸۰ درصد درآمد جهانی را تحت کنترل خود دارند. گروه کشورهای با درآمد پایین (شامل چین و هندوستان) با جمعیتی بیش از سه میلیارد نفر (حدود ۵۸ درصد جمعیت جهان) از ۹٫۴ درصد درآمد جهانی، یعنی کمتر از تولید ناخالص ملی فرانسه برخوردار هستند. تولید ناخالص تمام منطقه صحرای جنوبی در آفریقا با جمعیتی حدود

از ۵٫۴ به ۴٫۹ درصد کاهش پیدا کرده است. به همین نحو سهم صحرای جنوبی در آفریقا در درآمد جهانی در همین دوران از ۰٫۹٪ به ۰٫۷٪ کاهش یافته و این وضع هر روز وخیم تر می شود.

پایان جنگ سرد بر توزیع جهانی درآمدها نیز عمیقاً تأثیر گذاشته است. تا همین اواخر اروپای شرقی و اتحاد شوروی بخشی از "شمال" توسعه یافته محسوب می شدند، یعنی کشورهایی که از نظر سطح مصرف مادی، آموزش و پرورش، بهداشت، توسعه ملی و غیره در طراز کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OCDE) قرار داشتند. در این کشورها با وجود آنکه درآمد متوسط بطورعموم پایین تر از غرب بود، اما متخصصین غربی دستاوردهای کشورهای بلوک شرق را بویژه در عرصه های بهداشتی و فرهنگی و آموزش و پرورش پراهمیت می دانستند.

اکنون این کشورها، پس از اجرای برنامه های "شوگ درمانی" و تعدیل اقتصادی صندوق بین المللی پول از هستی ساقط شده و بانک جهانی آنها را در زمره کشورهای درحال توسعه (در کنار دیگر کشورهای جهان سوم) با درآمد پایین و متوسط قرار داده است. جمهوری های آسیای میانه در کنار سوریه، اردن، تونس و فدراسیون روسیه با درآمد سرانه حدود ۳ هزار دلار در سال در کنار برزیل قرار گرفته است.

این جابجائی تنها ناشی از تغییر در شیوه بررسی آمارهای مربوط به درآمد نیست، بلکه انعکاسی است از نتایج جنگ سرد. هدف از "اصلاحات" در سنت اقتصاد بازار، جهان سومی کردن اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابقه و تمرکز درآمدها در تعداد کمی از اقتصادهای بازار توسعه یافته بود.

تحریف واقعیات

پس از آغاز دهه هشتاد و به موازات آنکه ساختار اقتصاد جهانی دگرگون شد، نظام اقتصادی حاکم ایدئولوژی خود را بر نهادهای علمی و موسسات پژوهشی در سرتاسر جهان تحمیل کرد. هرگونه نقد و تجزیه و تحلیل انتقادی بشدت نفی می گردد. واقعیتهای اقتصادی و اجتماعی تنها از دریچه سیستمی از مناسبات اقتصادی، مصنوعی و غیر واقعی مورد توجه قرار می گیرد و هدف از همه اینها توجیه و مشروعیت بخشیدن به نظام اقتصادی حاکم بر جهان است. مکتب اقتصادی حاکم هر لحظه به دنبال اختراع نظریه های جدا از واقعیت و یا واقعیت های جدا از نظریه (اقتصاد کاربردی) است. جرمیات اقتصادی رایج هیچگونه اعتراض و یا بحث و انتقادی را نسبت به اساس تئوری های خود نمی پذیرند.

امروزه کار کرده عمده دانشگاه ها، پرورش نسلی از اقتصاددانان مطیع و گوش به فرمان است که از درک مبانی اقتصادی و اجتماعی نظام بازار جهانی ناتوان باشند. روشنفکران جهان سوم نیز به همین شکل روز به روز بیشتر وادار می شوند که از احکام و جرمیات تئولیرال دفاع کنند. متقابلاً این جریان بین المللی شدن "علم" اقتصاد، روند کنونی تجدید ساختار اقتصاد جهانی را تحکیم می کند.

از آن گذشته، در حالیکه بین المللی شدن سیاست های اقتصاد کلان، بی عدالتی اجتماعی و نابرابری در درآمدها را بین ملت ها و در درون هر ملت تشدید می کند، تلاش می شود تا با دستکاری آشکار در آمارهای مربوط به درآمد، واقعیت فقر جهانی پوشیده و پنهان بماند. مثلاً بانک جهانی تعداد جمعیت "فقیر" در کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب را تنها ۱۹ درصد کل جمعیت این کشورها "ارزانی" می کند، نادرستی چنین ادعائی از آنجا کاملاً روشن است که هم اکنون می دانیم که در ایالات متحده با درآمد سرانه سالانه ۲۰ هزار دلار در سال، آمارهای آن کشور، از هر پنج آمریکایی یک نفر را در شرایط زیر فقر می دانند.

چه کسی فقیر است؟

بانک جهانی در گزارش مربوط به فقر سال ۱۹۹۰، ۱۸ درصد جمعیت جهان سوم را جزو گروه "شدیدا فقیر" و ۳۳ درصد را "فقیر" محسوب می دارد. در این گزارش، بانک جهانی که مرجع عمده مطالعه راجع به فقر محسوب می شود، مرز و حداقل درآمدها برای محاسبه فقر به نحو خود سرانه ای معادل ۳۷۰ دلار در سال تعیین گردیده است. یعنی آن گروه از مردم که درآمدی معادل یک دلار در روز دارند "غیرفقیر" محسوب می شوند. به عبارت دیگر، بانک جهانی بنا بر هدف همیشگی آن، می کوشد، تا با دستکاری آشکار در آمار و ارقام، فقر در کشورهای در حال توسعه را یک پدیده کم اهمیت معرفی نماید.

۴۸۸ میلیون نفر تقریباً نصف ایالات تگزاس در ایالات متحده امریکاست. مجموعه کشورهای با درآمد پایین و متوسط، شامل کشورهای بلوک شرق سابق و اتحاد شوروی، با حدود ۳٫۸۹ درصد جمعیت جهان، حدود ۲۰ درصد درآمد جهانی را در اختیار دارند.

در بسیاری از کشورهای بدهکار جهان سوم، دستمزدها در بخش های مدرن اقتصادی از آغاز دهه هشتاد، حدود ۶۰ درصد کاهش یافته است. اوضاع در بخش غیر رسمی و بیکار بسیار وخیم تر است. مثلاً در نیجریه، تحت حکومت نظامی ژنرال "ابراهیم باباگلیدا" حداقل دستمزدها از ابتدای دهه هشتاد به میزان ۸۵ درصد کاهش یافته است و اکنون حدود ۱۰ الی ۲۰ دلار در ماه است. در پرو پس از آنکه رئیس جمهور آلبرتو فوجی موری در سال ۱۹۹۱ برنامه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول (که مردم بر آن نام طعنه آمیز "فوجی شوک" گذاشته اند) را به اجرا درآورد، بهای بنزین در ظرف یک شب سه برابر و بهای نان ۱۲ برابر افزایش یافت. در همان حال حداقل دستمزدها بیش از ۹۰ درصد (نسبت به سال ۱۹۷۵) کاهش یافته است. در حالیکه یک کارگر کشاورزی در ایالات شمال "پرو" در ماه اوت ۱۹۹۰ حدود ۷٫۵ دلار درآمد ماهانه داشت، بهای اغلب مواد مصرفی عمومی در "لیما" از نیویورک بالاتر بود. (این واقعیات تلخ شباهت کامل دارد با عواقب برنامه تعدیل اقتصادی در ایران)

"دلاریزه" شدن قیمت ها

با وجود آنکه میان سطح زندگی و درآمد در "شمال" و "جنوب" تفاوت بسیار فاحشی وجود دارد، سیاست کاهش مداوم ارزش پول در ترکیب با آزاد سازی تجارت و حذف مقررات اقتصادی ناظر بر بازار داخلی از طریق اجرای برنامه تعدیل اقتصادی به دلاریزه شدن بهای کالاها منجر گردیده است و بهای داخلی اقلام مصرفی پایه ای و روزمره مردم به نحوی فزاینده به بهای بازار جهانی نزدیک می شود. یک نظم نوین اقتصاد جهانی که بر بین المللی شدن بهای کالاها در یک بازار جهانی شده مبتنی است. بیش از پیش براساس جدائی و تفرق کامل میان دو "بازار کار" کاملاً مجزا و مستقل شکل می گیرد. به عبارت دیگر مشخصه بازار جهانی کنونی عبارتست از ساختار دوگانه دستمزدها و هزینه کار میان کشورهای فقیر و کشورهای ثروتمند. در حالیکه قیمت ها یکسان نگردیده و با قیمت های جهانی هماهنگ می گردد. دستمزدها (و هزینه کار) در کشورهای جهان سوم و اروپای شرقی هفتاد بار پایین تر از کشورهای عضو سازمان همکاری های اقتصادی (OCDE) است.

افزایش نابرابری ها

نابرابری درآمد در میان ملت ها، همراه است با نابرابری فوق العاده عظیم در توزیع درآمد میان گروه های مختلف اقتصادی-اجتماعی در چارچوب هر ملت. در اکثر کشورهای جهان سوم حدود ۶۰٪ درآمد ملی در اختیار ۲۰٪ قشر فوقانی جامعه است. در غالب کشورهای دارای درآمد پایین و متوسط، ۷۰٪ خانوارهای کشاورز از درآمد سرانه ای حدود ۱۰ الی ۲۰٪ درآمد متوسط ملی برخوردار هستند. این نابرابری های عظیم در توزیع درآمد میان ملت ها و در سطح هر ملت، پیامد ساختار بازار و تقسیم بین المللی نابرابری است. که کشورهای جهان سوم و در این اواخر بلوک شرق را، در نظام اقتصادی جهانی در موقعیتی مادیون قرار داده است.

در طول دهه هشتاد و در اثر "تجدید ساختار" اقتصاد کشورهای بدهکار جهان سوم از طریق اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، این عدم مساوات به شدت افزایش یافته است. نتایج این وضع پیچیده تر و وسیع تر از آن چیزی است که به تجارت نابرابر به زیان کشورهای جهان سوم و کاهش بهای واقعی کالاها مربوط می شود.

پس از آغاز بحران بدهی ها، ساختار توسعه و تجارت نابرابر شکل جدیدی یافته است، بین المللی شدن سیاست های کلان اقتصادی، مدل ها و الگوهای تازه ای از سلطه اقتصادی و سیاسی را موجب شده است. اجرای نسخ های اقتصادی صندوق بین المللی پول هم چنان در جهت تعمیق تجارت نابرابر به زیان کشورهای در حال توسعه عمل می کند، زیرا که کشورهای جنوب را وادار می کند که بطور همزمان اقتصاد ملی خود را به سمت یک بازار جهانی که مدام در حال کوچک و کوچک تر شدن است، هدایت کنند.

جالب است اگر توجه کنیم که سهم کشورهای توسعه نیافته در اقتصاد جهانی، از زمان آغاز بحران بدهی ها به نحو چشمگیری کاهش یافته است. مثلاً سهم گروه کشورهای دارای درآمد پایین در جمعیت جهانی، در دوره سه ساله ۱۹۹۱-۱۹۸۸ حدود ۲٪ افزایش یافته، اما سهم آن در درآمد جهانی

الف- کاهش دادن بازهم بیشتر قیمت پرداختی به تولید کنندگان مستقیم کالاها؛
ب- افزایش تفاوت میان بهای تولید کننده و بهای فروش نهانی.

انحصارهای قدرتمند تجاری کالاهای پایه را از تولیدکنندگان رقابت با یکدیگر در جهان سوم خریداری کرده و درآمد کلانی از طریق خرید کالائی در یک بازار و بهای فروش آن در بازاری دیگر به بهائی بالاتر بدست می آورند. هر یک از این بازارها با مجموعه و سلسله مراتب ویژه ای از مناسبات اجتماعی مشخص می شود. مثلاً در سطح محلی، کشاورز کالای خود را به واسطه می فروشد، اعتبار از طریق ربا خوار دهکنده تامین می شود، زمیندار رانت کشاورزی بدست می آورد و غیره. در هر مرحله از این سلسله مراتب یک روند اجتماعی شکل گیری قیمت وجود دارد. نظریه اقتصادی حاکم هم حرکت کالای واحد از درون بازارهای گوناگون را منکر است و هم وجود چندین بهای متفاوت برای یک کالای واحد.

بنابراین حرکت کالا در چارچوب چند نقل و انتقال مجزا و متمایز صورت می گیرد. حوزه مبادلات بین المللی (بازار جهانی) "محل گذار" کالاها در "سفر" آنها از بازارهای محلی و ملی کشور تولید کننده به سمت بازارهای محلی و ملی کشور مصرف کننده است. مثلاً واسطه ها کالاهای کشاورزی پایه را از کشاورزان محلی خریده و به نوبه خود آن را به تجار عمده و یا مراکز بزرگ صادراتی به فروش می رسانند. منافع متقابل حکام کشورهای درحال توسعه و سرمایه بین المللی موجب می شود که تولید جهان سوم در نظام بازار جهانی ادغام گردیده و در بورس های مواد اولیه شیکاگو و لندن به فروش برسد. کالای اولیه که اکنون در دست تجار بزرگ بین المللی است، مجدداً به سمت بازارهای محلی و ملی روانه شده تا بالاخره در بخش خرده فروشی کشورهای ثروتمند به فروش برسد.

در این چارچوب دیگر روشن است که میان بهای پرداختی به تولید کننده مستقیم و بهای فروش نهانی یک کالا در بازار کشورهای توسعه یافته چه فاصله ای بزرگ بوجود خواهد آمد، فاصله ای که پس از پهران بدهی ها باز هم عمیق تر شده است. اقتصاد رانتی که اکنون در کشورهای ثروتمند گسترش می یابد، در واقع از دستمزدهای ناچیز و قیمت پائین کالاها در کشورهای درحال توسعه تغذیه می کند.

"قهوه" یک نمونه ساده

برای نمونه یک کشور جهان سوم را در نظر بگیریم که یک ماده اولیه کشاورزی، مثل "قهوه" را تولید می کند. در سال ۹۰-۹۱ قیمت ۲۵۰ گرم قهوه خشک حدود ۲٫۲۵ دلار بود. از این ۲٫۲۵ دلار ۷۵ درصد آن در جنگ موسسات و گروه های خدمات کشورهای توسعه یافته قرار می گرفت که ۱۱ درصد از این ۷۵ درصد را سود خرده فروشی تشکیل می دهد، اما عمده درآمد نصیب موسسات خشک کننده قهوه و شرکت های حمل و نقل می شود که ۵۸ درصد از مبلغ پرداختی مصرف کنندگان را در جیب خود می گذارند. سهم مالیات گمرکی دولت نیز فقط ۶ درصد است.

بدین ترتیب، این مصرف کنندگان نیستند که از پائین بودن قیمت قهوه در جهان سوم سود می برند، بلکه این کارگزاران و تجار عمده قهوه در بازار جهانی هستند که از این فرصت برای افزایش سود خود استفاده می کنند. اگر در فاصله ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۱ وجوهی که به کشتکاران مستقیم قهوه پرداخته شده ۴٫۳ میلیارد دلار کاهش یافته است (از ۸٫۹ به ۴٫۶ میلیارد دلار)، اما ارقام فروش ۱٫۹ میلیارد دلار افزایش یافته است (از ۳۲٫۶ به ۳۴٫۵ میلیارد دلار) از ۲٫۵۲ دلاری که مصرف کننده می پردازد، تنها ۲۵ سنت آن نصیب کشاورز می شود، در حالیکه کشاورز ناچار است برای بدست آوردن ۲۵۰ گرم قهوه خشک ۷۵۰ گرم قهوه سبز تحویل دهد. در قبال این درآمد ناچیز، کشاورز باید گیاه را کاشته، زمین را وجین کرده، قهوه را آماده نموده و پوست آن را کنده باشد. اگر کشاورز سازمان نیافته باشد (مثلاً عضو تعاونی نباشد) بخشی از این ۲۵ سنت را نیز به نفع واسطه ای که اعتبارات لازم برای خرید مواد اولیه کشاورزی در اختیار او می گذارد، از دست می دهد. همچنین ۱۳ درصد از مبلغی که مصرف کننده می پردازد، مربوط به پرداخت هزینه بسته بندی و مالیات در کشور جهان سوم است. به این ترتیب از آنچه که در جهان سوم باقی می ماند، حتی نیمی هم به تولید کننده نمی رسد.

از هر کیلو قهوه که به بهای ۹ دلار به فروش می رسد، تولید ناخالص داخلی کشور در حال توسعه تنها ۲٫۲۵ دلار افزایش می یابد. به عبارت دیگر تنها یک چهارم بهای خرده فروشی در کشور تولید کننده باقی می ماند. در مقابل تولید ناخالص داخلی کشور توسعه یافته در ازای همین یک کیلو قهوه

از دیدگاه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، نابرابری کنونی در درآمد کشورهای، پیامد تفاوت های موجود در "بارآوری" تولید آنهاست. به گفته آنها "پائین بودن درآمد در کشورهای جهان سوم ناشی از آن است که در این کشورها کار بارآور نیست" برعکس از آنجا که عامل تولید در کشورهای توسعه یافته دارای "بارآوری" بسیار بیشتری است، در نتیجه طبیعی است که گروه کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی نزدیک به ۸۰ درصد کل درآمد جهان را در اختیار داشته باشند.

باوجود آنکه در بارآوری کار میان کشورهای فقیر و ثروتمند تفاوت چشمگیری وجود دارد، اما نابرابری عظیم میان دستمزدهای واقعی در میان این کشورها ناشی از تفاوت در بارآوری نیست. نادرستی احکام و نتایج نظریه رایج "بارآوری" را به سادگی می توان اثبات کرد. کشورهای با درآمد پائین و متوسط تنها ۲۰ درصد درآمد جهان را در اختیار دارند، در حالیکه سهم آنها در تولید جهانی بسیار بالاتر از این است. واقعیت آن است که در برابر هر دلار تولید و درآمد در کشورهای جهان سوم، حدود ۳ تا ۱۰ دلار "ارزش افزوده" به کشورهای ثروتمند منتقل می شود، بدون آنکه هیچ فعالیت مشخص تولیدی در کشورهای اخیر صورت گرفته باشد.

ثروت در اختیار کیست؟

میزان ارزش واردات از کشورهای در حال توسعه که به کشورهای ثروتمند (مانند ایالات متحده) وارد می شود، در مقایسه با مجموعه تجارت و ارزش تولید داخلی این کشورها بسیار پائین است، زیرا که تولیدات کشورهای در حال توسعه براساس قیمت "در بندر مبدأ" بسیار پائین به کشورهای توسعه یافته وارد می شود. با اینحال این کالاها به محض آنکه به کشورهای ثروتمند وارد می شود (یعنی وارد شبکه های تجارت عمده و خرده فروشی این کشورها) بهای آنها چند برابر می گردد. در نتیجه بدون هیچگونه فعالیت تولیدی، بخش خدمات کشورهای ثروتمند، ارزش افزوده ای حاصل می کند، یعنی ارزشی که به تولید ناخالص داخلی کشور ثروتمند "افزوده" می شود. ما در اینجا با نوعی از اقتصاد رانتی مواجه هستیم که در واقع دستمزدهای تولید کنندگان مستقیم را به تملک خود درآورده است. تولید مادی واقعی در خارج از مرزها در اقتصادی با هزینه تولید و دستمزد ارزان در جهان سوم صورت می گیرد، اما بخش اعظم ارزش افزوده در تولید ناخالص داخلی کشور ثروتمند ثبت می گردد. افزایش تولید ناخالص داخلی در کشورهای ثروتمند، بدین طریق ناشی از "واردات" است، واردات مبتنی بر نیروی کار ارزان قیمت که رشدی را در فعالیت اقتصادی بخش خدمات کشور ثروتمند بوجود می آورد. اجرای برنامه تعدیل اقتصادی صندوق بین المللی پول در بخش بزرگی از کشورها، این فعالیت از انواع رانتی را گسترش بخشیده و تحکیم می کند. اقتصاد هر کشور (در رقابت با دیگر کشورهای درحال توسعه) به سمت تولید یک سلسله از مواد اولیه و کالاهای صنعتی برای بازار جهانی سوق داده می شوند.

ساختار بین المللی قیمت کالاها

ساختار بین المللی موجود در تعیین بهای کالاها و تنظیم آن بر اساس منافع تجاری قدرتمندترین ها، بر سطح زندگی میلیون ها انسان در کشورهای درحال توسعه مستقیماً تأثیر منفی برجای می گذارد. هشتاد درصد تجارت جهانی در کنترل ۵۰ شرکت فراملیتی قرار دارد. اما این شرکت های بین المللی تجاری کالائی را تولید نمی کنند. آنها کالاها را (از طریق واسطه های محلی) به قیمتی بسیار پائین تر از تولید کنندگان مستقیم در سراسر جهان که در رقابت با یکدیگر قرار گرفته اند، خریداری می کنند. از آغاز دهه هشتاد، وجود تولید اضافی در سطح جهانی بسیاری از محصولات کارگاهی و نیز مواد خام را کاهش داده است. این ساختار عرضه اضافی، به نوبه خود از طریق برنامه های تنظیم اقتصاد کلان که نهادهای مالی بین المللی بر کشورهای بدهکار تحمیل می کنند، حفظ شده و گسترش می یابد. سیاست های تشویق صادرات که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی آن را ساخته و پرداخته کرده و بطور همزمان برای کالاهائی مشابه و در بخش بزرگی از کشورهای درحال توسعه تحمیل و اجرا کرده اند، به حفظ و تداوم ساختار کنونی عرضه بیش از تقاضا یاری می رساند. تحت تأثیر رهنمودهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، گروه بزرگی از کشورهای بدهکار تشویق شدند که فرهنگ صادرات غیر سنتی را گسترش داده یا تولیدات کارگاهی با دستمزدهای ارزان را توسعه دهند. هدف از این سیاست ها عبارتست از:

نکته مهم دیگر آنکه ورود انبوه کالاهای وارداتی از جهان سوم، یکی از طرق ایجاد درآمد های مالیاتی برای کشورهای ثروتمند است. در بیشتر کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، مالیات ارزش افزوده (که بر مواد مصرفی وارداتی از کشورهای در حال توسعه بسته می شود) بیش از ۱۰ درصد بهای خرده فروشی آن است. مبالغی که وارد خزانه کشورهای ثروتمند می شود، از نظر حجم آن به همان بزرگی قیمت کالا "در بندر میباید" و حدوداً ۴ بار بیش از مبلغی است که به کارگران صنایع پوشاک در کشورهای در حال توسعه پرداخت می شود.

در اقتصاد جهان سرمایه داری، خدمات و هزینه کار به چند بازار ملی جداگانه وابسته شده است:

بخشی از هزینه کار متعلق به هزینه های حمل و نقل، بسته بندی، تجارت عمده و خرده در بازار کار "یا دستمزد بالا" در کشورهای ثروتمند است. بخش نسبتاً بزرگتری از این هزینه به دستمزد های کارگران بخش خدمات در کشورهای دارای دستمزد بالا باز می گردد. با اینحال نمی توان گفت که یک نوع رابطه "مبادله نابرابر" میان کارگران کارخانه بنگالندش و کارکنان بخش تجارت خرد در کشورهای صنعتی وجود دارد. به کارگران بخش خدمات در کشورهای ثروتمند نیز دستمزدهای بسیار ناچیز پرداخت می شود. چنانکه این دستمزد که از نظر سرمایه داری هزینه واقعی محسوب می شود، تنها درصد ناچیزی از مجموع فروش است.***

باید توجه داشت که سود صنعتی که به تولید کنندگان در حال رقابت در کشورهای جهان سوم باز می گردد، تنها کمی بیش از ۱ درصد ارزش کل کالا است. کارخانه های جهان سوم در یک اقتصاد جهانی که وجه مشخصه آن اضافه تولید است، فعالیت می کنند. بهای واقعی کارخانه ها رویه کاهش می رود و حوزه سود را به حداقل می رساند.

*** قیمت در بندر میباید، قیمت کالاها به هنگام خروج از کشور صادر کننده است و تنها هزینه حمل و نقل، بسته بندی و مالیات در کشور صادر کننده را در بر می گیرد.

** در ژانویه ۱۹۹۶ در صنایع تلویزیون سازی "ناسون" در فرانسه، اعتصابی به منظور افزایش دستمزدها صورت گرفت، در جریان این اعتصاب فاش شد که دستمزد کارگران تنها ۷ درصد هزینه تولید دستگاه تلویزیون را تشکیل می دهد.

بقیه پی ریزی حزب بزرگ و گسترده از ص ۲۸

نگرانی و دلسوزی عمیق حزب توده ایران را نیز برای این نیرو بیان می کند، که با ترک سنگر خود در صحنه نبرد اجتماعی، عملاً در خدمت راست قرار گرفته است [۲].

زیرا چپ صادق در نبرد اجتماعی، یا جانبدار آگاه "زحمتکشان" است، که در این سوی سنگر قرار دارد، و یا جانبدار ناآگاه "غارتگران"، که آن سوی سنگر است!

زیر نویس

۱- به عبارت دیگر نظریه پرداز «دمکرات» خواب «حزب فراگیری» را می بیند و می کوشد ضرورت ایجاد آنرا مستدل سازد. هدف نگارنده در اینجا نشان دادن عناصر فاشیستی در این «خواب طلایی» نیست، که محمد رضا شاه هم - تحت عنوان حزب رستاخیز - در سر می پروراند، و حکومت راستگرای سرمایه داری تجاری، زمینداران بزرگ و روحانیت مدافع آنان نیز در ایران امروز - تحت عنوان حزب الله - در سر می پروراند، بلکه نگارنده مایل است، یکبار دیگر، ریشه این اندیشه را دنبال کند، که لافل نزد نیروهای صادق زمینه این تصور را ایجاد کرده است، که گویا «نیروی بالقوه وسیع (یک) حزب گسترده مردمی و مترقی» را می توان با وحدت «سازمان اکثریت، جمهوری خواهان ملی ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران و تعدادی از شخصیت های فعال چپ دمکرات» بوجود آورد، بدون آنکه ضرورتی برای تهدد در برابر یک دید مشترک تئوریک از کل جهان و ایران داشت و یا بر سر دورنمای مشترک از یک دید تئوریک واحد برخورد را بود.

۲- و با تفاهم کامل برای آنان که در سر بیج تند تاریخ در جستجوی راه از کوره راه هستند و به این منظور محقانه نیرو و توان خود را برای این جستجوی مسئولانه بکار انداخته اند، خاطر نشان ساختن این نکته ضروری است، که در دوران بحران ساختاری سرمایه داری در حال الهول، وظایف نیروی چپ نه تسلیم در مقابل راست، که ادامه نبرد با آن است. این البته بحثی است، که باید در جای دیگری انجام شود. در اینجا لازم است توجه به چند ویژگی نوشتارهایی اینچنانی جلب شود. یکی از ویژگی های چشم گیر تمامی «حقیقات» و نظریه پردازی های این چنانی را میبهمی، کلی بافی، فرار از بحث دقیق و مستدل، تن ندادن به تعاریف مشخص و... تشکیل می دهد.

ویژگی دیگر این چنین افاضات در آن است، که در آنها کوچکترین برخوردی به واقعیت نمی شود، هیچ فاکت قابل کنترل ارایه نمی شود.

۶۷۵ دلار افزایش می یابد. بخش اعظم این مبلغ به فعالیت غیر تولیدی (حمل و نقل و انبارداری و...) اختصاص دارد. در مجموع و در نتیجه همه اینها، درآمد جهانی کشورهای توسعه یافته، به نحوی شگفت انگیز افزایش می یابد، چرا که از یکسو بهای تولیدات در کشورهای جهان سوم پائین تر از ارزش واقعی آنهاست و از سوی دیگر میزان ارزشی که در کشور توسعه یافته به کالا افزوده شده به نحوی گزاف ارزیابی شده است.

باید خاطر نشان ساخت که قیمت ظاهری قهوه (و درآمد تولید کنندگان) از ابتدای دهه هشتاد بیش از ۵۰ درصد کاهش یافته است و برعکس درآمدهای غیر تولیدی در کشورهای توسعه یافته ناشی از تجاری کردن قهوه، به نحو چشمگیری افزایش پیدا کرده است. هم چنین لازم به تذکر است که آنچه را که گفتیم یک مورد استثنائی نیست و مشابه این وضعیت در مورد غالب دیگر کالاهای تولیدی در کشورهای جهان سوم عیناً وجود دارد.

صادرات صنعتی و سود آن

آنچه که برای درک مبادله نابرابر اهمیت تعیین کننده دارد، همانا ساختار و سلسله مراتب تعیین قیمت برای هر کالا است. کشاورز در چارچوب بازار محلی محدود است و نمی تواند مستقیماً با موسسات بزرگ صادراتی معامله کند. به همین نحو واسطه محلی نیز علی الاصول کالا را به واسطه های شهرها یا صادر کنندگان به فروش می رساند و نه بازارهای بین المللی کالاها. در این سلسله مراتب هر بازار حوزه ای مستقل و نسبتاً بسته است و در هر مرحله از این سلسله مراتب افزایش در بها صورت می گیرد و درآمدی نصیب غیرتولید کننده می گردد. تولید کنندگان مستقیم همواره از دسترسی به بازارهای بالا محروم هستند.

تنها بخش کوچکی از افزایش بهاء به هزینه های واقعی حمل و نقل و آمادگی کالاها مربوط است و "ارزش افزوده" واقعی به کالا محسوب می شود (مثلاً به شکل دستمزدهای کارگران حمل و نقل، کارکنان بخش خرده فروشی)

در دوره پس از جنگ، بسیاری از کشورهای در حال توسعه، گسترش شاخه های تولید صنعتی را راهی به سمت ایجاد یک اقتصاد ملی و مستقل می دانستند. از زمان آغاز بحران بدهی ها و تحت نظارت مستقیم بانک جهانی و صندوق پول، جهان سوم هرچه بیشتر ناگزیر می شود "مواد اولیه صنعتی" برای بازار جهانی تولید کند. نظام قیمت گذاری این مواد اولیه در بازار جهانی همان مکانیسم عمومی را دنبال می کند که قبلاً تشریح کردیم. همانند مورد مواد اولیه، بازار جهانی تولیدات صنعتی اولیه و به قیمت ارزان، اکنون دچار عرضه اضافی است و انتقال درآمدها را به گروه های غیر تولیدی کشورهای ثروتمند تضمین می کند.

مثلاً در صنعت پوشاک، موسسه های بین المللی پیراهنی را که به ظاهر الگوی آن در پاریس طراحی شده است را به قیمت ۴ تا ۵ دلار در بنگالندش، ویتنام و یا تایلند خریداری می کند. اما کالای مزبور در بازار اروپا به قیمت ۵ تا ۱۰ برابر بالاتر فروخته می شود. تولید ناخالص ملی این کشورها بدون آنکه تولیدی کرده باشند، در برابر هر پیراهن به میزان ۲۰ تا ۴۰ دلار افزایش می یابد. داده ها و اطلاعات جمع آوری شده در کشور بنگالندش به ما اجازه می دهد که بتوانیم تصور عمومی از میزان هزینه ها و چگونگی توزیع درآمد و در صنعت صادرات پوشاک داشته باشیم. بهای یک دوجین پیراهن حدود ۳۶ تا ۴۰ دلار "قیمت در بندر میباید" است. تمام تجهیزات و مواد اولیه وارداتی هستند. این پیراهن در ایالات متحده به قیمت هر عدد ۲۲ دلار یا هر دوجین ۲۶۶ دلار فروخته می شود. دستمزد زنان و کودکان در کارخانه های پوشاک بنگالندش حدود ۲۰ درصد از ارزش کالا به تولید کنندگان مستقیم (کارگران پوشاک) به شکل دستمزد باز می گردد. تفاوت میان بهای کالا هنگام خروج از کارخانه و بهای خرده فروشی (دلار ۲۲۸=۲۶۶-۳۸) عمدتاً به سه قسمت تقسیم می شود:

۱- سود دلالتی توزیع کنندگان بین المللی، عمده فروش و خرده فروش (مهمترین قسمت)

۲- هزینه واقعی گردش کالا (حمل و نقل، انبارداری و غیره)

۳- سود گمرکی که هنگام ورود آن به بازارهای کشورهای توسعه یافته تعلق می گیرد و دیگر مالیات ها.

با وجود آنکه بهای خرده فروشی چندین بار بیش از بهای اجناس به هنگام خروج از کارگاه تولید است، اما این مبلغ اضافه نصیب توزیع کنندگان خرده در کشورهای توسعه یافته نمی شود. هزینه اجاره، وام از بانک و موسسات اعتباری، بهای اموال غیر منقول و سود بانکی، بخش مهمی از درآمد خرده فروش را می بلعد.

پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری روسیه

صحنه های نوین برای مانور سیاسی!

مسکو - ف. عسکر

پس از پیروزی یلتسین با ۵۳٫۷ درصد آراء در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری روسیه، ویکتور چرنومردین یکبار دیگر مأمور تشکیل کابینه شد. بدین ترتیب چرنومردین، همانگونه که انتظار داشت و هنگام خروج از حوزه رای گیری اعلام داشته بود، در مقام خود باقی ماند. با اینحال، هنوز تا آن زمان دو چیز نا مشخص بود: اول نتایج قطعی انتخابات و دوم واکنش ژنرال "لید"، که از دو هفته پیش از آن خود را نفر اول کاخ کرملین می دانست. مسئله اول روشن شد، اما مسئله دوم همچنان برجای خود باقی ماند.

ابتدا نگاهی بیاندازیم به جدول آراء: بوریس یلتسین توانست ۳۸٫۹ میلیون رای در مرحله دوم انتخابات بدست آورد و نسبت به مرحله نخست ۱۲٫۲ درصد بیشتر رای آورد. در برابر او زیوگائف کاندیدای حزب کمونیست قرار داشت که ۵٫۱ میلیون رای بیشتر از مرحله اول بدست آورد. این تنها یک برآورد آماری است. سردهیر یکی از نشریات روسیه، با اشاره به این آمار نوشت: «پیروزی چشمگیر یلتسین وی را از دادن هر امتیازی به دیگران معاف داشته است»، اما این عقیده همگان نیست، حتی در خود کرملین! ببینیم تناقض گویی ها کدام است:

یلتسین فردای پیروزی در مرحله دوم انتخابات، طی پیامی به مردم اعلام داشت، که نباید کشور را میان "پیروز شدگان و شکست خوردگان" تقسیم کرد و اطمینان داد که "برای کسانی که کشور به آنها اعتماد دارد، در ترکیب جدید (حکومت) جا وجود خواهد داشت."

نخست وزیر او نیز اعلام داشت که در مسود حکومت جدید پیشنهاداتی را به افرادی با دیدگاه های متفاوت داده است.

به فاصله چند روز، چرنومردین، اعلام داشت: «من نمی فهمم ائتلاف چه مفهومی دارد، وقتی قرار باشد هر کس در دولت از منافع حزب خود دفاع کند.» نخست وزیر در قدرت باقی مانده تصریح کرد، که مسئله بر سر پیدا کردن افراد "حرفه ای" و "قادر به کار" است، که البته می تواند از میان احزاب دیگر هم باشد!

رئیس مجلس "دوما" نیز، که خود منتخب کمونیست هاست، "گنسادی سلزنیف"، همزمان نظرات مشابهی را ابراز داشت که شاید تحت تاثیر سخنان رئیس جمهور و نخست وزیر او در آن مرحله بود. او هم گفت: «در هیچ شرایطی نمی توان پذیرفت که اعضای هیات دولت بر اساس معیارهای سیاسی انتخاب شوند. مسئله تشکیل یک بوروی سیاسی نیست، بلکه در نظر گرفتن توصیه های رای دهندگان است»

در چنین شرایطی و با توجه به چنین اظهار نظرهای البته تشکیل یک دولت با حضور وزرای کمونیست و یا انتخاب یک معاون نخست وزیر از حزب کمونیست بسیار محتمل بنظر می رسد، اما تحت چه شرایطی و چه زمانی چنین خواهد شد و اصولا چنین واقع بینی عملی خواهد شد یا خیر، بستگی به عوامل بسیار دارد، گرچه بسیاری از چهره های سیاسی امروز روسیه این واقع بینی را بر زبان هم بیاورند.

این تمایل ها، در احزاب دیگر هم به نوعی دیگر جلوه می کند. در حزب کمونیست فدراسیون روسیه، آناتولی لوکیانف، رئیس سابقه پارلمان شوروی، که در جریان قیام سال ۱۹۹۱ نقش داشت، ضمن تقاضای مقامات کلیدی می گوید: «ما قصد نداریم اشتباه کمونیست های فرانسه را تکرار کنیم و وزارتخانه های کوچکی را هم چون ارتباطات یا تامین اجتماعی بپذیریم.» (اشاره او به کابینه ائتلافی فرانسه در سال ۱۹۸۱ است که کمونیست ها در آن شرکت داشتند)

در چنین شرایطی باید دید یلتسین می تواند چنین انتظاراتی را که خود نیز به آن اشاره کرده بود، ندیده بگیرد؟ نتایج دور دوم انتخابات نیز ظاهرا نمی تواند نتایج دور اول انتخابات را که طی آن دو سوم رای دهندگان به وی رای منفی دادند پوشاند. در حقیقت مسانور ژنرال جبه طلب "لید" نقش مهمی در نتایج مرحله دوم انتخابات داشت. زمینه های آن اظهارات یلتسین و نخست وزیرش را که معلوم نیست جامه عمل خواهد پوشید یا خیر، در این اطلاعات زیر هم باید جستجو کرد:

محافل صنعتی و مالی روسیه، چندی پیش قاطعانه خواهان یک "سازش" شده بودند. شاید نخست وزیر، از این فراخوان بخواهد در جهت مقابله با "لید" استفاده کند و ابتکار را از دست او خارج سازد، که در این صورت زمینه های نوینی نیز بوجود خواهد آمد. در مسکو اکنون همه می دانند که میان "چرنومردین" و "لید" آب گل آلود است، آنچنان که "لید" در هفته های اخیر حملات تبلیغاتی خود به "چرنومردین" را افزایش داده است. از آن سو نیز نخست وزیر دست به حملات متقابل زده است. اوج این حملات، همان مخالفت "چرنومردین" با ایجاد پست معاونت ریاست جمهوری است که "لید" به دنبال آنست. مخالفت او با افزایش اختیارات دبیرخانه شورای امنیت کشور به رهبری "لید" نیز از سوی نخست وزیر، ادامه همین مخالفت هاست. وی در این زمینه رسما اعلام داشت: «من حاضر نیستم به هیچکس هیچ امتیازی بدهم. در مسائل امنیتی هم، هر کس کار خود را دارد... قانون همه چیز را پیش بینی کر و هیچکس نمی تواند خود را فراتر از قانون بداند» باید توجه داشت، که در صورت مرگ یلتسین (حادثه ای که چندان دور به نظر نمی رسد) طبق قانون چرنومردین امور ریاست جمهوری را عهده دار خواهد شد و "لید" باید در کنار او کار کند. اگر برکنار نشود! شاید بدهیم دلیل است "لید" تلاش می کند، تا پیش از مرگ یلتسین موقعیت خود را با ایجاد پست معاونت ریاست جمهوری تقویت کرده و آماده جانشینی یلتسین شود.)

در محافل سیاسی مسکو، این اظهارات را نوعی اعلام جنگ نخست وزیر به ژنرال "لید" ارزیابی کرده اند. اعلام جنگ به ژنرالی که خود را جانشین یلتسین می داند. مسائل از این فراتر هم رفته است. چرنومردین، یک روز بعد از انتخاب مجدد یلتسین به ریاست جمهوری، اعلام داشت، که در انتخابات آینده ریاست جمهوری خود را نامزد خواهد کرد و در صورت ناتوانی وی برای اداره امور کشور، رسما این امور را در دست خواهد گرفت.

برای آنکه با مانورهای دو طرف آشنا شویم، بهتر است به تحرکات جدید ژنرال لید هم اشاره کنیم. او پس از پایان دور دوم انتخابات، در حالیکه یلتسین را مدیون آراء طرفداران خود می داند، اعلام داشت، که برای سرکشی به مناطق "داغ" حرکت خواهد کرد. اشاره او به چنین و ابتکار عملی است که او قصد دارد آنرا در دست بگیرد.

آشنائی با این مجموعه جدید از فعل و انفعالات سیاسی مسکو، از آن رو اهمیت دارد، که بدانیم کدام فضائی از نظر سیاسی در برابر کمونیست ها قرار دارد و کدام اتحادها و همکاری ها محتمل است. در واقع نتایج انتخابات آن نیست که بصورت آراء مردم اعلام شده است، بلکه این نتایج در مانورهای مختلف همچنان ادامه دارد. به همین دلیل است که اکنون نگاه ها در مسکو به سوی کمونیست ها و روشی که آنها در برابر حکومت اتخاذ می کنند، دوخته شده است. زمره های بسیاری در این زمینه جریان دارد.

بسیاری از مردم و بویژه آنها که به کمونیست ها رای دادند منتظر جمع بندی نتایج انتخابات، درس های حاصل از آن و تحلیل اوضاع کشور از سوی کمونیست ها هستند. گنسادی زیوگائف در تلگرام تبریکی که برای یلتسین فرستاد نوشت: «(امیدوارم، با کوشش همگان روسیه از بحران خارج شده و مردم از آینده ای که شایسته آن هستند، بهره مند شوند)». او همچنین اعلام داشت که به نتایج انتخابات احترام می گذارد ولی در عین حال «سیاستمدار جدی باید این نکته را به حساب آورد که کمونیست ها سی میلیون نفر را در حمایت از برنامه های خویش سازمان داده اند»

شاید بر اساس همین صراحت بیان رهبر حزب کمونیست، از یکسو و رقابت های رو به رشد بین نخست وزیر و رئیس جدید شورای امنیت ملی کشور "لید" باشد، که در مسکو از دیدار و رایزنی کمونیست ها با یلتسین، سخن گفته می شود. این احتمال را اظهارات مشاور اصلی یلتسین مبنی بر اینکه احتمالا در آینده نزدیک دیداری میان دو رقیب سابق صورت خواهد گرفت، قوی کرده است. کمونیست های در عین حال، تا حدودی موضع خود را در رقابت کنونی بین لید و چرنومردین اعلام داشته اند. آنها گفته اند که قصد مخالفت با نخست وزیری چرنومردین را ندارند. این در حالی است که در میان خود آنها نیز بحث هایی در این زمینه وجود دارد. زیوگائف اعلام داشته که

بیانیه روابط بین الملل حزب کمونیست
فرانسه، در ارتباط با انتخابات روسیه

شرایط تحولات اساسی، هنوز در روسیه فراهم نیست!

پس از پایان انتخابات روسیه، بیانیه ای با امضای "فرانسیس ورتز"، رئیس بخش روابط بین الملل حزب کمونیست فرانسه، در روزنامه "اومانیتیه"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، منتشر شد. از آنجا که حزب کمونیست فرانسه یکی از پیگیرترین احزاب کمونیست، در تحلیل و انتشار اخبار پیش و پس از این انتخابات بود و حتی کارزاری را برای نظارت بر این انتخابات سازمان داده بود، برای اطلاع خوانندگان "راه توده" بخشی هانی از این بیانیه را چاپ می کنیم:

«نتایج مرحله دوم انتخابات روسیه چه چیزی را نشان می دهد؟ پیروزی آشکار "بوریس یلتسین" به هیچ وجه به معنی رای به سیاست و روش های او نیست. برای آنکه یلتسین بتواند نفوذ شخصی خود را به اکثریت مطلق تبدیل سازد - غیر از به کارگیری بی حد و اندازه تمام وسایل و امکانات اداری، مالی و رسانه های گروهی که در اختیار کامل او قرار داشت - هماهنگ شدن لایق سه عامل دیگر نیز ضروری بود: همراه شدن کمابیش روشن تمام کاندیداهای اپوزیسیون که در دور نخست حذف شده بودند، از مراکز میانه، مانند "یاولینسکی" گرفته تا اولتراناسیونالیستی مانند "ژیرینوفسکی" و مرد خطرناکی مانند ژنرال "لید" و بالاخره نبود یک آلترناتیو و جایگزین پذیرفته شده از سوی اکثریت مردم، که بتواند به خواسته های آنان پاسخ بدهد.

در برابر یلتسین "بلوک میهن دوستان" حداقل می توان گفت که ناهمگون بود. از حسرت گذشته های دور و نه چندان قابل دفاع که متأسفانه سخنان زیوگانیف آنرا تشدید کرد - در کنار انسان هانی که به درستی از دستاوردهای از دست رفته خود دفاع می کردند و بسیاری از زنان و مردان - کمونیست و یا غیر کمونیست - که در جستجوی یک چشم انداز نوین تلاش می کنند. چشم اندازی که شرایط ایجاد آن براساس شواهد هنوز موجود نیست. پیروزی یلتسین حاصل این نبود چشم انداز و شرایط لازم بود. آنها کسی که هنوز توهمی در باره این فرد (یلتسین) دارند، باید خود را برای تلخ ترین ناامیدی ها آماده سازند. حکومتی که در راس آن یک مستبد غیر قابل کنترل قرار گرفته و در کنار آن تحسین گر "پینوشه" که خود را "تیمه دمکرات" می نامد و تصمیم دارد سیاست اقتصادی روسیه را از طریق "ستاد صنوق بین المللی پول" هدایت کند. این مرد "لید" است!

چنین حکومتی به کلی عاجز از حل مشکلاتی خواهد بود که خود آفریده است. این مشکلات حاصل همان دگرگونی های بنیان کنی است که بولتن "ناتو" با خرسندی و برای آسوده خاطری جهان سرمایه داری از عدم توان سر بلند کردن روسیه، اخیر آنرا چنین توصیف کرد: «اصلاحات ضربه سنگینی بر بنیانه اقتصادی، علمی، فنی و نیروی کار روسیه وارد آورده و پیآمدهای مخربی بر اقتصاد روسیه و مردم آن داشته است.»

بدین ترتیب باید گفت، مرحله نوین و دشوار اکنون در برابر مردم این کشور بزرگ قرار گرفته است. کمونیست های فرانسه در کنار همه آن نیروهانی قرار دارند که می خواهند واقعا به پیش بروند و می کوشند مخاطبی فعال و صریح باشند. چنین نیروهانی از جمله در حزب کمونیست فدراسیون روسیه و در دیگر گروه ها و خارج از آن ها وجود دارند. تنها معیار ما، پذیرفتن خواست های مردم برای آینده ای مبتنی بر عدالت، شرافت، دمکراسی و صلح است...»

حزب وی مقامات پانین را نخواهد پذیرفت. او تصریح کرده است: «ما خواهان آن پست هانی هستیم، که از طریق آن بتوان روی اوضاع کشور تاثیر گذاشت». «آمان تولیف»، نامزد ذخیره حزب کمونیست برای ریاست جمهوری نیز البته آمادگی خود را برای پیوستن به کابینه اعلام داشته است و حتی برخی ها از وی به عنوان معاون احتمالی نخست وزیر نام می برند.

در حزب کمونیست فدراسیون روسیه نیز بحث ها ادامه دارد. نگاهی به این بحث ها که به مطبوعات نیز راه یافته اند، جالب است: بخشی از این حزب و از جمله دبیرکل آن، با اقتصاد آزاد در کشور مخالف است و با اندیشه انتقاد حزب از تاریخ گذشته خود نیز مبارزه می کند. این نوع بحث ها عملا به جدا شدن صفوف در این حزب انجامیده است. اینکه این جدایی ها به قدرت بیشتر حزب کمونیست روسیه منجر خواهد شد، یا خیر، هنوز قابل پیش بینی نیست. برای مثال روز سوم ژوئیه دور جدیدی از رقابت در میان بالاترین مسئولین سابق حزب کمونیست اتحاد شوروی، که در حزب کمونیست فدراسیون روسیه شرکت دارند، در گرفت. در راس یکی از این دو گروه دمکرات ها قرار گرفته اند و در راس دومی گروهی که موسوم به میهن پرستان هستند. «والنتین کریتسف»، مرد شماره دو حزب کمونیست اعلام داشته است، که کمونیست ها مدت هفتاد سال در قدرت بوده اند و باید دلیل شکست ها را روشن کنند.

در بطن همه این فعل و انفعالات، فضای جدیدی قرار دارد، که در عرصه سیاست برای کمونیست ها پیش آمده است و این در حالیست که آراء کمونیست ها متکی به شعارها و اندیشه های عدالت خواهانه انسان بدست آمده است. در شکل گیری این محاسبات سیاسی، شخصیت و اندیشه ژنرال "لید" بسیار موثر است. اکنون در مسکو تعداد کسانی که اعتقاد دارند، "لید" می خواهد در نقش "تاپلشون" انقلاب اکتبر ظاهر شود روز به روز افزوده می شود. حتی در میان کمونیست ها، این نگرانی رو به تشدید است، که "لید" در صورت دست یافتن به قدرت کامل و متکی به نیروهای نظامی دور جدیدی از سرکوب نیروهای مترقی را در کشور براه انداخته و حتی فعالیت احزاب را ممنوع سازد. همین نگرانی ها، موجب شده است، تا کمونیست ها برای منزوی ساختن وی و کوتاه ساختن دستش از قدرتی که طالب آنست، از برخی اختلافات نخست وزیر کنونی با وی بهره گیرند و با حمایت ضمنی از وی مانع آینده ای شوند، که "لید" تدارک آنرا می بیند!

توضیح و تصحیح

در رابطه با مقالات افشاگرانه ای که پیرامون قتل روزنامه نویس ایرانی "امیر مختار کریمپور شیرازی" در "راه توده" منتشر شد، آقای مهران ادیب، مسئول برون مرزی حزب ملت ایران، طی یادداشت کوتاهی به ما، در تائید و قدرشناسی از آقای نصرت الله نوحیان که با استفاده از خاطرات و حافظه قوی خود، پیرامون این قتل مطالبی را منتشر ساخته است، درباره سوابق سیاسی و نظامی تیمسار سرتیپ "اسد بهبودی" که در یکی از این مقالات به اشتباه از ایشان نام برده شده بود، نکات زیر را یاد آورده است:

«تیمسار اسد بهبودی از افسران میهن پرست و ملی گرای ایران می باشد، که مورد توجه پرسنل میهن دوست ارتش ایران است. ایشان را می توان از کمیاب افسران ارتش به حساب آورد که علاوه بر دانش وسیع نظامی، سیاستمداری ملی و وارسته بوده و پیوسته در صف مقدم ملیون مصدقی ایران قرار داشته است. از ایشان آثاری با نام "تحلیلی از جنگ ایران و عراق" و "نقش نیروهای مسلحه در حاکمیت" در دست است. ایشان تاکنون درباره قتل شهید راه آزادی، زنده یاد "کریمپور شیرازی"، مدیر روزنامه "شورش"، مطلبی را منتشر ن ساخته اند و مقاله ای نیز در این ارتباط برای کیهان لندن نوشته اند.»

راه توده: با کمال تأسف در مقالات منتشره در "راه توده"، پیرامون قتل کریمپور شیرازی، بجای سرهنگ "پژمان" که در کیهان لندن نیز مقاله می نویسد، از سرتیپ اسد بهبودی نام برده شده بود، که بدینوسیله این اشتباه تصحیح شده و توضیح داده می شود.

ریشه‌های این حزب به گروه‌های فاشیستی باز می‌گردد و نام آن در پیوند مستقیم با حوادث خونینی است که در سال ۱۹۹۲ به تخریب مسجد مسلمانان منجر گردید و مرگ لاقابل ۲۰۰ نفر در درگیری‌های میان مسلمانان و هندوها و از جمله در بمبئی (۱۹۹۳) را بدنبال آورد. آزارنی که به نفع حزب جاناتا به صنوق‌ها ریخته شد، بیانگر نگرانی‌های بخش وسیعی از اقشار متوسط در برابر بحران اقتصادی است و توهم این اقشار را به امکان ادغام در اقتصاد جهانی از سریع‌ترین راه سودبری (از نظر آنها) را آشکار می‌سازد.

به موازات آن، گرایش نسیرومندی در سمت خود مختاری وسیع‌تر دولت‌های محلی در برابر دولت مرکزی شکل گرفته است. اکنون خواست و اراده سومی به تسلط بر سرنوشت خویش در چارچوب دموکراسی محلی وسیع‌تر آشکارا مشاهده می‌شود و به موازات آن گرایش به فاصله گرفتن از دولت مرکزی تقویت می‌شود؛ دولتی که وعده‌های خود درباره عدالت اجتماعی و توسعه برابر را تحقق نبخشیده است.

این وضعیت به سود بسیاری از احزاب محلی تمام شده است. از جمله حزب "ساماجاوادا" با گرایش‌های سوسیالیستی و "اوتارا پرادش" (که "تولان" دوی" معروف به "ملکه راهزنان" جزو فهرست انتخاباتی آن قرار داشت) و هم چنین سازمان‌های "کاستی" و تا حدودی حزب جاناتا. با اینحال جاناتا نتوانست بطور کامل به اهداف خود دست یابد. بویژه که این حزب در بنگال غربی در برابر جبهه چپ که از بیست سال پیش تحت هدایت کمونیست‌هاست، بدترین آراء را بدست آورد. بنگال غربی ایالتی است با هفتاد میلیون نفر جمعیت که کاست‌ها و قوم‌گرایی در آن قدرتی ندارند.

در آخرین کنگره حزب کمونیست هند (مارکسیست) در بهار ۹۵، مهمترین بحث‌ها بر روی سیاست اقتصادی متمرکز شده بود. از جمله اینکه چگونه می‌توان به نیازهای فقیرترین‌ها پاسخ گفت؟ چگونه می‌توان با ایجاد اشتغال توسعه را تقویت کرد؟ چگونه می‌توان در کشوری که اقتصاد لیبرال برآن حاکم است، سرمایه‌گذاری‌ها را در سمت تولید سوق داد. حمایت مردم بنگال غربی از "جبهه چپ" دلیل روشن آن بوده و هست که امکان ایجاد یک آلترناتیو مبرقی در برابر نولیبرالیسم وجود دارد.

در ایالات دیگر نیز در حالی که ۳۰ درصد رای دهندگان به احزاب محلی رای داده‌اند، خواست عدالت اجتماعی، مخالفت با برنامه حذف سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی و به سود مردم، و رد خصوصی‌سازی‌ها آشکارا بیان شده است. نتایج آراء همانطور که کمونیست‌ها تاکید می‌کنند، نشان‌دهنده آن است که می‌توان یک حکومت اتحاد پایدار را بر اساس مقابله با نولیبرالیسم بوجود آورد.

مسئله بزرگ امروز در هند عبارت از آن است که بتوان در چارچوب یک جبهه متحد وسیع، شرایط لازم برای تغییر مسیر تاریخ و مسیر حوادث چند ساله اخیر را فراهم آورد. مداخله دادن اکثریت هر چه بیشتر مردم در اقتصاد ملی و ادغام اقتصاد کشور در اقتصاد جهانی، یکی از مهمترین مسائلی است که در برابر نیروهای سیاسی ملی و مترقی هند قرار دارد. چند ملیتی‌ها نیز نامزد خود را برگزیده‌اند و در انتخابات اخیر به نحو بسیار روشن به اعمال قدرت به نفع حزب "جاناتا" دست زدند، تا دروازه‌های هند به روی سودجویی و جاه‌طلبی‌های آنان کاملاً گشوده شود.

آیا کشور هند که از بنیان‌گذاران جنبش غیر متعهدهاست، از امکان و وسائل لازم برای آنکه مقام خود را در نظام جهانی به دست آورد، برخوردار خواهد گردید؟ آیا به ست یک انفجار درونی خواهد رفت و فقر و بدبختی با پیامدهای خونینی که همواره به دنبال خود داشته‌اند، فاجعه‌ای برای مردم این کشور و یک ششم جمعیت زمین بوجود خواهد آورد؟

حزب "بهاراتیاجاناتا" با متحدان خود از ۵۴۵ کرسی نمایندگی ۱۹۴ کرسی را از آن خود ساخت. مهمترین تکیه گاه حزب اکنون مرکز و غرب کشور است که قبلاً حزب کنگره بر آن مسلط بود. تعداد نمایندگان حزب کنگره از ۲۵۹ نماینده به ۱۳۸ تنزل کرده و برای نخستین بار در تاریخ حیات خود از تمامی ایالت‌ها دارای نماینده نیست. جبهه چپ ۵۲ کرسی به دست آورده است. حزب کمونیست هند (مارکسیست) ۳۳، حزب کمونیست هند ۱۲ و بقیه چپ ۷ نماینده. نیروهای چپ با "جبهه ملی" (حزب مرکز جاناتادال) مجموعاً ۱۱۶ نماینده را تشکیل می‌دهند که با پیوستن حزب کنگره می‌توانند اکثریت حکومتی را تشکیل دهند. کمونیست‌ها هم چنان اداره کشمیر غربی را در دست خواهند داشت و در "کراالا"، "سیکم" و "تریپورا" حکومت جبهه چپ تشکیل شده است.

(این مطلب با استفاده از منابع حزب کمونیست فرانسه و اطلاعات نگارنده تهیه شده است.)

نگاهی به

انتخابات هندوستان

ح. آ. بیدار

هند با ۹۴۰ میلیون جمعیت، دومین کشور پر جمعیت جهان است، که از ۲۵ دولت و تعدادی منطقه دارای وضعیت ویژه تشکیل شده و دارای ۱۵ زبان رسمی و چهار هزار زبان مختلف دیگر است. انتخابات ماه مه امسال این کشور و پیچیدگی‌های نتایج آن در واقع انعکاسی از پیچیدگی‌های حیات سیاسی و اجتماعی این کشور بزرگ است.

لازم به گفتن نیست که کشورهای سرمایه‌داری غرب هنوز هم می‌کوشند، تا از هند تصویری به روال کلیشه‌های دوران استعماری ارائه دهند و از این طریق می‌خواهند مانع از آن شوند که جامعه بتواند جنبش‌ها و حرکت‌های بزرگ جهان را درک کند، زیرا نگران آن هستند که شناخت واقعی جهان چیز دیگری را جز ترس و عدم درک متقابل در مردم ایجاد کند.

هند کشور تضادهاست. با رشد سالانه در حدود ۵ درصد و برخوردار از یک قشر متوسط شهری ۱۵۰ میلیون نفری که حاصل ۵۰ سال توسعه ملی است و در عین حال ۷۰۰ میلیون انسان دیگر که پائین‌تر از مرز فقر زندگی می‌کنند و ۴۰۰ میلیون نفر آنها از تغذیه ناکافی رنج می‌برند. چنین است وضعیت هند کنونی.

نتایج انتخاباتی که از پایان آوریل تا پایان ماه مه امسال برگزار گردید، زمینه‌ها و نشانه‌های قابل توجهی را به دست می‌دهد که به کمک آن می‌توان خواسته‌ها و آمال و آرزوهای مردم این کشور را به نحو روشنی درک کرد و تضادهای عظیمی را که این کشور به مدت ۵۰ سال با آن دست به گریبان است بهتر شناخت.

حزب کنگره، حزب نهرو و گاندی، حزبی که به مدت پنجاه سال تجسم هویت غیر متعهد این کشور بود و مایل توسعه "خود مرکز" را رهبری می‌کرد، حزبی که تمام حیات سیاسی هند نوین در حول آن سازمان گرفته بود، اکنون و با سیاست رهبران جدید آن با یک شکست تاریخی بزرگ روبه‌رو شده است. فساد چنان سرپای حزب را فرا گرفته که حتی "ناراسیمها راو"، نخست‌وزیر سابق نیز در پای میز محاکمه قرار دارد. در واقع حزب کنگره نتوانست برای بحران اقتصادی این کشور پاسخی روشن و ریشه‌ای بیابد. ناتوانی مصل توسعه سرمایه‌داری هند در دوران پس از استقلال در انطباق دادن خود با نیازهای عصر انقلاب تکنولوژیک به ورشکستگی تقریبی این کشور در سال ۱۹۹۰ انجامید. از این زمان بود که دولت ناراسیمها راو اجرای دستورات صنوق بین‌المللی پول را آغاز کرد و دروازه‌های کشور را به روی شرکت‌های چند ملیتی گشود، شرکت‌هایی که قبل از هر چیز اندیشه یک بازار ۲۰۰ میلیون نفری روح آنها را تسخیر کرده بود. خصوصی‌سازی بخش عمومی و دولتی و حمله به سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی، طبق دستورات صنوق بین‌المللی پول آغاز شد.

کشوری صنعتی با ساختاری فئودالی!

هند با آن که کشوری صنعتی است، اما سه چهارم جمعیت آن هنوز هم در روستاها زندگی می‌کنند، روستاهایی که ساختار تولید کشاورزی آن امروز نیز وسیعاً بر فئودالیسم مبتنی است. برنامه شوک درمانی صنوق بین‌المللی پول ویرانی بزرگی در این کشور به همراه آورد و حزب کنگره را به باتلاق کشاند، زیرا که پایه‌های اجرای برنامه صنوق موجب پشت کردن قشر متوسط به حزب کنگره و روی آوردن آن به حزب "بهاراتیاجاناتا" گردید، قشر متوسطی که تا به امروز سنگ پایه انتخاباتی حزب کنگره به حساب می‌آمد. اکنون "جاناتا" با موافقت دست راستی خود به بزرگترین نیروی سیاسی پارلمانی تبدیل شده است. ایدئولوژی این حزب ترکیبی است از تکیه بر ارزش‌های فئودالی و شعارهایی نظیر "هند سال هندوهایست" در کنار هارترین شکل فئودالیسم.

بابک امیر خسروی:

جامعه مدنی را در همین جمهوری اسلامی باید پایه ریزی کرد!

مفید می دانیم. همانگونه که در مصاحبه های مورد نظر نیز مشاهده می شود، نوعی تگرش واقع بینانه نسبت به اوضاع داخل کشور در ارزیابی های نامبردگان بوجود آمده است، که در تمام دوران انتشار دوره دوم راه توده، ما بر آن ها تاکید داشتیم. برجسته ترین نکته نیز درس هائیی است که خود مصاحبه کنندگان معتقدند از انتخابات اخیر مجلس گرفته اند. البته حزب دموکراتیک مردم ایران نیز، مانند اکثریت قریب به اتفاق احزاب داخل و خارج از کشور، انتخابات را تحریم کرده بود و هنوز یک ارزیابی مشخص پیرامون سیاست "تحریم" و نادرستی و یا درستی آن در نشریه مرکزی این حزب انتشار نیافته است. این در حالی است که در مصاحبه آقای امیر خسروی درس های گرفته شده از این انتخابات مطرح می شود.

این که ارزیابی جدید مطرح شده در این مصاحبه ها تا چه زمان به قوت خود باقی خواهد ماند و دچار نوسانات جدید نخواهد شد، برای ما مطرح نیست. نکته مهم برای ما آنست که هر جریان سیاسی وقتی به واقعیت جامعه ایران نزدیک می شود و یا بار دیگر به پذیرش این واقعیات باز می گردد، گریزی از پذیرش نقطه نظرات حزب ما در این ارتباط ندارد. بویژه، وقتی که برای دورانی طولانی آنچه را از واقع بینی و حقیقت پذیری آموخته، در دامان حزب توده ایران بوده باشد!

"راه توده" از مصاحبه های آقای امیر خسروی (بصورت مشروح تر) و مصاحبه آقای خان بابا تهرانی، نکاتی را انتخاب کرده و در زیر منتشر می کند. (مقاله "گریزی از پذیرش واقعیت نیست" را در همین شماره راه توده بخوانید)

بابک امیر خسروی، درباره سرنگونی مسلحانه

«... فکر می کنم تجربه مجاهدین خلق که در واقع حداکثر امکانات نظامی را، که یک سازمان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی می توانست داشته باشد، دولت عراق در اختیارشان گذاشت کافی باشد. ما تجربه "فروع جاودان" (ورود نظامی مجاهدین به داخل خاک ایران، پس از پایان جنگ ایران و عراق، که بسیاری بر این عقیده اند، این عمل زمینه ساز و بهانه قتل عام زندانیان سیاسی شد) را دیدیم، که جز بجای ماندن چندین هزار جوان کشته و در بدر شدن عده ای هیچ حاصلی نداشت و شکست کامل بود و فکر می کنم که حتی خود آنها هم دیگر چنین خواب و خیالی را ندارند. بنابراین باید با واقع بینی با مسئله روبرو شد... این نوع عملیات با شکست روبرو خواهد شد، برای اینکه مردم ایران وقتی متوجه شوند که جریان سیاسی با اتکال به یک دولت خارجی می خواهد رژیم را سرنگون کند، به مقابله برخیزد و خواست و این نقض قرض شده و به سود رژیم تمام خواهد شد. این نوع عملیات اگر شکل محدود تری هم به خود بگیرد، یعنی شکل عملیات چریک شهری و تروریسم را به خود بگیرد، باز هم نتیجه ای ببار نخواهد آورد و قهراً در جامعه تقویت خواهد کرد و جناح های فعلی حکومت را تقویت خواهد کرد. به همین دلیل ما اینگونه عملیات را ماجراجویی می دانیم و رد می کنیم... کشوری که توانست به مدت ۸ سال با عراق بجنگد که از سوی تمام دولت های بزرگ خارجی تقویت می شد و تقریباً دست تنها بود، بنابراین چنین قدرتی را شما نمی توانید با امکانات بسیار پیش پا افتاده از بین ببرید.

جامعه مدنی - اعتقاد داریم که برای تامین دموکراسی در ایران، موظف هستیم که در همین جامعه و همین جمهوری اسلامی نهاد های دموکراسی را بوجود آوریم. جامعه مدنی در ایران بسیار ضعیف است و در گذشته هم با تقریباً وجود نداشت و یا موجودیت گذرا داشته است. منظورم از جامعه مدنی، وجود سازمان ها و تشکیلاتی است که خارج از حاکمیت است، مثل احزاب، سندیکاها، کارگری، تشکیلات زنان، انجمن های نویسندگان و... احزاب بتوانند اعلام موجودیت بکنند، مطبوعات بتوانند خارج از حاکمیت فعالیت کنند، بازار آزاد نشر، همه اینها ارکان جامعه مدنی است. الان هم در ایران، نشانه های این جامعه مدنی را می بینیم اما ضعیف اند و باید تلاش و پیکار کرد تا آنها را تقویت کرد و از این طریق جامعه آینده را باید در درون همین جامعه خلق کنیم. منظوری در همین جمهوری اسلامی است. تمام توجه من به داخل کشور است، زیرا معتقدم نیروهای برون مرزی اهمیتی ندارند که چشمگیر است، اما اساس کار در ایران است. ما از اینجا حرکت می کنیم که هرکاری باید صورت گیرد، باید از درون باشد. هرکس که بتواند به ایران برود، یک روز نباید آنرا به عقب بیاورد. مردم ایران ۶۰ میلیون هستند، همه نشستند اند که ما از خارج برای اینها حکومت بیاوریم، جامعه مدنی بیاوریم و از خارج برای این جمعیت آلترناتیو بسازیم. جامعه مدنی را باید در داخل ایران بوجود آورد، جامعه مدنی ایران در امریکا که بوجود نمی آید... ما نباید یک استراتژی برای خارج و یک استراتژی برای داخل داشته باشیم. باید سازهای ما، فکر ما با نیروهای داخل ایران هماهنگی داشته باشد. نیروها و سازمان های سیاسی در داخل ایران، اگرچه

* انتخابات اخیر مجلس، نشان داد، که حکومت دیگر مانند گذشته نمی تواند هر صدائی را خفه کند. بهر حال در ایران برخی احزاب سیاسی فعالیت هائی دارند که باید آنها را یاری کرد.

آقای بابک امیر خسروی، چند دهه، عضو حزب توده ایران و برای دورانی نیز عضو رهبری آن بود. پس از پیروزی انقلاب بهمن، همراه با دیگر رهبران حزب توده ایران، از مهاجرت ناشی از کودتای ۲۸ مرداد به ایران بازگشت و عهده دار مسئولیت های تشکیلاتی و پژوهشی در حزب شد. پیش از پیوستن به جمهوری اسلامی به حزب توده ایران، راهی سفر به فرانسه شد و...

بابک امیر خسروی، از آغاز مهاجرت جدید، یک سلسله نظرات قدیمی خود را پیکری کرد، که سرانجام به جدائی کامل وی از حزب توده ایران و تاسیس "حزب دموکراتیک مردم ایران" انجامید. حزب دموکراتیک مردم ایران، اکنون چند سالی است که با سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و جمهوریخواهان مدنی ایران، فعالیت های مشترکی را دارد. درباره دیدگاه این حزب و نظرات بابک امیر خسروی و خصوصیتی که بصورت تبلیغات ضد توده ای در نشریه ارگان حزب دموکراتیک مردم ایران جریان داشته و دارد، "راه توده" نظرات خود را پیوسته اعلام داشته و باز هم اعلام خواهد داشت. بصورت همزمان، ما از هرگونه تحقیر و اتهام نسبت به حزب دموکراتیک مردم ایران پیوسته پرهیز داشته ایم و هرگاه که در نشریه "نامه مردم" نیز چنین شیوه ای درباره این حزب بکار رفته است، نسبت به آن متعرض بوده ایم، زیرا برخورد با یک حزب سیاسی، از نظرها باید متکسی به دیدگاهها و نظرات آن حزب باشد. با کمال تاسف و تأثر و علیرغم شیوه ای که "راه توده" در ارتباط با حزب دموکراتیک مردم ایران داشته است، بسیاری از نویسندگان و رهبران حزب دموکراتیک مردم ایران، که اغلب از یاران و اعضای دیروز حزب ما نیز بوده اند، همچنان تلاش می کنند تا پذیرش خود توسط دیگران را با حملات تبلیغاتی نسبت به حزب توده ایران تثبیت کنند و از این نظر برای خویش هویتی مستقل از حزب توده ایران بسازند، حال آنکه برنامه و اساسنامه هر حزب سیاسی شناسنامه آن حزب و اعضای رهبرانش است، نه دشمنی و کینه ورزی نسبت به حزبی که برای چند دهه عضو، کادر و حتی عضو رهبری آن بوده اند! در این باره نیز "راه توده" در چند مقاله، مطالبی را متذکر شده است.

پس از انتخابات اخیر مجلس اسلامی، آقایان بابک "امیر خسروی" و "خان بابا تهرانی" که از تحریم کنندگان انتخابات و یا تأیید کننده مشی تحریم انتخابات بودند، با هم سفری به امریکا داشتند. (ما هیچ نوع اطلاعاتی از مناسبات احتمالی حزبی و یا سازمانی نامبردگان با یکدیگر نداریم و اصولاً هدفمان نیز بررسی و یا توجه به این موضوع نیست.)

در این سفر، هم آقای امیر خسروی و هم آقای خان بابا تهرانی، پس از سخنرانی در کنفرانس هائی که بدان دعوت شده بودند و با برخی محافل پژوهشی یک سلسله مصاحبه های رادیویی نیز با رادیوی ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم امریکا داشتند. مجموعه این مصاحبه ها، به همت همکاران راه توده در امریکا، بصورت نوار ضبط صوت در اختیار ما قرار گرفته است. در این مصاحبه ها نکات نو و بسیار قابل توجهی مطرح شده است، که ما اطلاع خوانندگان راه توده را از این نقطه نظرات

درباره تمرکز قدرت دولتی در جمهوری اسلامی و تفاوت بین رژیم توتالیتر و رژیم استبدادی، امیر خسروی گفت: «... اساسا در جمهوری اسلامی مانند دوران نازیسم در هیتلر و یا موسولینی در ایتالیا، چنین تمرکزی وجود ندارد. حتی در زمان آیت الله خمینی که رهبر طبیعی انقلاب بود، باز هم شاهد بودیم که چنین تمرکزی وجود نداشت. مگر قدرت متعددی در جمهوری اسلامی هستند، که آنرا از حالت توتالیتر خارج می کنند. بخصوص حالا که دیگر آیت الله خمینی نیست و خامنه ای نیز بهیچ وجه اعتبار و مشروعیت او را ندارد که بتواند به عنوان یک رهبر یک حرفی بزند و همه مراعات کنند. به خصوص که بعد از ۱۷ سال رژیم عدم کار آئی و کفایت خودش را برای دولتمداری نشان داده و مردم اصلا گوش نمی کنند. سابق اینطور نبود، اوایل انقلاب واقعا مردم هر چه خمینی می گفت اطاعت می کردند، حالا اینطور نیست... مهم ترین موضوع در حال حاضر پیوند زدن خواست های اقتصادی مردم، مثل نان و آب و مسکن، با خواست های دموکراسی و آزادی است که عمده توسط احزاب داخل کشور، روشنفکران و اقشار میانه جامعه مطرح است. احزابی نظیر حزب ملت ایران، نهضت آزادی ایران و جبهه ملی ایران. درست است که این احزاب از همه امکانات فعالیت قانونی مثل داشتن کلوپ و یا روزنامه ارگان برخوردار نیستند، اما بهر حال آنها فعالیت علنی دارند، حرف می زنند، اعلامیه می دهند. اینکه می گویند رژیم این یک جو آزادی را برای درست کردن ویران آزادی برای مجامع بین المللی تحمل کرده، بنظر من مسئله به این سادگی ها نیست، البته شاید این تصور نیز در حکومت باشد. رژیم چرا ۶ سال پیش این سیاست را اجرا نکرد؟ چرا ۶ سال پیش، ۸ سال پیش همه اینها را سرکوب کرد ولی حالا به این فکر افتاده که باید به اینها یک کمی آزادی داد. خود همین هم نشان می دهد که رژیم مانند سابق قادر به حکومت کردن نیست. اینجا است که نیروهای سیاسی باید از این موقعیت استفاده کرده و عاقلانه گام به گام پیش بروند، خودشان را با مردم پیوند بدهند و خواست های آزادیخواهانه را در جامعه مطرح بکنند. من اعتقاد دارم که رژیم جمهوری اسلامی مجبور شده به این حداقل تسامح تن بدهد. اگر می توانست به همین مقدار هم تن نمی داد.»

بابک امیر خسروی در این قسمت از مصاحبه خود و در تناقض با بخش دیگر سخنان خود که بر ضرورت کار در میان مردم و در کنار مردم تاکید کرده بود، گفت:

توده پرستی - «... متأسفانه این مسئله کیش توده پرستی و دنبال توده مردم حرکت کردن دامنگیری ما بوده است. یکی از دلایل اینکه چپ ایران دنبال خمینی رفت همین بود، که آقا مردم خمینی را می خواهند، شما چه می گویند؟ توده خطا نمی کند. البته در خیلی موارد مردم اشتباه نمی کنند، خطا نمی کنند، اما در یک انفجار کور اینطور نیست. البته مردم سازمان یافته و متشکل خطا نمی کنند. نمی شود وقتی مردم عاصی و عصبانی که در خیابان ها هستند، گفت که هر کجا توده مردم است، جای من هم همانجا است! خیر

...بطور کلی ما از مشی و شیوه سیاسی مسالمت آمیز برای دموکراسی و آزادی پیروی می کنیم، البته در یک حکومت استبدادی ممکن است حکومت شیوه های قهر آمیز را به مردم تحمیل کند، در این صورت مشی ما این نخواهد بود، که مبارزه را تعطیل کنیم. سیاست ما قهر و خشونت نیست، بلکه تلاش ما تحول از درون در جامعه است، زیرا ممکن است حکومت کنونی هم سرنگون بشود، اما این سرنگونی الزاما نتیجه اش برقراری آزادی در ایران نیست...»

خان بابا تهرانی:

چیزی نداریم که به دیگری بیاموزیم!

خان بابا تهرانی درباره "سرنوشت حاکمیت ملی، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی" در آمریکا سخنرانی کرد. این سخنرانی در واشنگتن انجام شد. پس از این سخنرانی، وی در دومین مصاحبه رادیویی با رادیوی ۲۴ ساعته ایرانیان شرکت کرد. بخشی از پاسخ های او به سؤال کننده، تکرار قسمت هایی از سخنرانی وی بود. برخی از نکات مطرح شده در این مصاحبه و یا سخنرانی را (گاه نقلی به مضمون) در زیر می خوانید:

محدود اما مبارزه می کنند و ما باید کوشش کنیم با آنها یک دیالوگی بوجود آوریم، از آنها حمایت کنیم، زیرا آنها هستند که باید تقویت بشوند، آنها هستند که این جامعه مدنی را باید پویا بکنند... مسائل مرسوم به اختلافات و تنوع نظرات بین جمهوری خواهان و سلطنت طلب ها و این نوع مسائل نیز بیشتر در خارج از کشور جاد است تا در داخل کشور. در داخل مسائل اساسا به این صورت مطرح نیست که سلطنت طلب ها چه می گویند و یا جمهوری خواهان چه می گویند. آنها برای حداقلی تلاش می کنند. مسئله برای بدست آوردن آزادی ها و حقوق بشر است. این نوع مسائل (سلطنت و جمهوری) در داخل اصلا مطرح نیست. این بحث خارجی هاست، مال همین شهر شماس، احتمالا اروپا است. بحث نیروهای سیاسی داخل کشور نیست، به این مناسبت که شاید در آنجا اغلب نیروها جمهوری خواه هستند. شما اگر اعلامیه ها و نوشته های احزاب و نیروهای داخل کشور را مطالعه کنید، می بینید که خواست های آنها عمدتا آزادی بیان، آزادی احزاب و آزادی مطبوعات و این نوع مسائل است. اتفاقا یکی از دلایل من برای تکیه بر داخل کشور، یکی همین است که اصولا در داخل اینگونه مسایل خیلی بندرت مطرح است.

آقای امیر خسروی در باره انتخابات اخیر مجلس که اتفاقا حزب دموکراتیک مردم ایران نیز جزو تحریم کنندگان بود، گفت:

انتخابات مجلس - «... شما دیدید که در آستانه انتخابات (مجلس پنجم) تلاشگران انتخابات آزاد، آمدند بیانیه و برنامه دادند، احزاب مختلف برنامه دادند و (خواهان آزادی شدند). درباره اینکه چقدر نتیجه داد، باید توجه داشت که این پیکار است، کسی نمی تواند فرضی بدهد که مثلا برای یکسال آینده موثر باشد. من نمی گویم که مثلا چون تجربه دوره پنجم مجلس نتوانست به نتیجه برسد، پس این سیاست پیکار مسالمت آمیز نادرست است، برعکس این تجربه یکی از عوامل مشوق این راه است. سابق اگر یادتان باشد، در دوره انتخابات ریاست جمهوری اول آقای رفسنجانی، ۹۰ نفر یک نامه خیلی ملایمی نوشتند به رئیس جمهور، بیست و چند نفرشان را زندانی کردند، شکنجه دادند و در نظیفه خفه کردند، حالا چند صد نفر نامه می نویسند و برنامه ها و خواست هایشان به مراتب رادیکال است، مصاحبه رادیویی و یا مطبوعاتی که خود شما هم بخش می کنید با شخصیت هایی مثل آقای فروهر، ابراهیم یزدی و دیگران هم حرفشان را می زنند و مطالبشان هم از طرق مختلف مصاحبه با رادیوهای اسرائیل، آمریکا، بی بی سی در ایران منعکس می شود و بیانیه های آنها در ایران پخش میشود و یک نفر را اینها تعقیب نکردند، برای اینکه شرایط عوض شده و رژیم برخلاف سابق قدرت سرکوبش را از دست داده است. تضادهای آنقدر زیاد است و ناراضیانی مردم هم آنقدر شدید است و شرایط بین المللی هم در جهتی هست که اینها نمی توانند کسی را به صرف اینکه آمده در آستانه انتخابات گفته آقا من طرفدار آزادی مطبوعات و احزاب هستم سرکوب بکنند و شکنجه بدهد و یا از دایره خارج بکنند.

انتخابات مجلس برای من یک تجربه مهم و مثبتی بود که فکر می کنم از حالا تا یکسال دیگر که انتخابات ریاست جمهوری انجام می شود، فکر می کنم که این مبارزه ها دامنه وسیع تری به خود بگیرد و همینطور ما بتوانیم قدم به قدم برای همین مطلبی که گفتیم، یعنی "جامعه مدنی" قدم های بیشتری را برداریم. همه چیز در گردو مبارزه مردم، نیروهای سیاسی آزادیخواه و نتیجه آن هم بستگی به تناسب نیروها دارد. سرنوشت دموکراسی در ایران اینگونه نخواهد بود، که مثلا یک روز آقای رفسنجانی به این فکر بیافتد که آزادی هم بد چیزی نیست، من اصلا انتظار از این اشخاص در این جهت ندارم، بنابراین همانگونه که در گذشته هم اینطور بود و در آغاز (پیروزی) انقلاب هم دیدیم، تا نیروهای مردمی و آزادیخواه در صحنه بودند اینها نمی توانستند به سادگی سرکوب بکنند. الان هم وضع همینطور است. تا مردم نیایند در صحنه و تا نیروهای آزادیخواه فعال نباشند، دست حکومت برای سرکوب کوتاه نخواهد شد. امروز ناراضیانی زیاد است، اما ناراضیانی مردم عمدتا مربوط به زندگی روزمره است، مثل مسکن، نان ... خوب واقعا هم مردم با این مشکلات دست به گریبان هستند. در اسلام شهر مردم برای آب قیام کردند. متأسفانه مردم هنوز برای آزادی و دموکراسی نمی آیند به خیابان، برای اینکه مشکلات حاد تری مثل نان و مسکن دارند. شاید به قول شما در یک تظاهراتی شعاری هم مثلا علیه خامنه ای داده باشند و از توی مردم هم این شعار درآمده باشد، اما حرکت این نیست و نباید خودمان را فریب بدهیم. حرکت علیه جمهوری اسلامی و بصورت سیاسی نبوده است. این ناراضیانی ها هنوز پیوند نخورده است با مسئله آزادی و دموکراسی، یکی از کارهایی که نیروهای سیاسی برای داخل کشور باید به آن توجه داشته باشند اینست که چگونه این دو را به هم پیوند بدهند و چگونه بتوانند این ناراضیانی مردم را به یک مبارزه سیاسی تبدیل کنند.

(بقیه "اتحاد چپ دمکراتیک ایران" از ص ۱۳)

(بدین ترتیب و همانگونه که می خوانید، این دو اطلاعیه همخوانی کاملی دارد با نظرات مطرح شده در نشریاتی نظیر "نامه مردم"، "کار"، "راه کارگر" و...)

ضمناً از موضع گیری این جریان، پس از برگزاری انتخابات هنوز اطلاعی در دست نداریم، اما باید یقین داشت، که حاصل انتخابات و نبرد تنگاتنگی که در جامعه جریان دارد، باید تعدیل هائی در اندیشه و برداشت سیاسی صاحب ویا صاحبان این نوع تفکر و اندیشه را در داخل کشور نیز بوجود آورده باشد.

برنامه

با امضای "اتحاد چپ دمکراتیک ایران" برنامه ای نیز به دنت ما رسیده است. این برنامه بنا بر مقدمه ای، که ضمیمه آنست، در اردیبهشت ۱۳۷۴ تهیه شده و در آذرماه همین سال، بعنوان برنامه حداقل این اتحاد به اتفاق آراء، اعضا و به عنوان پایه اصلی فعالیت مشترک تصویب شده است. در این مقدمه آمده است:

((برنامه حداقل... حاصل تفکر جمعی است و همه اعضا در تمامی مراحل بحث و تدوین و تصویب آن شرکت فعال داشته اند...))

در متن این برنامه نیز از جمله آمده است:

((... اهداف ملی و دمکراتیک "اتحاد چپ دمکراتیک ایران" در شرایط کنونی عبارتند از، برقراری حکومت مردم بر مردم با تأکید بر شکل جمهوری آن... صرف نظر از اعتقاد یا عدم اعتقاد به ایدئولوژی و دین خاص... تأکید بر جدائی دین و هر نوع ایدئولوژی از حکومت و اعمال قدرت حکومتی با تأکید بر نظام پارلمانی دمکراتیک - استقلال سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه و رسانه های گروهی از یکدیگر. ایجاد سیستم اقتصادی دمکراتیک براساس مالکیت دولتی، تعاونی و خصوصی... ستگیری به سوی مالکیت اجتماعی بر مجموعه اقتصاد کشور... کنترل جدی و محدود کننده سودجویی افسار گسیخته بخش خصوصی، ممنوعیت فروش و واگذاری منابع ملی و صنایع کلیدی و مادر. تأمین عدالت اجتماعی... تأمین و تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی - دفاع از حاکمیت ملی - تأمین منافع ملی - پاسداری از وحدت کشور و تمامیت ارضی، دفاع از حیثیت و علائق ملی، اتخاذ سیاست همزیستی مسالمت آمیز و رابطه برابر حقوق با کلیه کشورهای جهان با تأکید بر اصل عدم دخالت در امور داخلی آنها و احترام به حق حاکمیت ملل دیگر - دفاع از صلح جهانی - مبارزه با تروریسم... "اتحاد چپ"... اعتقاد دارد که قانون اساسی کنونی کشور، خواست ها و حقوق دمکراتیک مردم را بطور دقیق و کامل و بیگانه مطرح نمی کند و بنیادهائی از اصول پایه ای آن ناقض حقوق دمکراتیک مردم است. بویژه اصل غیردمکراتیک ولایت فقیه که با اصل حاکمیت مردم تناقض جدی و آشتی ناپذیر دارد و سد اساسی در مقابل هرگونه تحول جدی دمکراتیک در جامعه است... از این رو حذف اصل ولایت فقیه و دیگر اصول غیر دمکراتیک این قانون، تدوین قانون اساسی دمکراتیک بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر و با تأکید بر اصل جدائی دین از حکومت و اصل حاکمیت بدون قید و شرط مردم... مبارزه خود را ادامه خواهد داد... از آنجا که با حاکمیت موجود نمی توان به اهداف فوق دست یافت، لذا گام اولیه ضرور برای تحقق این اهداف، تغییر اساس حاکمیت کنونی از طریق برگزاری انتخابات آزاد و با شرط تأمین دمکراسی کامل در کشور است... اتحاد... از حرکت ها و اقداماتی که به گسترش تروریسم و ایجاد جنگ داخلی در کشور منجر شود، حمایت نکرده و از نظر اصولی با این نوع حرکت ها مخالف است. "اتحاد"... هیچیک از جناح های موجود حاکمیت را مورد تأیید قرار نمی دهد، اما از هر نوع اصلاحات واقعی و جدی که از سوی جناح های وابسته به حاکمیت - صرف نظر از انگیزه و نیت آنها به سود مصالح ملت و منافع ملی، بهبود سطح زندگی مردم، ایجاد فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تحقق یابد پشتیبانی می کند... اتحاد... در روند مبارزه علیه سلطه امپریالیسم جهانی هیچگاه مبارزه برای تأمین خواست ها و حقوق دمکراتیک و آزادی های سیاسی در کشور و مخالفت با حکومت دینی و استبدادی را متوقف نمی سازد... شیوه انتخابی و مطلوب "اتحاد"... در مبارزه برای تحقق اهداف خود، مبارزه مسالمت آمیز و پرهیز از اعمال خشونت کور و درگیری مسلحانه است.

"اتحاد چپ دمکراتیک" اعتقاد دارد که اینک بیش از هر زمان دیگری سازمان یابی و اتحاد چپ دمکرات برای حضوب فعال و متحد و سازمان گرایانه در مبارزات دمکراتیک مردم ایران به یک نیاز فوری تبدیل شده است... "اتحاد"... از وظائف اصلی خود می داند، تا برای تشکیل جبهه واحد فراگیر دمکراتیک با دیگر نیروهای دمکراتیک مستقل اپوزیسیون میهن بر پایه خواست ها و اهداف کوتاه مدت یا دراز مدت، استراتژی یا تاکتیکی، فعالیت خود را گسترش دهد...))

((... درباره ضرورت ائتلاف، با آشنائی که در داخل کشور فعالیت دارند، حتی آندسته از افراد آگاه و با وجدان داخل نظام کنونی ایران، که از خودسری ها و مردم فریبی های حکومتیان به تنگ آمده اند و فهمیده اند که حاصل همه فداکاری های آنها به دور شدن هرچه بیشتر از مردم و کمک به استبداد و خودکامگی و بردن جامعه به طرف نابودی ختم شده، آنها هم متحدان طبیعی یک ائتلاف ملی اند، برای رهائی ایران...))

خان بابا تهرانی نیز با تکرار برخی نقطه نظرات بابک امیرخسروی درباره ضرورت حضور در جامعه و کار در داخل کشور و پایه ریزی جامعه مدنی، ضمن اشاره به شناخت واقعیات جامعه امروز ایران و در اشاره به انتقاداتی که احزاب و سازمان های سیاسی به مشی و روش یکدیگر در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی داشته و دارند، با همطراز قرار دادن همه روشنفکران ایران و یکپارچه جلوه دادن مواضع همه آنها در دوران سلطنت پهلوی و جمهوری اسلامی (که بنظر ما قیاس نادرستی است) و اینکه هیچکس به دیگری بدهکار نیست و نمی تواند مدعی دیگری باشد. او گفت:

((... نه آن دسته از (روشنفکران دوران نظام شاهنشاهی) که راه همکاری با قدرت های سیاسی روز را در پیش گرفتند، نه آن عده که در لاک روشنفکری خود خیزده و می کوشیدند رضایت خاطر خود را در لابلای کتاب ها بچینند و نه در میدان پر مخاطره عمل و نه یاران نیمه راه که به سودای خام شرکت در ولایت فقیه و توهم همسویی دانستن خود با قدرتی که در چشم آنان ضلالت می نمود، رو در روی آرمان های دمکراتیک مردم ایستادند و در تلافی و نه حتی آن گروه از ما که در تمامی سالها کوشیدند تا به آرمان های خود وفا دار بمانند. هیچکدام چیزی نداریم که به دیگری بیاموزیم.))

(مقاله "گریزی از پذیرش تحلیل حزب توده ایران" نیست را بخوانید)

سازمان اکثریت:**اشتباه ما آن بود که جبهه دمکراسی را تشکیل ندادیم!**

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در سال های اخیر، پیوند و نزدیکی بسیاری با حزب دمکراتیک مردم ایران داشته است. این سازمان در کنار جمهوریخواهان ملی ایران، حزب دمکرات کردستان ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران، اعلامیه ها و بیانیه های مشترکی را امضاء کرده است. ضرورت اشاره به این مناسبات، جلب توجه بیشتر به نقطه نظرات مشترکی است که بین این سازمان ها وجود دارد و بحث ما نیز آشنا ساختن بیشتر خوانندگان خود با این نقطه نظرات است، جدا از اینکه این سازمان و یا آن حزب مثلاً در باره مشروطه خواهان و یا سلطنت طلب ها کدام نقطه نظر ویژه خود را داشته باشد. با این مقدمه، و در ادامه نقطه نظرات آقایان بابک امیرخسروی و خان بابا تهرانی، بخشی از پاسخ "کار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان اکثریت، به یکی از خوانندگان را در زیر می آوریم. این پاسخ در شماره ۱۳۶ (تیر ۷۵) چاپ شده و پاسخی است، به خواننده ای که نسبت به مناسبات و یا برداشت های رهبری کنونی سازمان مذکور نسبت به سلطنت طلب ها اعتراض داشته است:

((... ما براساس تجربه گرانقدر گذشته، مخالف تشکیل جبهه سیاسی و اتحاد های سیاسی حول محور مخالفت صرف با نیروهای حاکم هستیم. همه ما می دانیم که اتحاد رسمیت نیافته ما با نیروی اسلامی به رهبری آیت الله خمینی علیه شاه بجای مثلاً اتحاد حول تشکیل مجلس موسسان و اتحاد یکطرف ما با رژیم خمینی علیه امریکا بجای کوشش برای متحد کردن همه نیروهای میهن دوست حول دفاع از دمکراسی در سال ۱۳۵۷، چه آسیب هائی به ما و جنبش چپ و دمکراتیک ایران وارد آورد... سیاست عدم اتحاد با سلطنت طلبان یک سوی سیاست ما نسبت به طرفداران استقرار نظام سلطنتی در ایران است. سوی دیگر آن، تجدید نظری است که ما در نحوه برخورد خود با سلطنت طلبان به عمل آورده ایم... از همین روست که ما علیرغم مخالفتمان با سلطنت و در نتیجه مبارزه سیاسی با سلطنت طلبان از شکل گیری گرایش هائی با سمت مشروطه خواهی در میان طرفداران سلطنت پهلوی استقبال نمی کنیم و از اینکه گرایش اقتدار گرا، مراد پرور و استبدادی در میان آنها تضعیف و منفرد شود، خرسند می شویم...))

مقاله "گریزی از پذیرش تحلیل حزب توده ایران نیست" را بخوانید)

بازار و موقوفه اسلامی

نفت ایران را می خواهند!

برخی خبرهای دریافتی حکایت از تغییرات در وزارت نفت جمهوری اسلامی دارد. بر اساس این خبرها، مهندس باهنر عضو شورای مرکزی جمعیت موقوفه اسلامی و دبیرکل تشکل اسلامی مهندسين، وابسته به این جمعیت در وزارت نفت مستقر شده و تغییرات در سطح مدیریت این وزارتخانه را با اختیاراتی در حد وزیر آغاز کرده است. در وزارت نفت گفته می شود که "بهاهنر" بزودی بعنوان وزیر نفت جمهوری اسلامی جانشین "آقازاده" خواهد شد. اینکه چرا این تغییرات بصورت رسمی صورت نگرفته و بهاهنر بعنوان وزیر نفت معرفی نشده، باز می گردد به اختلافات جدی که در پشت صحنه حکومتی بر سر تغییر ترکیب کابینه هاشمی رفسنجانی در جریان است. ظواهر امر نشان می دهد که هنوز توافق نهایی بر سر این تغییرات بعمل نیامده و جمعیت موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران، با استفاده از قدرتی که در جمهوری اسلامی دارند، از روی سر دولت موجود، وزیر نفت جدیدی را می خواهند به دولت تحمیل کنند. بسیاری از ناظران سیاسی معتقدند، که موقوفه اسلامی و بازار با تمام نیروی خود برای تسلط بر نفت ایران می کوشند. این جمعیت سیاسی-مذهبی قصد دارد مواضع از دست داده در مجلس اسلامی را با به دست گرفتن پست های حساسی چون وزارت نفت در کابینه هاشمی رفسنجانی جبران کند. همین ناظران با توجه به شیوه عمل جمعیت موقوفه اسلامی در طی ۱۷ سال گذشته، براین عقیده اند که وزارت نفت علاوه بر قدرت مالی که به موقوفه اسلامی می بخشد، پل ارتباطی برای مذاکرات حساس سیاسی-اقتصادی با کمپانی های نفتی نیز می باشد. همگان می دانند که دولت ها در اروپا و امریکا تابع سیاستی هستند که کمپانی های بزرگ نفتی و شرکت های عظیم فراملیتی تعیین می کنند. بدین ترتیب موقوفه اسلامی می تواند اندیشه تماس های سیاسی با امریکا و اروپا را از این طریق پیش ببرد و حمایت هائی را برای تحکیم و گسترش موقعیت خود در جمهوری اسلامی کسب کند!

رهبر انصار حزب الله تهران، در لبنان!

در تهران گفته می شود، که حسین الله کرم، رهبر گروه های فشار حکومتی، که نام خود را انصار حزب الله گذاشته اند، راهی لبنان شده است. سفر الله کرم به لبنان همزمان شد با حضور "اشمیت باور"، مسئول ارتباطات سازمان های امنیت دولت آلمان، در لبنان! "اشمیت باور" در سفر به لبنان موفق شد نقش واسطه را بین دولت اسرائیل و حزب الله لبنان ایفاء کند و با موافقت آن اجساد دو سرباز اسرائیلی را به این کشور منتقل سازد. با توجه به وابستگی مالی حزب الله لبنان به جمهوری اسلامی و حمایتی که از سوی سازمان تبلیغات اسلامی جمهوری اسلامی می شود، بسیاری بر این عقیده اند که با اصطلاح سرسخت ترین مخالفان اسرائیل در حرف و شعار در جمهوری اسلامی، نوعی مناسبات را از این طریق با اسرائیل برقرار کرده اند، در حالیکه معمولاً این نوع مسائل بصورت رسمی، از طریق مجلس و دولت می بایست مطرح شود و مردم در جریان آن قرار گیرند. این نوع مناسبات و شیوه عمل، که جمهوری اسلامی ۱۷ سال تمام بدان پایبند باقی مانده است، تاکنون ضرباتی بسیار جدی به استقلال ملی کشور وارد آورده است.

کاندیداهای ریاست جمهوری

موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز دست به یک سلسله مهره چینی ها و زمینه سازی ها برای برگزاری انتخابات میان دوره ای مجلس در شهرهای زده اند که آراء مردم آن باطل شده است. تغییر استانداران و فرمانداران، تهدید و ارعاب مردم، دستگیری های نوبتی افراد و یا وابستگان به افراد موردعلاقه مردم و... از جمله تدابیری است که بویژه در اصفهان و تبریز با واکنش های جدی مردم روبرو شده است. بصورت همزمان، همه جناح بندی ها، به نوعی تدارک انتخابات ریاست جمهوری را می بینند که فرصت چندانسی تا زمان برگزاری آن باقی نمانده است. گفته می شود، موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز، از بیم موقعیت بسیار متزلزل ناطق نوری، علی اکبر ولایتی وزیر خارجه جمهوری اسلامی را نیز بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری در نظر گرفته اند. مصاحبه اخیر اسدالله بادمچیان، دبیر اجرایی موقوفه اسلامی و مشاور عالی رئیس قوه قضائی، که در آن امکان تبدیل شدن روحانیت مبارز به حزب را رد کرد و

کاندیداتوری ناطق نوری برای ریاست جمهوری را نیز یک اشتباه خواندند (۱)، روی بیرونی بحث ها و اختلاف نظر هائی است که بر سر اعلام کاندیداهای ریاست جمهوری بین جناح های قدرتمند و سنت گرای حکومتی جریان دارد.

در رابطه با رایزنی ها پیرامون کاندیداهای ریاست جمهوری، از "میرحسین موسوی"، نخست وزیر دوران جنگ ایران و عراق نیز بصورت جدی صحبت می شود. ظاهراً طیف چپ توانسته است رضایت وی را که در سال های گذشته خود را از صحنه خارج نگهداشته بود، برای ورود به صحنه جلب کند. هنوز معلوم نیست، گروه بندی کارگزاران نیز از میرحسین موسوی با طیف چپ، موسوم به طیف خط امام، حمایت خواهد کرد یا خیر!

تدارک انتخابات میان دوره ای!

در تدارک انتخابات میان دوره ای مجلس، گزارش هائی دریافت شده است که براساس آن در تهران، تبریز، اصفهان، همدان، سیستان و بلوچستان یک سلسله دستگیری ها انجام شده است. این دستگیری ها برای زمینه سازی بیم و هراس در مردم و برگزاری یک انتخابات تحمیلی و افزودن بر تعداد نمایندگان طرفدار روحانیت مبارز و موقوفه اسلامی در مجلس است. در تهران ۶ تن از دانشجویان دانشگاه امیرکبیر که از اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان می باشند، به اسامی محمد جواد علانی، شهرام جواهریان، سید علی هاشمی نسب، فاضل ابیات، افشاری و سیاسی راد دستگیر شده اند. در شهر تبریز نیز عده ای بدلیل هواداری از مهندس جهرگانی، کاندیدای رد صلاحیت شده انتخابات اخیر، دستگیر شده اند. در همدان نیز چند تن از استادان دانشگاه از جمله استادی بنام "هتزاز" باتهام طرفداری از نهضت آزادی ایران از سوی وزارت اطلاعات احضار و تحت فشار قرار گرفته است. از سیستان و بلوچستان نیز گزارش های مشابهی دریافت شده است.

خسارات جنگ در افغانستان

اخیراً از سوی برخی منابع اطلاعاتی و آماری، درباره چهار سال جنگ داخلی این کشور، پس از سقوط دولت قبلی و به روی کار آمدن گروه های جهادی-اسلامی اطلاعاتی منتشر شده است. از جمله در کنفرانسی که اخیراً در کشور ترکیه برپا شده بود، اطلاعاتی در این زمینه منتشر شد. بر اساس این آمار و اطلاعات، طی چهار سال گذشته، جنگ داخلی در این کشور موجب کشته شدن حداقل ۶۰ هزار و مجروح شدن حداقل ۱۰۰ هزار نفر در افغانستان شده است. طی ۱۷ سال جنگ داخلی در افغانستان که در ۱۳ سال آن نیز توسط گروه بندی های اسلامی به کمک امریکا و غرب به دولت مرکزی تحمیل شده بود، جمعاً ۶ هزار روستا در این کشور ویران شده و ۱۲ هزار روستای دیگر نیز خالی از سکنه شده است و این در حالی است که افغانستان بطور کلی کشوری کشاورزی است. میزان خسارات وارده به کشاورزی، دامداری و صنایع بسیار نوبا و جوان افغانستان نیز (که عمدتاً در دوران حکومت قبلی پایه ریزی شده بود) نزدیک به ۷۰ میلیارد دلار برآورد می شود.

Rahe Tudeh No 50

August 1996

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430,

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۵-۳۲۰-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) برای ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.